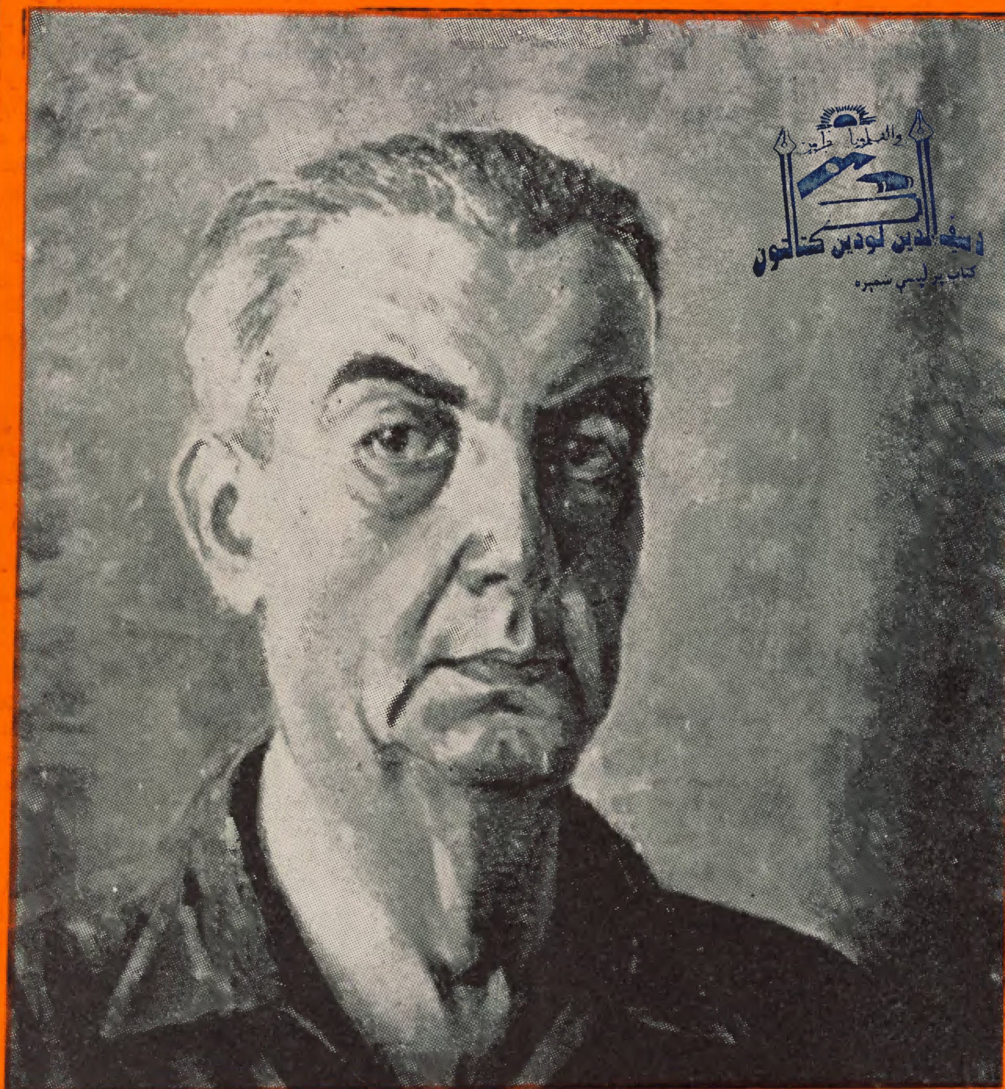


مجله هفتگی ــ شنبه ۲۹ جدی ۱۳۵۲ ــ شماره ــ ٤٤

مرگ استاد برشنا ...

بهترین فلم های جهان ...



پورترت استاد برشنا

اثر خودش

رئیس دولت وصدراعظم درمحفل
فاتحه مرحوم استاد برشنا اشتراك کردند

بناغلی محمد داؤد رئیس دولت وصدر اعظم قبل از ظهر ۲۸ جدی درمحفل فاتحه خوانی مرحوم استاد عبدالغفور بر شنا اشتراك نموده وبروح آن مرحوم اتحاف ادعیه کردند.

همچنان در محفل فاتحه مرحوم برشنا که ۲۸ جدی از طرف وزارت اطلاعات و کلتور و فامیل مرحومی درمسجد جامع شیر پور بر گذار شده بود بناغلی محمد نعیم، دکتور محمد حسن شر ق معاون صدارت عظمی ، اعضای کا بینه، مامورین عالیرتبه و عدهٔ زیادی از علاقمندان مرحوم برشنا اشتراك نموده بودند.

جنازهٔ مرحوم استاد عبدالغفوربرشنا نویسنده، شاعر، دراماتیست، موسیقی دان ونقاش معروف کشور بعداز ظهر ۲٦ جدی در شهدای صا لحین بخاك سپرده شد.

پوهاند دکتور نوین وزیر اطلا عات وکلتور بعدازتدفین تاثرات عمیق بناغلی محمدداؤد رئیس دولت و صدر اعظم رانسبت وفات استاد برشنا به بازماندگان مرحومی واهل مطبوعات و دانش ابلاغ نموده گفت:

قاید ملی ما وفات استادبرشنارایك ضایعهٔ بزرگ علمی وفرهنگی برا ی کشور خواندند.

درمراسم تشییع وتدفین جنازه مرحوم برشنا بناغلی محمد نعیم، دکتور محمد حسن شرق معاون صدارت عظمی، بعضی از اعضای کابینه ،عدهٔ ازمامورین عالیرتبه ،برخی ازنویسندگان و ارباب قلم وجمع غفیری ازعلاقمندان اشتراك کرده بودند.

پوهاند نوین گفت: استاد بر شنا نویسنده چیره دست وورزیده وباتجر به بود که باسبك سلیس و روان وافکار عالی وابتکاری خود موضوعات بکر را بوجود می‌آورد وبه منصه تحریر میگذاشت. وی یك محقق فولکلو ری وادبی بود که‌به اصالت کلتور و فرهنگ افغانی ایمان داشت وتمام قوت وانرژی خودرا برای تبارز ارزشها ی فرهنگی ومواریث باارزش علم و هنر این سرزمین کهن بخرج داد.

پوهاند نوین اضافه کرد عشق و علاقه لایتنا هی استاد برشنابه مطبوعات ،کلتور، فرهنگ و هنر افغانستان کرانه نداشت گویی و ی برای هنر ، علم وادب خلق شده بود. استعداد خدا داد وی قدرتی بود که بصورت نامریی جریان ادب و فرهنگ مارابسوی ترقی وتعالی میبرد . امتیازات و اصالت فرهنگ ،موسیقی ادبیات ، فولکلور ونقاشی ماوادار این حوزه تبارز میداد ونسل جوان ما را شعورانه باخبر میساخت که‌فر هنگ ودانش افغانی برتری دارد ، تبا رز دارد انکشاف پذیر است و با ید درست وباایمان وایثار برای انکشاف احیای آن جدوجهد صمیمانه و پاك بخرج داده شود.

وزیر اطلاعات وکلتور ازخدما ت صادقانهٔ هنری ، فرهنگی و کلتو ری مرحوم برشنا باقدر دانی یاد آو ری کرد وبو کالت از اهل معارف و مطبوعات کشور تاثرات عمیق خودرا به باز ماندگان مر حو می ابراز کرد.

بعدا دکتور نعمت الله پژ واك وزیر معارف وپوهاند دکتور نوین به نمایندگی از اهل معارف و مطبو عات وبه پاس قدر دانی از خدمات صادقانهٔ مرحوم استاد برشنا ا کلیل گل رامشتر کا بر مزار مر حو می گذاشتند.

بناغلی میرسعید بریمن رئیس اداری وزارت اطلاعات و کلتور سوا نح مرحوم عبدالغفور بر شنا را قرائت نمود.

همچنان بناغلی غلام علی امید یکی ازشاگردان مرحوم برشنا به و کالت هنرمندان افغانی ازوفات استادبرشنا اظهار تاثر نموده برایش طلب مغفرت کرد.

انجنیر عبدالله برشنا پسر استاد مرحوم ازپیغام تسلیت رهبربز رگ ماوحکومت جمهوری افغانستان ابرا ز سپاسگذاری نمود.

استاد عبدالغفور برشنا در اثر مریضی که‌عاید حالش گردیده بود روز ۲۵ جدی بعمر ٦٦ سالگی درنادر شا ه روغتون وفات کرد.

مختصر معر فی استاد بر شنا

مر حوم استاد عبد الغفور برشنا پسر مرحوم امیر محمد درسال ۱۲۸۵ درکابل متولد گردیده ،بعد ازتحصیلات ابتدایی در مکتب حبیبیه جهت اکمال تحصیلات عالی به المان رفته‌اومدتی در رشته های مختلف آرت و رسامی تحصیل نموده ، مو فقانه به وطن عودت نمود .

استاد برشنا درسال ۱۳۱۵ بحیث معلم مکتب صنایع کابل مقرر شده وتا اخیر سال ۱۳۲۱ بحیث معلم در آنجا وظیفه محوله را باکمال اهلیت انجام داد.

درسال ۱۳۲۲ بحیث عضو ریاست تعلیم و تربیه و در سال ۱۳۲۵ بحیث مدیر مکتب نجات و درسال ۱۳۲۹ بحیث مدیر نشرات رادیو کابل ودر سال ۱۳۳۳ بصفت آمر مکتب صنایع کابل و سپس بحیث مشاور وزارت معارف عز تقرر حاصل کرد .

مرحوم استاد برشنا در ادوار وظیفه داری‌خود چه در وزارت معارف وچه در اطلاعات و کلتور هموا ره مورد تقدیر واقع شده وبه اخذ مکافات نقدی نایل گردیده ، چنانچه در سال ۱۳٤٤ به اخذ مدال رشتین مطلا و درسال ۱۳۳۷ به اخذ نشان درجه سوم معارف نایل گردید.

مرحوم برشنا به زبانهای دری، پښتو ، آلمانی و انگلیسی وارد بودو آثار سود مند ادبی و هنری از خود باقی گذاشته است .

وفات مرحوم برشنا علاوه از اینکه یك ضایعه بزرگ برای اهل معارف و علاقمندان هنر و کلتور محسوب میشود فقدان وی یك ضایعه بزرگ علمی‌نیز تلقی میگردد .



پوهاند دکتور نوین و زیر اطلاعات و کلتور و دکتور نعمت‌الله پژواك و زیر معا رف موقعیکه اکلیل گل‌را به مزار مرحوم استاد برشنا میگذارند

۲ملیاردو ۷۳۴ ملیون متر مکعب گاز به اتحادشوروی صادر گردیده است

دوملیارد و هتصدو سی و چهارملیون و هشتصدو نه هزار متر مکعب گاز در سال ۱۹۷۳ از شبرغان به اتحاد شوروی صادر گردیده است .

انجنیر تیموری معاون پروژه استخراج و انتقال گاز به نماینده باختر گفت پلان صدور گاز در سال ۱۹۷۳ متناسب با سال ۱۹۷۲ میباشد .

صدور گاز شبرغان در میزان ۱۳٤٦ آغاز شده وتا ۱۰ جدی امسال چهار ده ملیارو پنجصد و پنجاه ملیون و چهار صدو بیست و پنج هزار متر مکعب گاز بخارج صادر گردیده است .

قانون ترافیك نافذ شد

قانون ترافیك بعد از تصویب مجلس عالی وزرا ومنظوری رئیس دولت وصدر اعظم روز ۲۵ جدی درجریده رسمی نشر ونافذ گردید.

این قانون بمنظور نظم ترا فیك وجلو گیری از هر نوع حوادث که وقوع آن متصور باشد بداخل هشت فصل وپنجاه ونه ماده تدوین شده است .

درین قانون اصطلاحات ترافیکی مانند جاده عامه ، ترافیك جاده ، اشارات ترافیکی ، علایم ترافیکی، واسطه نقلیه وغیره توضیح گردیده است .

همچنان درین قانون راجع به وظایف پولیس ترافیك و قواعد سیر وحرکت وسایط نقلیه موادی پیشبینی شده است درین قانون راندن و سایط نقلیه که فاقد لوازم و تجهیزات باشد منع قرار داده شده است .

به همین ترتیب قانون جدید ترافیك شامل مکلفیت های اشخاص درحادثات ترافیکی واحکام جزایی میباشد .

سیمینار آمران اطلاعات و کلتور افتتاح گردید



پوهاند دکتور نوین موقعیکه طی بیانیه ای سیمینار آمران اطلا عات وکلتور ولایات را افتتاح مینما یند.

پوهاند دکتور نوین وزیر اطلاعات وکلتور سیمینار آمران اطلا عات و کلتور ولایات راقبل از ظهر روز ۲٤ جدی در تالار محمود طرزی در کلوپ مطبوعات افتتاح کرد.

پوهاند نوین هنگام افتتاح سیمینار طی بیانیه ای مکلفیت های وزارت اطلاعات و کلتور راتوضیح نموده راجع به نقش ارزنده مطبوعات وتقدیم اطلاعات مفید وثقه در پرتو نظام جمهوریت و همچنان راجع به مسؤولیت های اهل قلم و مطبوعات بصورت مفصل روشنی انداخت .

درین سیمینار که سه روز را دربر گرفت مطابق پروگرام راجع به مشکلات آمریت های اطلاعات و کلتور برای پیشبرد مطبوعات سالم روی منافع علیای جامعه افغانی بحث و مذاکره صورت گرفت.

قرار یك خبر دیگر:

پروگرام همکاری فرهنگی و ثقافتی بین دولت جمهوری افغا نستان ودولت جمهوری یوگو سلاویا برای سال های ۱۳۵۲ و ۱۳۵۳ ساعت سه بعد ازظهر دوشنبه ۲٤ جدی توسط پو هاند د و کتو ر نو ین و ز یر اطلاعات و کلتور و بناغلی سو باجیك سفیر کبیر یوگو سلاویا به امضاء رسید .

طبق این روگرام یوگو سلا ویا برای افغا نستان چهار سکالر شپ داده ویك فلم هنری را بوزارت اطلاعات وکلتور اهدا خواهد نمود .

همچنان هیات انسامبل هنری بین مملکتین مبادله خواهد گردید .

پو هاند دوکتور نوین بعد ازامضای پروگرام گفت :

طوریکه از متن پروگرام هویداست افغانستان و یو گو سلاویا تصمیم دارند تا همکاری متقابل مثمر تر و مفید را درساحات کلتور ، اطلا عات ومعارف ادامه ووسعت بخشند .

پوهاند نوین افزود این نوع همکاری بین این دو دولت یك امر طبیعی است زیرا افغا نستان و یو گو سلاویا دو مملکت بی طرف بوده و در انکشاف و تعمیم سیاست فعال و مثبت بیطرفی چه در کنفرانس های دول بیطرف وچه درملل متحد باهم همکاری نزدیك داشته اند .

سفیر کبیر یوگو سلاویا ازعقد این پروگرام که اولین موافقتنامه بین دولت جمهوری افغانستان و یو گو سلاویا میباشد اظهار خوشی نموده وامید کرد که همکاری بین دولتین در ساحات اقتصادی و تجارتی نیز وسعت یابد .

میوه خشك افغانی به ممالك ساحه خلیج وشرق میانه

صادر میگردد

صادرات میوه خشك افغانی شامل پسته، کشمش ، بادام و چار مغز در آینده قریب به ممالك ساحه خلیج وشرق میانه آغاز میگردد .

هیات افغانی که برای مطالعه بازار یابی ومذاکره در بارهٔ صدور میوه و سبزیجات افغانی به ممالك ساحه خلیج وشرق میانه رفته بود عصر دیروز هنگام مراجعت به کابل ضمن اظهاراین مطلب گفت: از مفکوره صدور میوه و سبزیجات در بازار های کویت، بحرین ابوظبی ، عربستان سعودی و دوبی ازطرف مقامات تجارتی و تجار آنکشور ها به گرمی استقبال شده است .

رئیس هیات گفت که صادرات میوه تازه و سبزیجات نیز در فصل آن به این ممالك صورت خواهد گرفت .

وی نتیجه مذاکرات خودرا با منابع تجارتی کشور های ساحه خلیج مثمر خوانده گفت در بارهٔ صدور میوه و سبزیجات افغانی بین تجار افغانی و تجار آنکشور موافقه صورت گرفته است .

درین هیات که ریاست آنرا بناغلی سرور بیات مدیر عمومی انکشاف صادرات وزارت تجارت بعهده داشت یکعده از تجار و صادر کنندگان نیز شامل بودند .



شنبه۲۹جدی ۱۳۵۲ برابر با۲٦ ذیحجةالحرام مطابق ۱۹جنوری۱۹۷٤

مرگ استاد برشنا

استاد عبد الغفور برشنا نقاش برجسته ، نویسنده وشاعر باذوق موسیقی دان و آهنگساز چیره دست دیده از جهان بست. اودیگردر میان‌ما نیست‌ولی‌هرگز اونمرده‌است. زیرا آثاردرخشان اوهمچون استاد ارزشمند هنری برای همیشه باقی‌خواهد ماند. برشنا خدماتی کـــه درراه پیشرفت هنرانجام داده‌است باو جاو دانگی میبخشد .

برشنا بحیث یك هنرمند در بین‌اهل هنر ودانش مقام منیـع دارد. آثار بر شنا در زمینه های مختلف‌هنری واجتماعی در رشد و تـکامل هنر نفوذ وتاثیر بسیار داشتـــه‌وشا گردانی زیاد را در رشته هــای مختلف هنری تربیه نموده است.

استاد برشنانه‌تنها درداخل‌کشور بلکه درخارج نیز چهره سرشناسی بود و آثار هنری او درنمایشگاه‌های‌جمهور یت عربی‌مصر، هند،نیویارك اتحاد شو روی ،ایران، بلغاریا وترکیه مورد تائید وقدر دانی فراوان هنرمندان خار جی قرار گر فته‌است.

استاد بر شنا آثار زیادی درنقاشی‌بو جود آو رده و فعلا در خانه اش بیش از۲۵۰ تابلوی نقاشی داردکه‌قرار است پسرش این آثار را برای استفاده هنرمندان‌ونقا شان‌بدسترس‌وزارت اطلا عات و کلتور بگذارد.

برشنا محقق و تاریخ نو یس نیز بود و در این اوا خر بالای زند گـی وهنر بهزاد نقاش معروف‌افغانستان‌کار میکرده است . کتاب مذ بــور که «هنرو بهزاد» نامدار برای نشروطبع بدسترس انجمن تار یــخ گذاشته شده است .

برشنا آثار زیادی را در ز مینـه‌تاریخ وفر هنگ ازالمانی بـه دری بزبان شیوای تر جمه نموده‌است.

برشنا در راه رشد موسیقی‌مصدرخدمات زیاد شده وکا مپوز هـــای معرو فی از او در داخل و خـــارج‌شهرت فراوان کسب نمو ده‌است.

او نمایشنـــامه هـــای زیادی رابه رشته تحریر در آورده ودر رشد تیاتر نفوذ بسیار داشتـــه است . استاد درهمین‌اواخر بیاددوران‌جوانی درام کمیدی بنام «شربت غیرت »نوشته است .

برشنا، استاد بزرگی است که‌تعین ارزش واهمیت آثارش بسیار دشوار است . یکی از خصو صیات‌بارز استاد برشنا عشق و علا قـه فراوان به کار وز حمت بود. او درسالهای جوانی و حتی در اواخرعمر باشور واشتیاق به کار ومطالعـــه‌میپر داخته‌وباپشتکار وحوصله‌فراخ در فـرا گرفتن و اکـتساب دانش‌میکو شیده است .

استاد برشنا هنرمند بسیـــــار متواضع و مهربان بوده و درمراوده های شخصی اش نهایت صمیمی‌وخوش قلب بود .

اهل مطبو عات، دانش و هنـــرمرگ استاد برشنا را یك ضا یعه بزرگ خوانده‌وفقدان همچو یـــك‌هنرمند بزر گ راکه سر تاسرحیات خویش وقف خدمت در راه هنـــرو دانش نمودخلایی‌بزرگی دانسته‌اند.

صرف تحولات انقلابی واقعـی کشور را قادر خواهدساخت استقلال ملی خـــو یشر ا تحکیم نمایدوبااطمینان بیاری خداوندبزرگ (ج) در شاهراه ترقی اقتصادی واجتماعی گام‌نهد.

محمد داؤد

رئیس دولت وصد راعظم‌افغانستان

در دفتر مدیر

صبح سرد وابر آلود روز پنجشنبه‌هفته‌گذشته وقتی بدفتر آمدیم، همه خـــوشحال بودیم ، خوشحال بودیم از اینکه ور قی‌ازبرف روی زمین پهن شده بود و هنوز هم بشدت میبارید .

منظره‌فرود آمدن برف از پشت پنجره‌هاتماشاهی بود ، برای اینکه پس از یکسال فرود آمدن برف از آسمان برای آدم یك‌نواخت نیست . و برای اینکه هر چیزتازه واقعا کیفیتی دارد . واز همه بالا تر برف این مهمان آشنا پیام آور سال نیکو و حاصلخیز است .

همکاران مجله با یکدیگر میگفتند :کاش‌این برف باری برای چند روزی ادامه پیدا کند .

ـمدت هاست زمستان آمده ولی برف راباخو دنیاورده است .

... و حالاکه برف می آید بگذار تاچندروز بدون توقف ببارد.

ـ سال‌آینده حاصلاتی فراوان خوا هـــم‌داشت . و ...

و بعد هر کس مشغول کار روز مره‌خودمیشود . تاساعت یازده بجه هما نروز برف بارید ولی در آخرین دقایق نزدیك یازده‌بجه‌وبیست‌و یابیست‌و پنج دقیقه بود که فقط دانه های کوچك برف در فضا بنظر میخوردو بعد برفباری آرام شد ودیگر نبارید .

کسی از میان همکاران صدا زد . دیگربرف نمی آید !

همه متوجه شیشه ها شدنـد. واینبارتبصره‌ها بنحوی دیگری آغاز یافت .

ـ اگر برف نبارد ... ؟

ـ حتما می بارد، ایـن نمونه اش بـودآنقدر ببارد که خسته شوید .

راستی این یکی بسیار امیدوار بود وطوری صحبت میکرد که گویی می خواست قناعت خودش را فراهم کند . در هـــرصورت خدا زبان این دقیق را نیك ومبارك کند .

تا آخرین دقایق عصر روز پنجشنبه که‌این صفحه زیر چاپ میرفت برف نبا رید و حتی همان سطح نازك برف صبح هم ،ازروی زمین پرید .

امیدواریم تا روز شنبه که‌مجله‌بدسترس‌خوانندگان عزیز قرار میگیردتوده‌هایی‌ازبرف روی زمین . پهن شده باشد .

اسلام و زندگی

ع، هبا

اساسات حقوقی زن و شوهر در نظام خانواده

قانون اسلامی با مراعات ظرفیت‌وشخصیت زن ، به اراده و خواهش وی احترام قایل میشود و تمایل و رغبت او را هیچگــاه فـراموش نمی نما ید، ازینرو بـه (ولـی) و آنکه زن تحت اداره و سر پرستی اش قرار دارد اجازه نمیدهد مو ضوع ازدواج‌او را بتاخیر افگند و درحالیکه مردی‌آیـده‌آل‌و دلخواه، طلبگاروی بوده‌وزمینه‌ازهرحیث‌برای سر براه ساختن اینکار مساعد و شرا یط معقول نیز فراهم باشد، باز هم تعلـلی‌از خود نشان داده کار ازدواج او رابه تعویق اندازد .

یگانه دلیل زنده در ینباره این اسـت که هر انسان از غر یزه جنسی برخوردار بوده و انگیزه های طبیعی و انسانی دروی بیدار است و این حقیقت ایجاب مینما ید تا راهی برای پاسخ گفتن بمقتضای ایـن غریزه موجود باشد

محروم ساختن زن از ازدواج ، گذشتـه از آنکه کاری است بر خلاف ایجابات‌طبیعی و غریزی انسانی ، همچنان برای غیر عادی ساختن صحت و مختل شدن عاطفه وی و بالاخره متضرر نمودن عقل و فشار آوردن بر اعصاب او ، عاملی بس موثر و قـو ی بحساب می آید و جز از دواج هیچ چیزی دیگر قادر نیست زن را ازین خـــطرا ت خرد کننده ، نجات بخشد .

اسلام حق از دواج و صلاحیت انتخاب مردی مشخص را بحیث شوهر از حقوق ثابت و منحصر بـه فـرد زن دانسته ودر صورتیکه زن با ازدواج با کسی حاضـــر نشود هیچگونه صلاحیت و حقی بر اولیای امور زن نمیدهد تا او را در از دواج بـا شخصی که اصلا نسبت بوی رضایتی ندارد مجبور سازد ، زیرا از دواجیکه در آن‌محبت و عشق نجوشد ، فاقد همه ارزش بوده و جز بدبختی و جدایی آینده ، ثمری بجــا نمیگذارد .

حضر ت ابن عـبا س روایت مـیکندکـه زمانی دختری که پدرش او را بدون اجازه و رضای او و بدون آنکه نسبت به شخص مورد نظر علاقه ای داشته باشد ، به‌شوهر داده بود ، از موضوع بحضور پیامبر اسلام شکایت برد ، در نتیجه آنحضرت (ص) او را اختیار و صلاحیت مجدد فرمود تا اگر بخواهد دوام بدهد و اگر نخواهد عقــد ازدواج را فسخ نماید .

هر یك از زن و شوهر حقوق ثابتی بر دیگر دارند ، زن بر شوهر حقـی دارد و شوهر نیز حقی بر همسرش دارد که‌اینك حقوق هر کدام را حسب آتی بر میشمریم :

الف ـ حقوق زن :

یك ـ تهیه نفقه زن که بایستی‌ازطـرف شوهر ش بدون کم و کاست و بدون‌آنکه ازاسراف وافراط پـیر وی نمـاید، صورت گیرد و حداعتدال در زمینه فراموش نشود قرآن کریم در باره چنین تصریح مینماید: (باندازه توان و قدرت مالی خویشـــ نفقه و خرج کنید و ... خداوند بالا تـر از آنچه به بنده خویش داده است ، او را مورد تکلیف قرار نمیدهد) .

دو ـ فراهم آوری لباس و پوشاکه‌برای زن قرآن کریم ضمن این فرمان خـویشــ (و... رز قهن و کسوتهن) بصراحت ایـن حق زن را اثبات وتحقق می بخشد.

سه ـ تهیه خانه و مسکن که اثبات‌این حق‌زن‌برشوهرش ،درقرآن کریم ضمن ایـن امر آسمانی : (اسکنوهن مـن ...) واضح ومبرهن شده است.

چهار ـ بر قرار ساختن عدالت و مساوات‌تام بتمام معنی در میان زنان ، در صورتـیکه بیش از یك زن در قید نکاح و از دواج‌مرد باشد و درین باره ارشاد حضرت پیامبـر اسلام بحدی‌جدی‌است‌که‌درصورت عدم‌مراعات عدالت و ترجیح یکی بر دیگری ، شوهر را مستحق مجازات شدید میخواند .

پیامبر بزرگوار اسلام ، خود در میـان همسرانش عدالت‌وبرابری رادر منتهای کمال آن در نظر میداشت و میگفت : (خداوندا این است تقسیم و عدالت من در آنچه بدست من‌است ودر آنچه اختیارآن منحصربقدرت‌تو بوده و اراده من دخالتی در آن ندارد و یا بعباره دیگر در آنچه از دست من سا خته نیست ، مرا مورد مواخذه قرار مده) .

این اظهارات آنحضر ت (ص) اشاره‌بر آن است که محبت طبیعی و قلبی کـه از پرتو قدرت خداوندی بوده و اراده انسان در آن تاثیری ندارد ، شامل اصل عدا لت بین زنان نبوده و شوهر ازین رهگــذ ر مواخذه نخواهد شد.

پنج ـ رهنمایی زن و روان نمودن او در راه حق و حقیقت و جلوگیری از نزدیـک شدنش با آن محـلی که جـز شر وفساداز آن متصور نیست و اکنون با مطالعه ایــن فرمان قرآنی هیچگونه ابهام و تاریکی در زمینه باقی نمی ماند : (... خویشتن را با اهل و خانواده خویش از عذاب درد ناك آتش ... نجات بدهید) . زیرا شـوهـر نگهبان و سر پرست زن بوده دریــن راه مسوولیت بس خطیری بعهده دارد .

شش ـ شوهر باید با همسرش یــك معاشرت و زندگی نیکو و پسندیده درپیش گیرد ، چنانچه ارشادات متعدد قرآنـی در همین مورد وارد بوده و بر قراری این رمز اساسی زندگی سعادت بخشی را در میا ن زن و شوهر ش تاکید میفرماید .

هفت ـ داشتن اخلاق نیك در برابر زن زیرا خداوند (ج) حق زن را ضمن فرمان آسمانی خویش نهایت بزر گ وانمود کرده است وهمچنان تاکیدوهوشدار حضرت‌پیامبر اسلام‌که:(در باره زنان‌خدارا ازیادنبریدزیرا ایشان در دست شما و تحت اداره شما اند آنان را با مانت خداوند گرفته اید و به‌کلمه خداوند ، تماس با آنها را بر خویشتــن حلال و روا ساخته اید) این مطلب رابیشـ از پیش روشنی می بخشد .

بقیه در صفحه۵۹

شخصیت های بزرگ اسلامی رامعرفی میکند

قاری عینی

خالد بن و لید(ض)

خالد «رض» در جاهلیت:ـ

موقف خالد «رض» پیش از گرایدنش به اسلام چنین بود که با رسول خدا «ص» روش خصما نه و دشمنا نه اختیار کرده با مشرکین‌درجنگ هائیکه میان آنهاوپیغمبر اسلام رخ داد اشتراك گرده بـود چنانچـه درجنگ احد جانب را ست سپاه مشرکـین موقع گرفته در جنگ د یگری لوحه وشعار بزرگ کافران را در دست داشت، زمانیکه پیغمبر اسلام ویارانش جهت قضای عمـره داخل مکه شد ه کعبـه را طواف نمـودنـد بیرون مکه بود وتاز ما نیکه حضرت پیغمبر ازمکه نبرامد بدانجا مراجعه نکرد.

اسلام خالد «رض» : ـ

خالد بن ولید «رض» درسال‌هفتم هجری بدین اسلام مشرف شد خداو ند همچنانیکه بااسلام آوردن‌حضرت‌عمر «رض»اسلام‌راقوت بخشید بااسلام خالد «رض» نیز عزت‌اسلام را افزود ، عـلت اسلا م وی این بـودکـه برادرش ولید قبلا به اسلام گرویده بودواز باقی ماندن برادرش درحال کفر خیلی‌اندیشه داشت، نا مه ایـکه نمایا نگـر دوستداری پیغمبر اسلام بوی باشد چنین نوشت: تعجب میکند با ینکه باچنین رسائی عقل‌تو و امثال تو رسالت اورا قبو ل نمیکنید». وازو خواست که باسلام آوردن خود هرچه بیشتر سعی بعمل آورد .

چون خالد (رض) نامهٔ برادرش را خواند خداوند سینه اش رابه اسلام فراخ‌گردانید و بمدینه جهت ملاقات پیغمبر اسلام ومسلمانان شدن سفرکرد ، در عرض راه باعمر وبن‌عاص وعثمان بن ابی طلحه که آن دو نیز جهت انقیاد به اسلام رهسپار مدینه بودند مواجه شد ، آن سه تن داخل مدینه شده واردمنزل پیغمبر خدا (ص) گردیدند . چون پیغمبرخدا آنهارابا ین حالت دید به‌اصحاب خویش‌گفت: «مکه قطعهٔ از جگر خودرا بشما فرستاد» یعنی مردمان باعظمت آن‌بشما رو آورد .

خالد (رض) به پیغمبر اسلام پیش شد و گفت : ای پیغمبر خدا سلام‌باد برتو ! بیقین شهادت مید هم که خدائی جز او نیست و اینکه تو فرستادهٔ خدائی .

پیغـمبر (ص) جـواب سلام اورا داده گفت : سپاس خدائی راکه ترا هدایت‌کرد.

خالد (رض) برایش گفت : ای، رسول خدا ! خود میدانی که من در مـقابل حق‌راه عناد و دشمنی را گرفتم و با مشرکین در جنگ ها اشتراك نمودم ، بخدا دعا کن کـه مرا ببخشد .

پیغمبر «ص» فر مود: اسلام گذشته را محو می سازد . خدایا خالد بن ولید را ببخش و از تمامی موانعی‌که جهت قبول و نشر اسلام ایجاد نموده درگذر .

خالد و رفقای همسفرش اسلام راپذیرفتند اصحاب به اسلام آنها خرسند شدند،درحقیقت اسلام خالد صفحهٔ جدیدی را دراسلام کـه ممنو از ایثار در راه خدا باشد بازکرد .

جنگ های آن در اسلام :

خالد (رض) از فرصتیکه باسلام گروید در تنظیم صف های مجاهدین سعی فراوان نمود در تمامی معارك اشتراك کرده پیروزی های بزرگ را نصیب جهان اسلام گردانید ،جنگ های آن به دوره های سه گـانه ذیل تقسیم می شود:

ناتمام

نویسنده : کاظم

یك آزمایش دیگر درالحاق دو کشور عربی

روسای جمهور تونس ولیبیا اخیرا اعلام نمود کـه برای الحاق کشور های شان بایکدیگر موافقه کرده اند. این اعلامیه بعدازمذاکرات سری بین حبیب بورقیبه رئیس جمهور تونس ومعمرالقذافی رئیس جمهور لیبیا در جزیره تفریحی و تورستیك جرباواقع در تونس به صورت ناگهانی باطلاع جهانیان رسانیده شد ، باشنیدن این خبر یك باردیگر مردم جهان عمیقا متوجه جهان عرب شدند . خبر مربوطه آن تقسیم مهمترین خبر روز ازرادیو ها ووسایل نشراتی جهان پخش گردید . همچنان این موضوع نزد اکثر مردم جهان یك سلسله سوالاتی را ایجاد نمود .

چه ازیك سواین آزمایش درجهان عرب مکرر صورت گرفته ولی تا امروز موفق نبوده است وهم از جانب دیگر درحالیکه سایر کشور های عربی به فکرحل معضله بزرگ تاریخی شرقمیانه میباشند ومتوجه آنندکه چطور اسرائیل سر زمین های عربی رارهاکرده وبه چه‌اساس خواهند توانست یك صلح عادلانه ودایمی را درین منطقه تاسیس نمایند ، و هم اگرایجاد صلح ممکن نباشد چطور ازاتحاداعراب دربرابر اسرائیل توسعه طلب وآله دست استفاده خواهد شد . کوته اینکه درداخل امواج عمیق وشدید این گیرو دارها ازدواج جدید تونس و لیبیا اعلان گردید .

الحاق های قبلی :

بااعلان الحاق تونس و لیبیا نخستین چیزیکه حلقه های خبیر را بخود معطوف میسازد همانا تجارب گذشته ایست کـه‌به نحوی ازآنجا بین کشور های عربی بعمل آمده است .

درسال ۱۹۵۸ مصر و سوریه الحاق خود را اعلام نمودند اما این الحاق به سرعت ازبین رفته و خاموش گردید . همچنان در همین سال عراق واردن فدراسیونی را تشکیل دادند که این امر محض شش ماه دوام کرده و خاتمه پذیرفت . **درسال ۱۹۶۱ باز هم مصر، سوریه ویمن به سویه وسیع ترنسبت به گذشته به تشکیل یك کانفدراسیون پرداختند ولی این** اتحادیه هم درعین سال تشکیل‌خود ازبین رفت .

والبته بخاطر خواهید داشت کـه مصر مساعی خودرا برای الحاق واتحاد باکشور دیگری از کشور های عربی متوقف نساخت. چنانچه درسال ۱۹۶۳ پلان دیگری درین زمینه تشکیل شدکه باساس آن بائیست مصر (به نام جمهوریت متحد عربی) ، سوریه وعراق با هم متحد می شدند اما همین پلان هم ناموفق بود .

بالاخره پلان اتحاد مصر ولیبیا بمیان آمد وبرای نخستین بار فکر



چنین اتحادیه درسال ۱۹۷۱ ایجاد شد اماباساس پلان مرتبه تشکیل این اتحادیه به تدریج ودر داخل مراحل مختلف بایدصورت میگرفت ولی طوریکه هم اطلاع خواهند داشت معمرالقذافی ومردم آنکشور دربی تشکیل عجولانه این اتحادیه بودند . اعتصابات ومارش بزرگ مردم لیبیا بسوی قاهره برای تحقق دادن این اتحادیه درسال ۱۹۷۲مويد آن است که‌کارتشکیل اتحادیه پلان شده بائیست تسریع می شد اما با آنهم طوریکه روزنامه نگاران گفته‌اند این پلان هم در ریگستانهای شمال افریقا مفقودالاثر گردید .

باین ترتیب آزمایشهای گذشته بین اعراب درزمینه ایجادیك‌اتحادیه عربی درهرحال باعدم‌موفقیت مواجه گردید . شاید خودخواهی هایی برده است که باعث ناکامی چنین اتحا دیه شده با شد ویا هم‌ممکن است دست بازیهای خارج از جهان عرب مخصوصا قوایی کـه آرزو نداشتند عرب بانیروووقوت دربرابر دشمن مشترك خود اسرائیل ویا مداخلات خارجی دیگر عرض وجود کند باعث این عدم موفقیت هاشده باشد ویاشاید اختلافات فکری و عدم توافق‌شرایط اجتماعی واقتصادی ممالك مربوط باعث آن شده باشد وامکان داردکه پلانهای اتحاد آنقدر عالمانه وآفاقی تنظیم نمی‌شد ودایما برای ایجاد چنین پلانها از عجله وسرعت کار گرفته می شد وبناء به ناکامی آن میانجامید .

تجربه تونس ولیبیا :

گرچه موضوع اتحادیه والحاق جهان درسالهای اخیر حداقل یك سابقه ۱۵ ساله دارد وبورقیبه و قذافی هردو شاهد همه این اوضاع بودند . اماطوریکه ملاحظه میشود اعلامیه اتحاد آنان همه غالباوقت زیادی رادر بر نگرفته وعجولانه اعلام گردید، وعلت این اعلان را از درنگاه باید مطالعه نمود . نخست ازجانب قذافی وآرزو های سر کوب شده وی مبنی براتحاد با مصر وهم عدم مشوره سادات باقذافی راجع به شروع جنگ ماه اکتوبر سال گذشته عیسوی .

طوریکه قبلاگفته شد قذافی آرزو داشت که تشکیل اتحادیه بین جمهوریت عربی مصر ولیبیا هرچه زودتر تحقق پذیرد چنانچه وقتی سایر پیش آمد هادر زمینه کارگر نیفتاد مارش بزرگی تنظیم شد کـه برمصر فشار آورد تااتحاد را امضا نماید .امابرخلاف پلان مارش کنندگان لیبیایی که میخواستند به قاهره برسند ازطرف قوای مصری متوقف ساخته شدند وبرای‌شان اجازه‌داده نشدبه‌قاهره برسند واین‌امر خود مقامات لیبیایی‌را متاثرساخت.همچنان معمرالقذافی بحیث رهبریك حکومت انقلابی وبحیث یك عرب و مسلمان شاید غالبا این آرزو را داشت که مخصوصا مصر ازهر نوع پلان و حرکت خود دربرابر اسرائیل اورا آگاه ساخته وازوی مشوره خواهد جست امابه‌جنگ ماه میزان سادات واسدبدون مشوره باقذافی پرداختند واین عامل دیگری بودکـه باعث تاثیر قذافی گردد بنابران وی در پی ایجاد اتحادیه ای باتونس‌افتید.

ازجانب دیگر بورقیبه در مسایل اعراب مخصوصا معضله اسرائیل و اعراب با طلاح‌روزنامه‌نگاران عربی وشاید هم خودش راه لبرالیستی‌را دنبال میکند یعنی طریقه ایکه به هیچوجه موردنظر اعراب نبوده وبه آن اعتباری قایل نیستند .مثلادر حالیکه می بینیم سلاح نفت بحیث مهمترین سلاح درجنگ اخیرکارداد ومردم جهان اعم ازمخالف وموافق آن به این قوت ونیرو اعتراف‌کردند امابر رقیبه‌باری این امر رابزبان‌خود عربها هم تلقی کرده و نشا ن داد که باآن موافق نبود . همچنان کنار آمدن بااسرائیل راچه درگذشته و چه فعلا تایید وسفارش میکند . این نوع طرز پیش آمد وفکر تاحد زیاد بورقیبه راازجهان اعراب منزوی ساخته بود. بناء پیشنهاد قذافی مبنی براتحاد تونس ولیبیا شاید به بهترین نحو مورد قبول بورقیبه واقع شده باشد چه بدینطریق‌شاید بتواند رهبری رامخصوصا در بین کشور های عربی شمال افریقا کمایی کند . چنانچه وقتی تصمیم خودرا مبنی بر اتحاد اعلام نمودند ابراز امیدواری شدکـه الجزایر و موریتانیا هم‌به‌آن به‌پیوند ند.

بعداز روز اول :

به تعقیب اعلام الحاق لیبیا و تونس مصرازآن به نیکویی‌استقبال کرد امالجزایر آنرا بباد انتقادقرار

بقیه در صفحه ٦١

تحقیق از: ع.ح. شرعی

طبیب و فیلسوف بزرگ

ابوعلی بن سینا

(۹۸۰–۱۰۳۷م)



ابوعلی بن‌سینا فرزند نامور بلخ یکی‌از اندیشمندان عالیمقامی است که دانش و فرهنگ شرق رادرشرایط قرون وسطای در نخستین صف مدنیت جهانی قرار داد وسهم بزرگی درین راه ازخودبجا گذاشت .

ابن سینا که در اروپا بنام او سینا شهرت دارد، درقطار متفکرین چون ابونصر فارابی، ابوریحان بیرونی، ابومعشر بلخی ، عمرخیام والخوارزمی درردیف اول قرار میگیرد . اودانشمندی انسکیلو پیدیست ، طبیبی بزرگ فیلسوفی ژرف اندیش، ریاضی دانی چیره دست، هیئت شناس دقیق، موسیقی شناس ماهر ودرعین زمان عالم ورزیده طبیعیات، فیلالوگ نویسنده وشاعر توانا بود .

ابن سینا درماه صفر سال ۳۷۰ﻫ (اگست ۹۸۰) دریك دهکده نزدیك‌بخارانام «افشنه» ازپدری بلخی الاصل بنام عبدالله وماذری‌به نام ستاره بانوزاده شد . در سال ۹۸٦ عایله‌اش ازدهکده، به بخاراآمدند وابن سینا ازهمان آوان به‌تحصیل دانش علاقمندگردید. ودوران کودکی و جوانی ابن سینا مصادف به‌آخرین سالهای حکمرانی سامانیان مخصوصا حکمرانی نوح بن منصور سامانی (۹۷٦–۹۹۷) بود. درآن روز گار در اثر مبارزات طولانی مردمان آسیا وبخصوص در نتیجه پیکار هایی که‌بسرکردگی ابومسلم‌خراسانی دارس سریج‌ومقنع بالمقابل عباسیان صورت گرفت ، در آسیای میانه نخستین دولت ملوك‌الطوایفی -دولت سامانیان‌بوجودآمده‌بود گرچه این دولت مدت بسیار طولانی نپائید، باآنهم درطول موجودیت آن، دانش، هنر و ادبیات نسبتا رونق یافتند. درمرکز دولت (بخارا) دانشمندان ورزیده ای‌که به طب، فلسفه، منطق، ادبیات، حقوق، فیلالوژی و تاریخ اشتغال داشتند وشاعرانی که بزبان های عربی ودری شعرمیسرودند، گرد آمده بودندودولت جوان‌میکوشیدبقدر توان‌برای‌رشد تمام ساحات دانش وهنرزمینه مساعد بوجود آورد .

درچنین شرایطی، ابن سیناکه از استعداد شگرفان ، حافظه‌ای قوی، ذهن تندوذکای سرشار بهره مند بود، بفراگرفتن علوم متداول وقت آغاز نمود وهنوزده سال داشت که سراسرقرآن رابحافظه سپرد ودر سنین ۱۰–۱۳ سالگی بتحصیل مبادی ریاضی ، منطق، فقه وفلسفه پرداخت .

درآن روزگار نسبت بعلوم طبیعی نوعی تعصب وجودداشت ، اماابن سیناازناحیهٔ پدرخود (عبدالله) که میگویند منسوب به فرقهٔ اسمعیلیان بود. دراین مورد هیچگونه محدودیتی احساس نمیکرد واین مایهٔ آن شد تادرراه فراگیری تمام رشته های علوم آزادانه گام نهد .

مناقشاتی که درفامیل دانشمندان پیرامون مسایل مذهبی روی میداد درعلاقمندی بیشتر اوبه تحصیل دانش وتشکل تصورات علمی اوتاثیر مثبت داشت. او آثار علمی هند باستان رانیز آموخت وکوشید آنها را همه جانبه فراگیرد . بدون توجه به صغرسن زیر نظر ابو عبدالله ناتلی به تحصیل‌فلسفه وتحت نظرحسن بن نوح القمری بتحصیل علوم طبیعی پرداخت وتدریجا به کار طبابت آغاز کرد .

ابن سینا همزمان باآموختن آثار متفکرین بزرگ شرق، میراث علمی وفلسفی یونان باستان مخصوصا آثار ارسطو، اقلیدس ، بطلیموس ، جالینوس ،بقراط ، فیثاغورث، ورفیریوس ودیگران را نیز بدقت وپیگیری تمام مورد مطالعه قرار داد وهنوز در سنین ۱٦–۱۷ سالگی قرار داشت که بصفت حکیم طبیب بااستعدادی شناخته شد .

ابن سینادرسال ۱۰۰۰ پس از سقوط دولت سامانیان توسط قراخانیان . به خوارزم که یکی ازکانونهای مهم تمدن شرق بودروی آورد ودر حلقه علمی علی بن مامون که‌از بزرگترین دانشمندان آن وقت متشکل بود وحیثیت اکادمی آن زمان راداشت، شامل گردید وبا دانشمندان ورزیده ای نظیر ابوریحان بیرونی ، ابن مسکویه ، ابوسهل مسیحی، ابوالخیر خمار و ابونصر عراق پیوند وآشنایی یافت، اماچندی بعد در اثر مخالفت دربار غزنه که ساحه نفوذ خودرا طور روزافزون گسترش میداد ، بمهاجرت مجبور شد وازطریق شهرهای ابیورد، طوس ونیشاپوربه جرجان رفت ودرسرای قابوس بن دشمگیر بصفت طبیب معروف پذیرفته شد وباشاگرد معروف خود ابوعبید جوزجانی آشنا گردید. ابن سینا ازسال۱۰۱۹تا۱۰۲۱ درهمدان بحیث وزیر کار کرد، امابه نسبت عدم سازش باحکمران آنجامدت چهار ماه زندانی گردید ودرسال ۱۰۲۳ به اصفهان پناه برد .

ابن سینا بعدازآن زندگی خودرا وقف تالیف‌آثارعلمی میکندوکتب‌علمی معروفی‌چون «کتاب القانون فی الطب» «کتاب الشفاء» ، «کتاب النجاة» ، «کتاب الانصاف» ورساله های درباره حساب، هیئت، نباتات وحیوانات ومنطق وفقه فلسفی «حی بن‌یقظان» محصول این دوره اند .

اوطی این مدت بساختن رصد خانه ای در اصفهان مصروف گردید ودرسالهای آخر به نسبت‌گسترش جنگهای‌ملوك‌الطوایفی وبه‌نسبت سهم فعالی که در جریان حیات اجتماعی وسیاسی میگرفت ناگزیر شد در شهر های اصفهان، ری وهمدان آواره گردد. تااینکه در۱۸جون سال ۱۰۳۷ میلادی در شهر همدان بعمر۵۷ سالگی زندگی راپدرودگفت.

زندگی ابن سینااز‌خلال ترجمه حالی که خودش نوشته ونیز ازخلال نوشته های شاگردش ابوعبیدجوزجانی بخوبی میتوان آشنا شد .

فرهنگ کهن شرق، دانش وفلسفه یونان باستان وپیکار دوامداری که مردمان آسیا درآن زمان بخاطرآزادی خودبه پیش‌میبردند درتشکل بینش علمی وفلسفی ابن سینانقش موثری داشته است، مخصوصا تاثیری که آزاداندیش‌فکر بزرگ شرق ابونصرفارابی دراین زمینه داشته ، توسط خودوی ذکر میگردد. ابن سینادر ترجمه حال خوداین راکه یك تعداد رساله های فارابی چون «مقاصد مابعد الطبیعه» و «نصوص الحکم» رابدقت واهتمام خاصی خوانده واز آنهاوسیعا استفاده کرده است ، موکداً اظهار میدارد . (۱)

میراث علمی ابن سینا:

ابن‌سینا مولف بیش از ۲۸۰ اثر است‌که ازجمله آنها بیش ازچهل اثر درباره‌طب، در حدود۳۰رساله درباره علوم طبیعی، ۳رساله درباره موسیقی، ۱۸۵ رساله درباره فلسفه، منطق، پسیکولوژی، تئولوژی(الهیات)، اخلاق ومسایل اجتماعی، سیاسی میباشد. اما متاسفانه از آنهمه آثار ارزنده فقط نزدیك به ۱٦۰ آن بمارسیده وعدهٔ زیاد آن هنگام آوارگی ومسافرتهای پیهم او ودر جریان جنگها ی ملوك الطوایفی ودیگر مصائب ورویداد های فلاکتبار دستخوش حوادث ونابودی گردیده است.

دراکثر منابع چهره ابن سینابیش از هر چیز، بحیث یك طبیب نشان داده میشود. و حال آنکه طبابت فقط یکی ازساحات علمی مهم اوبشمار میرود. همزمان باآن ابن سینا فیلسوفی است بزرگ که مسایل فلسفی درزمرهٔ میراث علمی‌اوموقع خاص وارزنده‌ای داردوازهمین رهگذراورا درشرق بنام «حکیم» که افاده کننده معنی فیلسوف وطبیب‌میباشد ونیز بالقبی احترام آمیز تر ازآن یعنی «شیخ‌الرئیس» یاد کرده اند .

ابن سینا قسمت اساسی آثارخودرا بزبان عربی وبعضا بزبان دری نوشته است . اثر بزرگ او «کتاب الشفاء» در۱۸ جلد تالیف گردیده ومیتوان‌آنرادائرة المعارف مهم‌فلسفی نامید .این‌کتاب از نظر محتوای خودمشتمل برچهاربخش بزرگ : منطق، فزیك، ریاضی ومتافزیك ، میباشد . بخش های جداگانه این اثر بزبان لاتین ودیگر زبانهای اروپایی وشرقی ترجمه گردیده است .

بقیه در صفحهٔ ۵۸

(۱) «ازبیك انسیکلوپید یه‌سی»جلد اول آرتیکل ابوعلی بن‌سینا ص ٥٦ جلد اول تاشکند . ۱۹۷۱ .

مرگ، استاد برشنا هنرمند بزرگ کشور

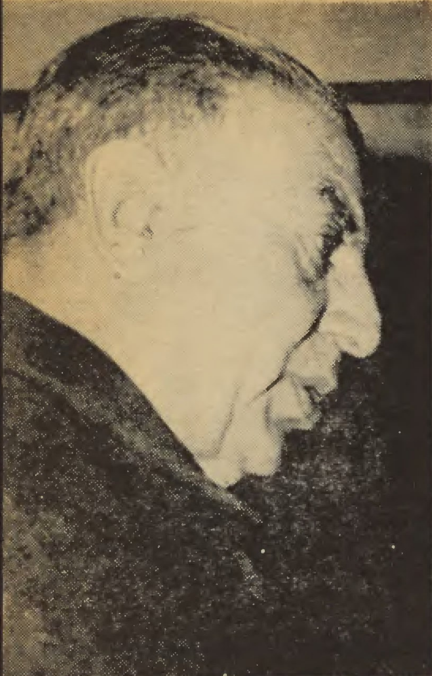
«من آرزو دارم برای نسل آینده یک تصویر ساده که عاری از مبالغه رنگ و خط باشد بجا بگزارم»

سه‌شنبه شب بود که دیگر د کتور نتوانست کاری بکند، قلب برشنا، استاد عبدالغفور برشنا از حرکت باز ماند وپس از ٦٦ سال جنبش و تلاش، دیگر نه حرکتی کرد و نه جنبشی ونه تپ وتلاشی. با از کار افتادن این یك مشت گوشت، مژه های استاد روی هم افتاد وبدنش بی‌حرکت شد . آنوقت بود که باز ماند گانش ناگهانی دریافتند که برشنا پیوندش را باآنها گسست و دنیایش راباد نیای آنها جدا کرد.

وساعت هابعد دوستان وآشنایان ونویسند گان ونقا شان کشور نیز دریافتند که این استاد گرانمایه‌از جمع آنها گام بیرون نهاده است . برشنا پس ازاین نه شعری زمزمه خواهد کردو نه نوشته‌ی بر جای خواهد گزارد ونه نقشی روی کاغذ خواهد آ ورد .

استاد برشنا تحصیلات مقدماتیش رادر مکتب حبیبیه به پایان رساندو بعد رهسپار آلمان گردید تادر آنجا دریکی از پیشر فته ترین کشورهای اروپایی طب بخواند وطبیب شود. اماو قتی برشناوارد آلمان میگر دد، متو جه میشود که او برای طبا بت ساخته نشده است ونمیتواند د ر رشته طب تحصیل کند. چرا؟بخاطر اینکه روح خلاق وزیبا پسند اوچیز دیگری میخواهد ،میخـواهـد کـه درزیبایی هاگم‌شود وآنچه‌راکه‌ازاین زیبایی ها درمیابد واحساس‌میکند،





حالا که استاد در بین ما نیست و چشم از جهان بسته است خلای وجود او بخوبی آشکار است؛ آشکار است که جامعه هنری ما استاد چیره دست وشناخه شده ای را از دست داده است، استادي که جز سر بلندی وطن و مردم وطنش رانمی خواست

بصورت هنری عر ضه کند. بهمین جهت اواکاد می هنر های ز یبا ی برلین رابرمیگزیند وبه فرا گـرفتن هنر نقاشی می پر دازد واز بر لین به میونیخ ولیپزیك میرود و دنبال رشته بر گز یده تحصیلش رامیگیرد وموفقیت هایی کمایی میکند و وقتی هم بوطن بر میگردد کارش را آنقدر دنبال میکند تانقاش چیره دستـــی میشود و برای هنرو مکتب هنری خودش شا گردانی میابد .

وابستگی های استاد بر شنابکار های هنری تنها به نقاشی خلاصـه نمیشود و شاید از نظر خـو د ش نمیتواند ، آنچه راکه احساس میکند وآنچه راکه میخواهد بگوید، فقـط بارنگها و نقش ها بیان کند. دست بکار شعر وشا عری ونو یسند گی وحتی هیکل تراشی وآهنگ سازی میشود ودر هر کدام بنابه رو ش و برداشت وجهان بینی وسبك مخصوص خودش به کامیابی هایی میرســد وشهرت او از محدوده کار های نقاشی فراتر میرودودر شا عری ونویسندگی وآهنگسازی نیز نام ونشانی مـــی یابد . وبعد ازاین است که استاد برشنا دیگر یك نقاش نیست بلکه شاعر ونو یسنده وآهنگساز وپیکر تراش هم هست .

امابا همه اینها، استاد بر شنادر نقاشی استاد است ودر نقا شی است که نام آوری فراوان دارد و آثارارزنده وبسیاری در نقاشی بو جود آورده است واستاد گرانمایهٔ برای شاگردان این رشته بوده است .

استاد برشنا در طول زندگی هنری خود توانسته است ، نمایشگاه هایی در جمهور یت عر بی مصر، هنـد، نیو یارك، اتحاد شوروی، ایـران، بلغاریا و ترکیه برپا دارد ودرمعرفی افغانستان ومردم افغا نستان نقش ارزنده داشته باشد .

حالاکه استاد دربین مانیست وچشم ازجهان بسته است ، خلای و جود اوبخو بی آشکار است ، آ شکـار است که جا معه هنری ما، استـاد چیره دست و شناخته شده ای را از دست داده است، استادی که جـز سربلندی وطن و مـردم وطنش را نمیخواست ودرمورد کارش پیوسته میگفت :

«من آرزو دارم برای نسل آینده یك تصویر ساده که عاری از مبالغه رنگ وخط بـاشد بجا بـگذارم» .

این یادآوری مختصربرای استاد برشنا وکار های او کـافی نیست هفته آینده راپور مفصلی درمورداو خواهیم داشت .

بت با میان: اثر برشنا



روسای قبایل پاپوا با آرایش کاملاجدید. شخص طرف راست سو ماره‌رئیس‌وصدراعظم جزیره میباشد.

قرن بیستم وعصر حجر

مترجم س، ع

پاپوا ونیو گینی آزاد شدند. تعـــدادقبایلی این دو بیکهزار میر سد . که درششصد جزیره امرار حیات میکنند. وبایستی در کشور جدید التاسیس نیوگینی بسر ببرند. این جزیره نشینان عصرسنگ که هنوز هم در دوره وحشت زندگی میکنند ازین انکشاف تازه بیم دارند ومی تـرسندچون بومیان اصلی امریکا قربانی مدنیت بشوند ونسل شان بعد از چند سال کـاملامنقرض گردد .مقاله ذیل که‌از مجله‌دی‌سایت ترجمه شده روشنی کافی بـه این حقایـق‌می اندازد .

واقعا عجیب وتما شایی است زیرا فقـط درفاصله چند کیلو متر وآنهم در داخل یك جزیره دو مدنیت مختلف وجود دارد یکـــی مدنیت کمپیو تر ها است ومدنیت دوم مربوط عصر حجر .وجالب ترا ینکه یکی از احـوال دیگر اطلاعی ندارند .در پایتخت این کشور تازه بـه استقلال رسیده آسمان خـراش‌ها چشمها را خیره میکند ولی مردم داخل‌جزیره حتی نمیدا نند بایسکل چگونه راه میرود. در جلو عمارت پارلمان یك نماینده حکایت مـی کرد که از مدتیست گوشت انسان را تناول نکرده ولی هنوز هم احساس میکند صحتش خوب است .

حقیقت این است که موجی از عصر جدید در پسما نده ترین منطقه روی زمین به رکت افتاده واین عبارت از تاسیس گینه جد یــد در اقلیم حاره بحر الکا هل‌میباشد .سه‌ربع مردم این جزایر هنوز در عصر حجر قــرار دارند وربع جازم‌باتحول بـه عصر جـدیـد در استانه نابودی نزدیك میشوند .وقراراست در ماه دسمبر اداره امور سر زمین شانراخود شان بدست بگیرند وسال آینده کاملا بـــه استقلال سیا سی خود نایل گردند . تا ایندم البته جزو مستعمرات استرا لیا بشمار مــی رفتند .

مردم گینه جدید کی حتی تا کنون این یك هزار قبیله ساکن ششصد جزیره صاحب یك علامت مشترك نشده اند ونمیدا نند تفاو ت بین آزادی وانتقال اداره ذریعه خود آنـان تا کدام اندازه میبا شد این انکشا فات رابا احساس آمیخته باشك وتردید مینگر ند .

مردم قبیله پاپوای گینه جدید موقف سایر مستعمرات را در جهان ندارند .بجا ی اینکه برای حصول آزادی سعی وتلاش بعمل آرندوبجای این‌که برای‌آزادی مبارزه‌برخیزند برعکس اصرار دارند بـهمین وتیره بـاقی بمانند وتاریخ اعلام آزادی شان اند کـــی بتاخیر بیفتد .این مردم از عواقب این آزادی میتر سند چونکه حکمومت استر الیا در طی این مدت نتوا نست مردم آنجا را بـــرای اداره یك کشور مستقل آماده بسازد .ازهمین لحاظاست که‌قبایل‌پاپوا مالیتری ونگرو توس خوش نیستند بیرق کشور گینه جدید کـــه پرنده‌ای روی زمین آبی ترسیم شده است به‌اهتزاز در آید .سوال مهمی که جلو مردم فهمیده آنان ظهور میکند این است که آیـــا میتوانند مانند پار لمان بر تانیه پار لمانـی داشته باشند وآیا میتوان پیشر فت قـــرن بیست رامورد استفاده قرار داد در حالیکـــه مردم آن هنوز در دور عصر حجرزندگی‌ودر محیط کوچك زند گانی خویش احساس‌آرامش میکنند از پیشر فت نیز چیزی نمیفهمند و شر کتهایی که در آن منطقه سر ما یگزا ری کرده اند نیز سعی بر آن دارند که آنان‌را‌تا حدامکان استثمار کنند ونگزارندشعور مدنی وسیاسی شان انکشاف‌کند. آنچه المان‌ها،در اخیر قرن نزده وآغاز قرن بیست ازین مناطق قهوه وکاکا وورا بر وکو پرا بدست می‌آورند امروز عین موقفی را شر کتهای بین المللی در مورد غنایم تازه کشف شده جزایر مذکور اختیار کرده مثلا نفت آنرا که ذریعه یـك شرکت انگلیسی ویا صنایع چوبی وماهی‌گیری جزایر موصوف ذریعه شر کتهای جاپانـــی استثمار گردیده است .این مو سسات نه به پیشرفت ذهنی مردمان این منطقه علاقه مـــی گیرند ونه حاضر ند تعلیم وتربیه توسعه و نفوذ پیدا کند .

در اعماق اراضی مزروعی قبیله بوگانو یل ذخایر سر شار مس نهفته است وتازه حالا معادن طلا نیز کشف شده ودر زیر آبهای‌جبه زار معادن تیل نیز بدست آمده .لااقل این دو واقعیت تضمین کننده این نکته است کـــه گینه جدید بعد از کسب آزادی هر گز روی آرامی وامنیت را نخواهد دید. همین حالاکلاه گاهی شا یعا تی پخش میشود که این مناطق بعد از آزادی به سر نوشت کنگا مواجه خواهد گردید. (البته خوانند گان محتـرم ژوندون فاجعه‌جدایی کتانکا راذریعه چومبی بخاطر دارندکه سالها مملکت کانگورا‌که‌حالا بنام زایری یـاد میشود در خـاك وخـون کشید) حقیقت این است که سالها غم‌انگیز واندهناك بعد از حصول استقلال کشورهای آسیایی وافر یقایی نصیب مـردم پاپوانیـز خواهد گردید.

آنچه بعدا درین سر زمین رخ بدهدهمین حالا آنرا حس میکنند زیرا احداث یك‌میدان هوایی در اعماق جنگلها برای بهره برداری معادن وتاسیس دستگاه های اره کشی‌وفارم های بزرگ زراعتی که کمپنیها برای‌استفاده خرد شان روی دست گرفته انـد آرامش‌و سکون مردم آن نواحی را برهم زده است. همچنان ساختمان اجتما عی جامعه پاپوارا‌که بر پرنسیب همه یکسان‌ومساوی)بودمختل کرده است .از جانبی بیماری های‌مناطق‌حاره رابه آنان ارمغان آورد وآهسته آهسته‌برو- نشیت وتوبر کلوز انکشاف کـرد مـرض سفلیس بصورت اپیید یمی توسعه اختیـار نمود .

در حالیکه مقهور انکشاف عظیم‌اقتصاد گردیده بودند مظاهر مادی ایشان را بسـوی سواحل سوق دادو در نتیجه در پیغو له های ساحل به باده گساری وجنـــایت مصر وف گردیدند .توام با نفوذ مفکوره مادی پر ستی در دماغ مردم گینه جدید ذهنیت تازهٔ نیز آنان را مشغول ساخت زیرا آنان مانند همه قبایل جنوب بحرا لکاهل پیش خود فیـصله کرده اند که آدمی به (دو طبقه تقسیم شـــده یـکـی سپیـد و دو مـی سیـا ه چـون سپید ها با برادر سیاه خود از راه منافقت وتزویر پیش‌آمده اندلهذ‌سیاهان‌نسبت‌به سپید پوستان محرو متر وعقب مانده تر باقی مانده اند .ذخایر قیمت بها که اکنون ذریعه ایاره ویا کشتی بخارج نقل داده میشود به ذهـــن آنان مر بو ط به اجداد سپید پو ستا ن می باشد ولهذا باید راز این تملك ثروت عظیم را بدست آورد تا خود شان شخصا به ایـــن منابع بزرگ دستر سی پیدا کنند .ازین‌لحاظ محل شگفت نیست که طبیبا ن وساحران‌در مقابل آنان مقام ومنزلت بزر گی دارند. هر چند که گینه جدید در قرن شانزده کشــف گردیده هنوز هم نقاط کشف ناشده ای وجود دارد وحتی اکثر بومیان مردم قریه همسا یه شان ویا مامور حوزه خود را بشمول سپیـد پوستان ندیده اند .

نخستین باری که مردم نیو گینی کشف‌شد در سال ۱۵۱۲ از طرف دو تن پر تگا لی‌بنام های انتونیو ابرو وفرا نسیکو بود .در سال ۱۵۲۶ و۱۵۲۷ اعسوی دون جورج در حالیکه به استقا مت جزیره نا معلوم ادویه طعام‌سر- گردان بود باین جزیره بر خورد نمود وآنرا



نقشه نیو گینی که مو قعیت جزیره‌رادر میان جزایر ایر یان غربی واستر الیا را بخوبی نشان میدهند .

● گینه جدید، سرزمینکه سرشار ازمعادن مس، طلا و نفت است

● مردم گینه به این انکشاف باشک وتر دیدسی نگرند

بنام پاپوا گذاشت واما قسمت غربی‌جزیره که امروز جز و اندو نیز یا میباشد وبنام ایر یان غربی موسوم است یکتن از کاشفان بنام یورگوایرنیس‌مربوط به اسپانیا کشف وآنرا به نیو گینی موسوم ساخت واین بدان جهت که با سر زمین گینه، واقع غرب افریقا اشتباه شده بود .

بالا خره انگلیسها در سال ١٨٨٤ قسمت جنوب شرقی جزیره را کشف ودر آنجا مرکز تحت الحمایگی خود را قایم کردند. درآغاز جنگ جهانی اول استر الیا باعدم بی‌میلی‌اداره نیو گینی آلمانی را بد ست گرفتند .ودرسال ١٩٢١ رسما تحت حمایه استرالیا اعلام‌شدو دارایی المانها به‌مها جرین جنگ جهانی به فروش رفت .به این ترتیبی مها جرین بیگانه در آنجا موقعیت حاکمه را اشغال کردند که، امروز نیز تعداد شان به پنجاه هزار تن بالغ میگردد که هر چند دو فیصد مجموع نفوس آن منطقه را تشکیل میدهند معهذا کنترول تمام ساحات زندگی را از پولیس گرفته تا تجارت در دست دارند .در حالیکه چینیها تجارت کوچك راپیش میبرند .در سال ١٩٤٢ بالا خره جاپانیها جزایر مذکور را اشغال کردند ودر سال١٩٤٩ کنترول‌پاپوا ونیوگینی به استرا لیا واگزار شد به عنوان اینکه سر زمین مذکور را به مر حله ترقی وپیشرفت عصر حاضر بر سانند ولی حکومت استرا لیا به تعهدات‌خود هرگزوفا نکرد وآنان را بهمان شکل‌ومو قعیت اجتماعی سا بق گذاشت و اینك حالا که موقع آزادی کامل آن مردم فرا رسیده این اهمال وفرو گزاشت خوبتر معلوم میشود واکنون هیچ کسی واقعا نمیدا ند که بجای سپید پوستان چه کسانی اداره امور رابدست خواهد گرفت . انتقال حقوق‌خود اردیت (به استثنای امور دفاع و خارجه‌از مامورین استرالیا به بومیان آن منطقه درماه دسمبر آنچنان باشك وتردید آمیخته است که بمشکل میتوان جواب مثبتی بدان ارائه کرد بلکه حتی برای گرفتن اداره داخلی نیزبومیان جزایر مذکور آماده نیستند زیرا تقریبا پشت سرهر مامور بومی‌یك استرالیایی قراردارد. صدراعظم هوشیار نیو گینی میخائیل سومار مطمین است که احزاب مختلف رادر پار لمان بیك همکاری مشترك واد ار بسازد اما اینکه سپید پوستان مهاجر چگونه بدور خود گرد خواهد آورد سوال جدا گانه ایست اما قدر مسلم این است که‌سفید پوستان مذکور کمال آرزو دارند قبل‌از آنکه اغتشا ش‌وخانه جنگی رخ بدهد ودر پارلمان حرفهایی علیه‌سپید پوستان زده شود واعمال زور خودسری رواج پیدا کند خود ودارایی شا نرا به‌نقطه امنی برسا نند .

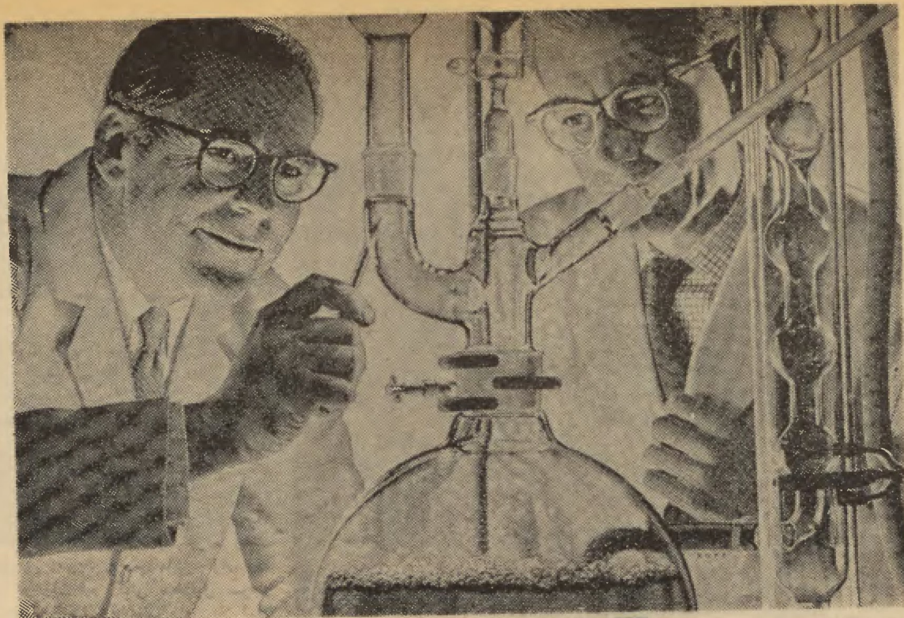
طبعا نمیتوان مسئولیت تمام این بد بختی ها را به عهده حکومت استرا لیا انداخت بلکه، طبیعت نیز با این مردم سر مهر والفت نداشته است .گینه جدید بعد از گر ینلند دو مین جزیره جهان است وهشتاد هزارکیلو متر مربع مساحت آن می آیدولی‌درتمام‌این ساحه بزرگ دونیم ملیون تن زندگی‌میکنند شهر های وجود ندارد حتی پایتخت آن بنام پورت مور زمبی شصت هزار جمعیت دار د شهر های به اصطلاح بزرگ دیگر آن‌از قبیل لاهه هفده هزار نفر وورا بول یازده هزارتن‌ومیدا نگ هم بیشس از نه هزار جمعیت ندارد .

اکثریت نفوس آنان بصورت مترا کم درآباد یهای محدود ومختصر که ارا ضی زراعتی شان وجود داردوزمه‌های شان میتواندعلوفه‌پیدا کند بسر میبر ند .افق این باشگاه ها معمولا به تنگنای منتهی میگردد که عبور ازآن‌دشوار وبرای هربیگا نه ای غیر قابل نفوذ است خوشبینی برای اینکه جمعیت موصوف‌دارای نام مشترك ولسان مشترك گردند فعلا بعید بنظر میرسد .



کلاه خود از گل وتبر از سنگ مجموع‌اسلحه وتجهیزات بومیان جزیره‌را تشکیل میدهد .

بو میان عصر اتوم مانند اجداد شا ن‌همچنان از تیرو کمان استفاده میکنند



پښتورگی دانسان په بدن کښې دیوې حساسې تصفیه خانې حیثیت لري

دپښتورگو دبره چه شی ده اوولی منځ ته راځی؟ پښتورگی ولی پړیږی اوددغه پړسوب علت څه دی؟ څه وکړوچه حپلې پښتورگی روغی رمتی وساتو اودبدن دغه عجیبه تصفیه خانه خو ندی وساتو؟

آیاپو هیږی چه دنړی ډیره حساسه اوعجیبه تصفیه خانه ستاسی پخپل بدن کښې اینبودل شویده . دتصفیی دغه دحیرت وړه دستگاه چه هره ورځ ۱۷۲۸ لیتره وینه تصفیه کوی اوهغه داضافی اوز هری موادو له شره خلاصوی، پښتور گی نومیږی ښایی دغه رقم زمونږ په نظر زیات راشی . خودا یو حقیقت دی، څکه چه پښتورگی دهغو وینو په دریمه اویایو په څلوررمه برخه چه له زړه څخه راوزی، رااخلی اوپه دی ډول په‌هره د قیقه کښې ۱۲۰۰ سا نتی متر مکعبه وینه پښبور گوته ننوزی.

پښتور گی دوه دی اود لو بیا غوندی شکل لری او اوږد والی یی له‌وو لس سا نتی متره څخه زیات‌نه دی‌اود ستون فقرات‌په دواړو خواو کښې پراته دی . دښی خواپښتورگی دکینی خواپه نسبت ټیټ واقع شویدی. هر پښتور گی دتصفیی ددستگاه له‌یو ملیون واحدو څخه جوړ شو یدی چه هرواحد دنفرون‌په نامه یادیږی په دغه وړو وا حدو نو کښې وینه تصفیه کیږی او زیا تی مواد یی دادرار په شکل له تیا کلو لارو څخه دفع کیږی . هر نفرون له‌یوه شر یانی لړودوبښته در گونو

اویوه ترشحی نل څخه جوړ شویدی چه‌دا درار لارو ته ختمیږی. په دغو لړو کښې تصفیه عملی کیږی په‌دی ډول چه دوینو غټ مو لیکولونه لکه پروتین، سره گلبول اوسپین

گلبول چه د وینو جوړولو د پاره ضروری دی، پاتی کیږی مگر په‌هغه کښې اوبه او محلول مواد لکه‌مالگه اوقند دعروقو له جدار څخه تیرشوی اونلونو ته ننوزی په نلونو کښې دننه بیا ددو هم ځل ډپاره دجذب عملیه اجرا کیږی اوپه‌دی ډول په سلو کښې ۹۹ اوبه او تقریبا ټول سودیم، کلوراو قند اوپه سلو کښې ٤٠ تر ۷۰پوری‌ښوره بیرته وینوته جذبیږی او پاتی برخه یی په ادرار تبدیلیږی . دغه ټول عملیات دد ی سبب کیږی چه وینه له اضافی او زهری موادو څخه پاکه شی په دی ډول دوینو تر کیب همیشه په هغه ثابته اندازه کښې چه دانسان‌دژوند دپاره لازمه ده ، پاتی کیږی .

ادرار له مخصو صو لارو څخه په

مثانه کښې توئیږی او پکښې راغو نډیږی او کله چه مثانه ډ که شی‌په جدار باندی یی فشار راو ړی اوسړی احسا سوی چه باید هغه تخلیه کړی دادرارو ر نگ ژیړوالی ته‌ورته دی او البته کله یی رنگ زیات اوکله لږوی. مگر که چیری درنگ بدلون یی زیات او رنگ یی اوښتی وی ، باید سمدستی ډاکتر ته مراجعه و شی . دادرار اندا زه په‌څلیر ویشت ساعته کښې دوه او یونیم‌لیترو ترمنځ‌ده چه زیات عوامل کولای شی اندازه یی واړوی‌اوددغی ازمو ینی له مخی ډاکتر کو لای شی دپښتور گی وضع رو ښانه کړی.

بله‌از موینه چه دپښتو رگی دسلامتی او یاپه هغو کښې دکومی ناروغی داحتمال په باره کښې‌کیږی په ادرارو کښې دالبو مین داندازي

ټاکل دی . په طبیعی ادرار کښې‌له ډیری لږی اندازی نه پرته، البو مین نشته اولکه چه پخوا وویل شو دوینو په تصفیه کښې البو مین په وینو کښې پاتی کیږی، نو له دی امله په ادرارو کښې دالبو مین مو جودیت دپښتور گی دنارو غی دلیل کیدای شی .

دادرارو از موینه دسلو لو او مکروبو دمو جود یت له پلوه،کله‌کله دډاکتر له خوا توصیه کیږی. په طبیعی ادرارو کښې مکروب او سره

اوسپین گلبول نشته حال دا چه په ادرارو کښې دمکرو بو او کثافاتو مو جودیت دادراری دستگاه‌دعفونت ښښه ده .

دپښتور گی په نارو غیو کی دوینو ازموینه هم‌ضروری‌ده،داځکه چه په دغسی یو حالت کښې‌دوینو دښوری اندازه له طبیعی حد څخه زیاتیږی طبیعی اندازه یی په یوه لیتروینه کښې له ۱۵ څخه تر ۳۵ سانتی گرا مو پوری‌ده . البته‌ځینی

نوری مختلفې از موینی هم شته چه دلته یی له یادو نی څخه ډډه کوو.

له پښتور گو څخه عکاسی رادیو گرافی دپښتور گې دنارو غیـــــو دتشخیص سره‌مرسته‌کوی اودډېری د«سیتو سکو پی » په وسیلـــه دمثانی کتنه دهغې دنارو غیـــو دتشخیصو لو او په ادرارو کښــې دوینو دمو جودیت دعلت درو ښا نه کولو دپاره ډیره ار زښتنا که طریقه ده‌او داهغه نل‌دی چه‌یو څراغ پکی ایښودل شوی اوپه مستقیمه تو گه مثانې ته ننو زی .

دپښتود گو پړ سوب‌څه‌شی‌دی؟

مونږ دغه جمله پیژنو او ډیر څله مواوریدلی‌ده. په۱۸۳٦کال‌کی‌ریچارد برایت نومی، انگلیسی **ډاکتر له‌لس** کلنې څیړنې څخه وروسته په دی وپو هید چه په دغې نارو غی کښې دعفونت نقش له یاده نشو ایستلای مگرپه خواشینی سره بایدا عتراف وشی چه **دهغې دتداوی تـــوان** نشتــــــه او کــــــــه کـــــوم ناروغ یې هم له سره خلا صیږی، ددغه ښه والی کیفیت ور ته څرگند نه‌دی . نن ورځ‌هم څه دپاسه دیوی پیړی له‌تیر یدو وروسته مو نږ هم دهماغی جملی بیاو یلو ته مجبور یو دپښتور گو پړ سوب زیاتره لـــــه عفونی نارو غیو څخه دوی یا څلور هفتې وروسته څرگند یږی اوداهغه موقع ده چه داصلې نارو غی نښــــه نه‌وی پاتې شوی . له زیاتو څیړ نو څخه څرگنده شو یده چه مکرو ب په‌مستقیمه تو گه دپښتور گو پـــه پړسوب کښې برخه نلری . بایـــد وویل شی له دی امله چه مکروب‌یو خارجی جسم دی ، بدن دهغه پـــه مقابل کښې انتی کیور ایجادو ی. نوځکه عفو نتو نه دپښتور گو پـــه پړسوب کښې غیر مستقیمه بر خه لوبوی . دغه ناروغې دعفو نارو غیو لکه دستو نی ددرد اوپړ سوب نه‌ــ دوه یادری هفتې ورو سته پیـــــدا کیږی .

دنارو غی شروع کله کله ناڅاپې وی. دتبې سر خوږی بې اشتها یې خوابدی اود مخ اود ستر گو ښـــو **دپړسوب په‌ښښو سره پیداکیږی او** دمخ پړ سوب ورو ستې نښه ده چه **د اندیښنې سبب گرځی او سړی** دډاکتر کتنځی ته بیایې پړ سو ب کله زیات وی اوپه ټول بدن باندی خور یږی ، په دغه حالت کښـــــې دادرارو اندازه کمه شوی اورنــگ یی‌هم اوړی کله کله دادرارو در نگ بدلون، **د ناروغ د ویری سبب‌کیږی**

ځکه چه رنگ یی **سور اوښتی او** هغې اوبو ته ورته وی‌چه غو ښـــی پکښې وینځلی شوی وی . دغه نښې کله‌کله بشپړی نه‌وی او زیاته موده ښایی ستړ یااو بی اشتها یی‌په‌شکل رابر سیره شی . په‌هر حال دوینو اوادرارو ازموینه تشخیص‌څر گندوی ځکه‌چه‌په‌اد رآ رو کښې‌دطبیعی‌حالت په‌خلاف البو مـین اووینه شته اود وینو دښوری اندازه هم زاته وی.

دپښتور گې پړ سوب که‌څه هـــم خطر ناکه ناروغی‌ده. خوله ښه‌مرغه دهغې دتداوی امکان ډیر دی او په سلو کښې له۸۵ څخه تر ۹۵ پوری نارو غان یی ښه کیږی په ماشومانو کښې درو غیدو اندازه له دغه حـــد څخه هم لوړه ده او په‌سلو ۹۸ یی پوری رو غیږی .

ډاکتر ددغې نارو غی په تداو ی کښې دما لگی او غوښی انــــــدازه محدود وی اوداو بو اندازه تنظیموی که ناروغ ددغې نارو غی له سـره پوره خلا صه نشی ، په دغسې یو حالت کښې پښتورگی دمزمن‌پړسوب خواته ځی. دپښتور گی دغه مز من پړسوب تر زیاتې مو دی پوری نه **پیژندل کیږی او ناروغ له لسوڅخه** ترشلو کلو پوری له دغې نارو غـــی څخه خبر نه‌وی. ځکه چه پښتورگی ترزیا تی مودی پوری خپله و ظیفه سر ته رسوی اوکله چه یی وضـــع بالکل گډه وډه شی ، دنارو غی‌نښې رابر سیره کیږی .

په دغسې حالت کښې دتشخیص له پلوه ، ښایی غوره نښه دادرارو زیا تـــو الـــی وی چه سړی دشپې څوځله‌دهغه ددفع‌کولو دپاره له‌خوبه را ویښیږی . دوینوزیات فشار اودغه راز دستر گو دلیدا ختلال‌هم له‌هغو نښو څخه دی چه ناروغ دی ته‌متوجه کوی چه باید ډاکتر ته مراجعه‌وکړی اوبالا خره دوینو دفشار زیاتوالـــی دزړه دنیمگړ تیا سبب شوی اویـــا دوینو دتوئید په اثر دمړینی سبب گرځی . دپښتور گو دپړ سوب څخه مخنیوی د عفو نتو نو پـــــه تیزه‌بیا دستونې دپړسوب تداوی ده ئولــــه همدغه امله نه ښایی چه دغه ډول عفو نتونو ته‌په‌بی‌اعتنایی وکتله‌شی . **دادراری دستگاه عفو نت .**

مخکښې مووویل چه ادرارمکروب نلری ؛وادراری دستگاه دمکرو **بونو** په‌مقابل کښې ټینگه ده . سره ددی هم کله کله عفونت پښتور گو **ته‌لار** پیدا کوی . عفونت یادو ینو **له‌لاری** یاد ښکتنې مجرا له لاری **څـــــان** پښتور گوته رسوی . دغه‌نا **رو غی** په ښځو اوهلکانو په تیره **بیانجونو** کښې زیاته ده اود پیدا کیدو **علت** یی‌په ښځو کښې امیند واری ده‌چه دادرارو درگود سبب کیږی او **پـــه** ماشو مانو کښې ددوی دکثا فا **تــو** سره دادرارو دمجرا ککړ وا لی‌دی. وروستیو څیړ نو ښو دلې ده **چه‌دغه** نارو غی په‌ما شومانو کښې **زیا تته** ده‌او زیاتره نه تشخیصیږی او **کــه** تشخیص او تداوی نشی، **وروورو** مزمن کیږی او پښتور گی **دنیمگړی** **خواته درو می .**

په‌لو یانو کښې دد غی **نارو غـــی** نښې ښایی دتبې اولړ زی **سره‌یـــو**

پاتی په ٥٨ مخکی



عرصهٔ فعالیت قاچاقبران تنگ و تنگ تر میشود

در کمربند شخصی بیش از یك سیر تریاك و در پنج کریت ساخته تقریباً سه هزار اسپول وجود داشت

راپور از: طنین

درین اواخر اخبار گرم وجالب توجه از قاچاق وقاچاقبران در روز نامه‌ها وجراید کشور به نشر می رسد که هریك آن از فعالیت و جدیت پولیس درپرتونظام جموریت حکایه میکند ژوندون برای اینکه خوانندگان خود را به جریان گذاشته باشد نمایندهٔ خود را برای تهیه راپوری موظف ساخت . اینك مصاحبه خبر نگار ژوندون را با ښاغلی محمد ظاهر مدیر انسداد قاچاق قوماندانی عمومی ژاندارم و پولیس وزارت داخله تقدیم خودندگان محترم مینمائیم .

رفتم سراغ مدیر انسداد قاچاق وزارت داخله .

وقتی از دهلیز ها میگذ شتم دقیقانه لوحه های دروازه هارا از نظر می گذشتا ندم تا اتاق مورد نظرم راهر چه زود تر بیابم .

زیرا قبلا انجا نرفته بودم نظرم‌را لوحه‌ای بخود جلب کرد ایستادم و دقیقانه خواندمش به جای که میخواستم رسیده بودم داخل اتاق شدم دید م‌عقب میز شخصی در حالیکه عینك سفید به‌چشم داشت وموهای خرمایش به سفیدی‌گرائیده باخونسردی مصروف صحبت‌بایکتن ازاعضای شعبه بود .

نزدیك رفتم پرسید :

–چیزی می گفتید ؟

خود را معرفی کردم در حا لیکه درسیمایش جدیت به نظر میخورد مرا به نشستن بالای کوچی که در پهلوی میز ش قرار داشت دعو ت کرد .

از آمر قاچاق می‌پرسم :

–درین روزها که پولیس برای انسداد قاچاق ودستگیری‌قاچاقبران به اقدامات جد ی متوسل شده‌لطفاً راجع به فعالیت های شعبه قاچاق وزارت داخله معلو ماتی برای خوانندگان ژوندون عرضه دارند .

– به همه معلوم است‌که انگیزه های جرمی از بدو بوجود آمدن اجتماع دامنگیر بشر گردیده وبا پیشرفت مادی ومعنوی وارتقا ی زندگی بشر سویه ارتکاب جرم مجرمین نیز از شکل بسیار سادهٔ خود به اشکال مغلق تبدیل گردیده است مرتکبین این گونه اعمال‌همیشه کسانی اند که اعتماد وحا کمیت‌بر نفس ندارند تبارز همچو اعمال‌به عنوان جرایم مختلفه مورد بحث و دلچسپی قانون قرار گرفته وتوسط قوانین موضوعه که متضمن حیات اجتماعی وامنیت عامه است حدود جزای آن توضیح شده است .

موظفین امنیتی که تطبیق کنندگان قانون میباشند غرض جلو گیری از وقوع جرایم،اصلاح مجرمین وعبرت اشخاص دیگر وبا در نظر دا شت تغیر سویه مفاسد اجتما عی مجاد له خود را شدت بخشیده ومر تکبین‌را به پنجه قانون می سپارد .

در ردیف جرایم میتوان یکی هم از قا چاق نام برد که این اداره موظف است تا جلو آنرا گرفته و نگذارد تا این عمل ضد ملی ادا مه پیدا نماید .

در حالیکه مدیر انسداد قاچا ق پیالهٔ چای بمن تعارف کردوتیلفونی را جواب گفت به سخنان خویش چنین ادامه :

قاچا قبران با فعالیت های نا مشروع خویش صد مه شدیدی بر پیکر اقتصادی کشور وارد کرده و منافع ملی را فدای هوس های شخصی خویش مینما یند آنها که برای نیل به این هدف شوم خویش خطر ناکترین اعمال اقدام میکنند بزرگتر ین درد سر را برای پو لیس ببار می‌آورند .

خو شبختا نه بابو جود آمدن رژیم نوین ملی‌ماکه هدفش جز منافع ملی چیز دیگری نیست وبا از بین رفتن شرایط نا مطلوب وضد ملی گذشته دیگر بساط استفاده ها ی شخصی وفرار از چنگ قانون چیده شده ومجا دلهٔ دامنه داری مقابل‌این گونه اعمال که با منافع ملی ملت افغان سرو کار دارد با جدیت تا م به جریان افتاده .

– خوب‌ښاغلی‌مدیرانسدادقاچاق! طوریکه گفتید مجرمین با پیشرفت جامعه سویهٔ ارتکاب جرم خودرانیز تغییر میدهد آیا درین اواخرتغیری در ارتکاب مجرمین دیده میشود یا خیر ؟

– بلی طوریکه معلوم است تکتیك قاچا قبران تغییر خورده چنا نکه دیده شده قا چا قبران مثل گذشته نمی توانند اموال قاچاق را راسا به









از راست به چپ چهره های‌مختلفه قاچاقبر تریاك که میخواست به‌مرکز بیاید



لاری‌که بامهارت تام درآن تریاك مخفی شده بود

به این کار ها مبا درت می ورزندیا خیر ؟

ــ بلی من‌خود درین اواخر شاهد دو تن از قاچا قبران تریاك بودم‌که با چهره‌های بسیار معصوم در داخل موتری نشسته ومیخوا ستند تریاك را حمل کنند .

ــ لطفا در مورد این‌دوشخص‌اندکی مفصل تر صحبت کنید .

ــمو ظفین انسداد قاچاق که همیشه در تلاش هستند وگا هگاهی بــه تفتیش‌وسایل وسایطنقلیه‌میپردازند در حصه ماهیپر وقتی موتری را با سوار ی‌های آن مورد تفتیش قرار دادند شخصی را که «نور جان»نام داشت با هفت کیلوو ۳۰۰ گــرام تریاك در حالیکه همه تریاك هارادر خریطه پلاستیکی اندا خته وبــدور کمر خویش بسته وکیش بدور سر

کدام سرای ویا حویلی در داخــل شهر بیارند از نیرو اولا امـوال را در مناطق خارج از شهرو یابه‌عبارهٔ دیگر اطراف یاد هات نزدیك شهر آورده وبعد از آن کم‌کم آنرا دربازار بفروش میرسانند .

وهم طوریکه درین اواخر دید ه شده قا چا قبران به عوض وسایــل عصری ترا نسپور تی مثل موتــرو غیره از قافلهٔ حیوا نات استفاده‌می کنند زیرا موتر هاهمه تحت مراقبت شدید پولیس قرار گرفته .واگر هم استفاده می برند جا های بسیــار مخفی در موتر ساخته وبــعد از آن به این عمل مبادرت می ورزند .

ــلطفا جا های مخفی را انــــدك تشریح بدهید .

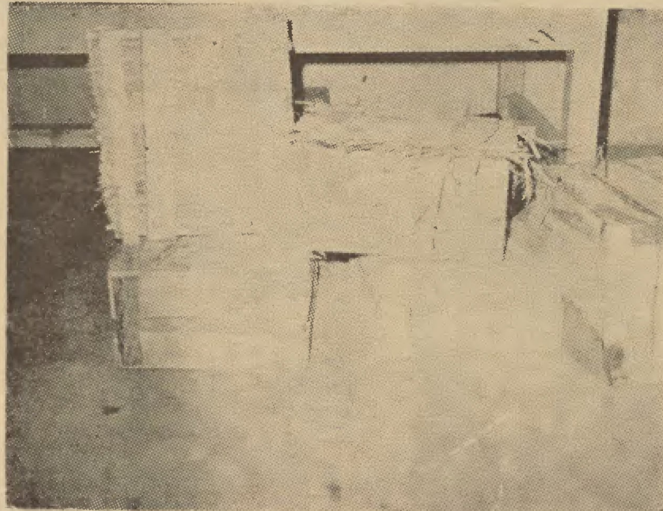
ــ در یکی از لاری های که چندی قبل بدست پولیس افتاد در حصـهٔ بالای سیت با چنان مهارت خریطـه های تریاك چیده شده بود که‌در نگاه اولی ولو هر قدر هم انسان متو جه میشد آنرا نمی توانست حدس بزند مخصو صا بوی تریاك را کمترمیشد استنشمام کرد زیرا در عقب مو تر چار راس گاو حمل میشد که بوی وتعفن گاوها بوی تریاك را ازبیــن میبرد .

تا آنکه یکتن از برید من‌های‌فعال این شعبه‌متوجه آن‌شده وآنرا کشف نمود .

این خود میرسا ند که قاچا قبران در هر مرحله تکتیك های خــود را تغییر مید هند .

تکتیك جدید دیگری که آنهم‌درین اواخر توسط پولیس کشف شــد عبارت از استفاده از کــریت هــای میوه است .بطور یکه چندی قبــل

مو ظفین انسداد قاچاق در راه قند- هار متوجه میشوند که در مــیا ن اموال در یك لاری کریت های‌مالته



کریت های مالته که درآن امپول‌های دوا بود

هم موجود است در حالیکه کمتــر دیده شده مالته از قندهار به‌کابل بیاید توجه پولیس را بخود جلــب میکند وپولیس بعد ازجستجو د ر می یابد که در کریت هــا دواهای تقلبی‌وجودداردبقسمیکه‌درپنج‌کریت مالته مجموعا «۲۸۷۹» **امپول ستیرو** مایسین وپنج قلم ادویه دیگــــر گذاشته شده بود .

ــ **بنا غلی مدیر انسداد قاچــاق** لطفا بگوئید :با تدابیر **لازمه** ای‌که **درین اواخر از طرف پولیس گرفته** شده وعرصه فعالیت قا چا قبــران تنگ گردیده وآنها **نمی توا نند به** آن جرئت سا بقه دست بکار شوند وآنطور یکه لاری های مواد واموال قاچاق را میبرد ندحالا **نمی توانند** حمل کنند آیا اشخا ص انفرا د ی خود داشت موظفین این اداره آنرا گرفتار کردند **وعجب اینکه رفیقش**

که باهفت کیلو و ۷۰۰ گرام دیگر که همین‌راه را می‌پیموددرموتربعدی

بدست پولیس افتاد .

ــ تدابیرلازمه‌امنیتی‌که‌درین زمینه گرفته شده از چه قرار است ؟

ــتدابیر لازمه امنیتی‌در سرحدات میدا نهای‌هوائی ،خطوط ترانسپورتی با در نظر داشت پرسو نل‌تجهزیات وسایل‌واجرات مقتضی‌بعمل‌آمده‌ودر آینده نیز طبق ایجا بات وسعـــت بیشتر کسب خواهد کردو کدام‌خلا برای استفا دهٔ قاچا قبران با قـــی نخواهد ماند .

باید علاوه کردکه مجادله با این دشمن ملی واعمال ضد منافع‌مردم کشور نه تنها وظیفه قوای امنیتی است بلکه وظیفه انسانی ووجیبهٔ ملی همه وطنپر ستان بوده وقانو ن نیز این خدمت قابل قدر اطـــلاع دهند گان را که جان خود را بخطر انداخته وجلو اعمال قاچا قبران را میگیرند نادیده نگرفته واطــلا ع دهنده با ادامه اطلاعیه های موثــق که منجر به گرفتاری اموال قاچاق گردد میتوا نند از مفاد مادی‌قانونی بر خوردار گردند .

بعد از آن رو بطرف یکتــن از همکاران نزدیك خود نموده را پوری را که وی ترتیب داده بود گرفتـه وپس از قرا ئت آنرا برای مـــــن سپارید .

این راپور که بطور بسیارمختصر اقلام مواد قاچاقی را که در ظرف پنج ماه اخیر بدست پولیس افتا ده نشان میدهد که قرار ذیل تشر یح شده :

۱ـ رخت بابـ از قبـیل زریـ گلشنـ مخملـنیلونـ جرسی‌ململ الوان «۹٤٦۳» توپ .

بقیه درصفحه ٦۳

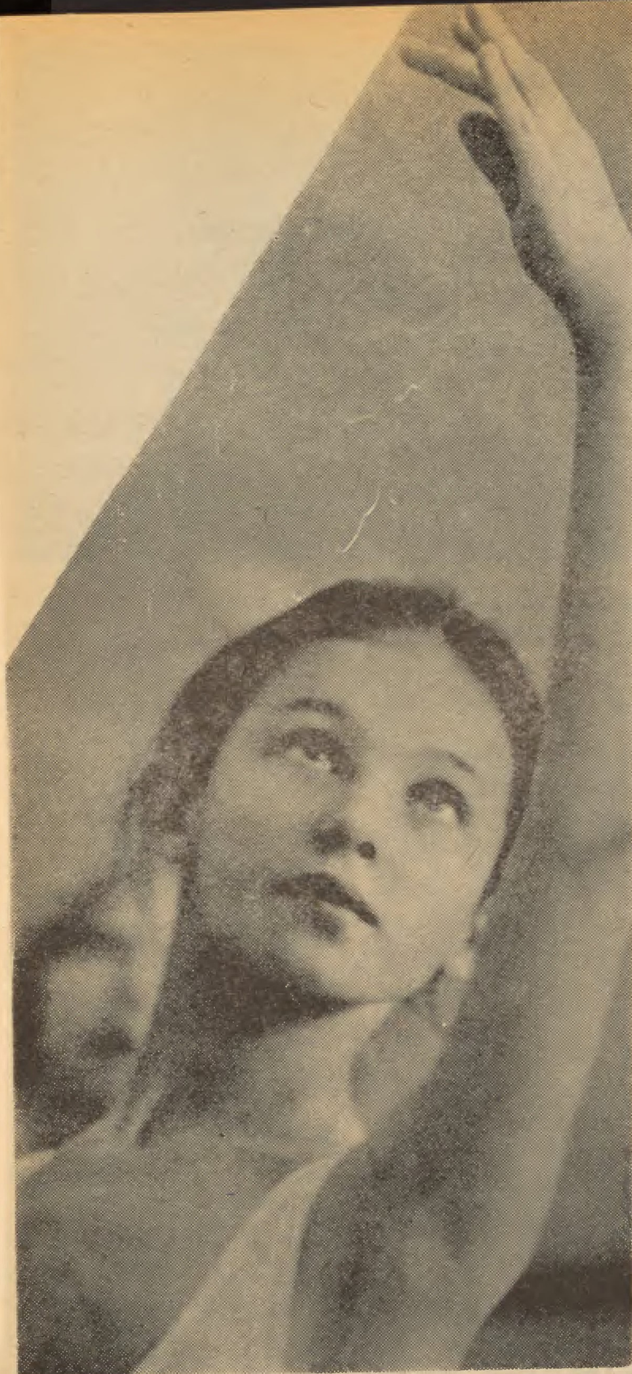


این خریطه های پلاستیکی مملواز تــریاك است‌کــه بچنگ پولیس افتاده است

از: مجله فرهنگ وزندگی — ترجمه : رهپو

دو صدمین سالگره مکتب هنر سحر آفرین رقص

شاگردان این مکتب با اولین بوسه خورشید صبحگاهی به پایکوبی آغاز میکنند



درسی ازرقص کلاسیك



بالت «بهار» اثر باخ

عمارت باشکوه وزیبایی که از آنسوی پنجره های زیبا ودرخشنده اش همیشه نور

گرم رقص وساز به بیرون نفوذ می نماید، متعلق بمکتب هنر سحر آفرین ولطیف رقصی می‌باشد که در کناره دریا مسکو بنا یافته است. درروی تالار ها بلورین آن دخترك هاوبچه هازیبا باآندام های لطیف وشکنندهٔ شان هرروز بر قص وپایکوبی

میپر د از ند تا روز ی بتوانند مانند بالرین های معروف یولانوا، پلتسکایا و فید یچف روی صحنه بزرگ بالت جهانی برقصند وقصه ای را بنمایش گذارند.

درسن هشت سالگی این «چوچه های قو» آشیانه های خودرا ترك می نمایند تابروی دریاچه های زیبا بچمند.

تاریخ این مکتب بسال ۱۷۷۳ زمانی‌که شورای قیمومیت شهر مسکوتصمیم‌به برپا نمودن صنف رقص بالت نمود، میرسد . سی ودوسال بعدتر این صنف به مکتب تیاتری که کارش پروراندن هنرمندان‌تیاتر، رقاصان بالت وموسیقی دانان‌آرکسترا بود، بدل شد . نقش عمده درراه گشایش این مرکز هنری وبخصوص درهنربالت رادرتاریخ

این هنر، ادام گلوژوسکی که معلم هنررقص بودبازی نمود. اوباجرات وتهور درونمایه‌های جدید رابرای هنر تیاتر وبالت پذیرفته و سعی نمود تااز هنرمردم جانمایه هایش را سیراب سازد .

درآن روزها، اکثر پایکوبان وچمندگان‌بالت به شیوه تیاتری هنرشان را نمایش میدادند وروی همین دلیل است که ماا‌ثرات آنرا تا سال هابعدی ازلحاظ روانی وشخصیت سازی دیده می توانیم .

این مکتب راه های جدید ومعقولش را در دهه سوم قرن گذشته زمانیکه سنکووالسکایا

رقاصه‌ای که نقش شعرغنایی ودراماتیك بازی می نمود، ریاست آنرا بعهده گرفت ، بدست آورد. وبعدهااین‌راه توسط جویندگان

شیوه های نوین هنربالت، بخصوص یکترین که برای اولین بارلقب هنرمند مردمی رابه دست آورد دنبال شد. آگاهی روشن، نبوغ واستعداد این زن باشیوه هاوتکنیك های جدید افق هنر بالت راگشاده و روشنتر ساخت .

بعد از انقلاب۱۹۱۷ این مکتب توسط الکسا ندر گور سکی که خود ش با لرین معروف بود، دو باره سازی شده او نسل جدید رقاصان با لت را پر ور ش داد. نقش‌بر خی از هدایت کنند گا ن این هنر درراه شگو فانی آن ارز نده و غیر قا بل فرامو شی است .

بعد ها، مکتب هنر سحر آفرین رقص درلنینگراد ، اثر مهمی رو ی سر شت‌هنر بالت مسکو گذارد.

در این مکتب اکنو ن ۶۰۰ شا گرد به فرا گیری و آمو زش هنر ظر یف وسحر آفرین رقص مشغول می باشند . برخی از اینان از دور دست های کشور آورده شده‌ودر آسا یشگاه آ را می زند گی می کنند . دراین مکتب حتی بالیرین های آینده کشور های دیگر به فرا گر فتن‌این هنر می پر دازند. این مکتب اکنون‌شهرت وآوازه بین المللی دارد . دراتاق های زیباوکوچك منزل سو م‌این عما ر ت‌بسیاری مواقع انسان شاهد قرار داشتن بازیچه های کودکان در پهلوی بو ت‌های‌مخصوص رقص بالت می باشد. اطفا ل با وجود تمرین های مشکل وظر یف باز هم کودکان اند.



اینا اخو لکوا شاگرد کوچك این مکتب، رقص کوچی را بنمایش می گذارد.

هنگا میکه کودکا ن در تالا ر ر قص زیرزهنما یی معلما ن ورزید ه شا ن به تمرین می پردازند، از پنجره های بزرگ نور طلایی رنگ خور شید اندام هاوپیکره های‌زیبای شان را بوسه میز ند. از همین لحظات ، کار روزانه شان آغاز می یابدو این کار تا هنگامیکه آنان به‌ذروه شهرت مانند بالرین های معروف چون یولانوا پتسیگا یا ویا فد یجف بر سند، ادامه دارد.

روز تحصیل دراین مکتب طولانی تراز مکاتب دیگر است . در بعضی موا قع درس تاشب دوام می یابد . بخصو ص

این‌حالت در زمانی که شا گردا ن بر ای نمایش آماده میشو ند ، پیش می آید .
توجه اساسی به رقص کلا سیك می گردد. درس ها از حرکات ساد ه آغا ز میشود.

دراینجا رقص های که درآن ها کرکتر معین، به نمایش گذاشته میشود.

درکناردرس‌ها ی اختصا صی و معین برای شا گردان مضا مین صنف متو سط تدریس میشود . البته فشا ر بیشتر روی

تاریخ تیاتر، ساز، بالت ودیگر هنر های ظریف وارد میشو د. آنان از مو ز یم ها دیدن نموده به تما شا ی فلم ها و دیگر نمایش میروند . بعد دیدار شا ن د ریك ساعت درسی مخصو ص باشور وعلا قه موردبحث، مناقشه و گفتگو قرار میگیر د.

معلمان ورز یده هنر با لت که خود شا ن روزی بالرین معرو ف بوده ویا هم اکنون می باشند درس های شا ن را پیش‌میبرند وظیفه اینان در پهلوی آمو زش هنرظریف رقص این می باشد تاروح یك همشهر ی خوب رادرو جود شا گردان بپر ورانند .

ممکن جالب ترین بخش آمو زش آنا ن راتمرین روی صحنه بسا زد . این مکتب خودش دارای تما شا خانه بز رگ‌و مجهز باتمام‌وسایل می باشد. ماه یك بار خو د مکتب، نمایشی را ترتیب میدهد. شاگردان گاهی دربا لشوی تیاتر نمایش داده‌و دست به سفر های در گو شه وکنارکشور می‌زنند. این گونه سفر های هنر ی خیلی آموزنده می باشند آنان با تما شا چیا ن دیدار میکنند واز همان کود کی با مسایل بزرگ ودر هم پیچیده زندگی آشنا می شوند. دربعضی مواقع این مکتب هنر ی سفری بخارج می نمایند .

درسال ۱۹٦۷ شا گر دان‌مکتب جا یز ه (گراند هر یکس) را در پاریس بد ست آورد. بر خی از شا گردان این مکتب هنری جایزه هاو مدال هایی در خارج به دست آورده اند چندی قبل آنان از سفر ایالات متحده بر گشتند و مطبو عا ت آمریکا آنان را به نیکی ا ستقبا ل کردند.

همین مکتب است که شهر ت‌بین‌المللی برای هنر بالت شو رو ی بهمراه آ ور ده وبسیاری شا گردان آن، برستیغ شامخ این هنر در جهان دست یا فته اند .

پس جشن دو صد مین سا لگره‌تاسیس این مکتب با گذشته دور خود با شکوه جلوه می نماید .

بهترین فلم های جهان بر

از گل احمد زهاب نوری

● دوصد فلم امریکایی ، اروپایی و آسیایی، عنقریب از طریق افغان فلم توریدو نمایش داده می شود

● فلم متاعی است هنری وفرهنگی، نه تجارتی، همین جنبهٔ تجارت باعث شده، تافلم ها از راه هنر و فرهنگ منحرف شود .



● برای اصلاح و تنوع در نمایش سینما های شهر پروگرام های ترتیب میگردد .



سینما یگانه محل سر گر می مردم ماست ،تنها تفریگا هی است که پیران وجوا نان ما،آن را سراغ دارند ،اطفال آن را می شنا سند وفا میل ها ، میتوا نند، سا عتی سرگرم شوند .

واین سینما ،این وسیله سرگرمی عامه ،که همه به آن علاقه دارند ،در ذهان مردم ما، تاثیر عجیبی دارد . تما شا چیان سینما های ما را همه طبقات ،تشکیل مید هد. روشنفکر- ان ،طبقه با سواد ،اطفال وکود کان وبالا خره گروه کثیر بی سواد ،به دیدن فلم ها میروند وهر یك ،به قدر فهم ودانش خود، ازین وسیله بر داشتی میکنند وفیصدی کثیر بی سواد در ین میان نقش بیشتری دارند آن ها روز نامه نمی خوا نند ،از مجله خبری ند ارندکتاب و مطالعه نزد شان مفهومی ندارد واز همین سبب ،از تحولات ودیگر گو نی های بیرون از محیط خود ،کمتر اطلا عی دارند وسینما یگانه وسیله یی است که گوشه های از جهان را، دربرابر دید شان میگذارد .حال اگر فلم‌های سینما ها ،خوب وآمو زنده باشد ، تاثیر آن مثبت واگرجنبه تجارتی‌و منحرف کننده آن‌بیشتر باشدوای‌بر حال این گروه واین تما شا گر ...



با بمیان آمد ن جمهوریت در کشور ،این موضوع نیز از نظر دولت بدوز نبود ووزارت اطلا عات وکلتور ،برای بهتر شدن نما یشات سینما های ما، گام های برد اشت مقررا تی طرح کرد، لوایحی ساخت وهیات های را ،به هر سو فرستاد، نازمینه بهبود توریه وتولید فلم‌را فراهم سازند .

بنا غلی صمد آصفی وکیل ریاست افغان فلم ،در مورد تورید فلم د ر گذشته گفت :

ـ فلم متاعی نیست که آن را ، بتوان از یك مرجع بدست آورد، از همینرو ،تا جران قبلا از هر جا وبه هر وسیله یی که میخوا ستند فلم می خرید ند ،کرایه می گرفتند و وارد کشور میکردند بعضی فلم ها به صورت غیر مجاز وارد کشورمی شد ،دسته یی از دادن تکس و محصول فلم ها ،به وسایل مختلف فرار میکردند فلم‌به انتخاب خود تاجر بود ودرین انتخاب ،او هیچ مکلفیت ومسئو لیتی نداشت ،گاهی کمپنی های فلم برداری ازتوریدفلم شان ، به این کشور خبر نداشتند واصلا اجازه نمایش آن را نداده بودند . . . این ها ، همه معضلاتی بودکه‌ازیکسو باعث‌شده بود، تافلمهای‌تجارتی ،درکشوربازار گرمی پیدا کند واز جانب دیگر ، درد سر های برای موسسات مسؤل بوجود بیاورد .

بنا غلی آصفی افزود :

دولت برای رفع این نا بسامانی ها، تصمیم گرفت تا تورید فلم، در انحصار موسسه افغان فلم شود و روی این تصویب ،بعد ازین ،فلم

...ن بر روی پردهٔ سینماهای ما

از همه نقاط دنیا ،صرف از طریق افغان فلم تورید میشود وبس .

می پر سم:

تورید فلم طوری انحصار یواز طریق افغان فلم، آیا قیمت تما مشد فلم هاوا ،برای کشور ما بلند نمی برد ؟ .

وکیل ریاست افغان فلم میگوید:

ـ نه ... بلکه این عمل با عث میشود ،تا فلم ها چه کرایی وچه خریده شده ،نسبت به گذ شته ارزان تر تمام میشود .

در گذشته بطور مثال ،یکی از تاجران فلم ،فلم هندی یی راانتخاب میکردند ودر صدد تورید آن میشود تاجر دیگر ما قیمت آنرا بلند ترمی برد وتاجر سوم حاضر می شد تااز دو نفراولی ،قیمت بالاتری بپردازد، که این عمل صحنه داو طلبی را به وجود آورده وقیمت فلم را ،به‌نفع کمپنی دو تا سه چند بلند می برد.

اما حالا ،که تورید فلم صرف از طریق این موسسه صورت می گیرد ،دیگر داو طلبی ورقابت های گذشته بمیان نخوا هد آمد،تا سبب فرار اسعار ما شود .

سوال دیگری را در مورد فلم های که بعد ازین وارد می شود مطرح میساز م،بنا غلی آصفی آنرا چنین پاسخ میدهد :





کلودیا کاردیناله

ـفلم متاعی است هنری‌وفرهنگی نه تجارتی همین جنبهٔ تجار تی دادن به فلم ها ،سبب شده تا ،فلم از راه کلتوری وهنری بودن منحرف شود .

بعد از ین از نمایش فلم ها ی تجا رتی تا حد امکان جلو گیر ی‌می شود ودرعوض فلمهای تورید می گردد ،تا جنبه تربیوی وهنری آ ن بیشتر باشد همچنان صورت نمایش سینما ها، نیز اصلاح میگردد برای نمایش ،در سینما های کشور پروگرامهای تنظیم میشود تا مانند

لطفا ورق بزنید



تماشا چیان سینما های مارا همه‌طبقات، تشکیل‌میدهد. روشنفکران،طبقه باسواد ، اطفال وکود کـــان وبالا خره گروه کثیر بی سواد، به‌دیدن فلم ها میروند و هر یك ، به‌قدر فهم ودانش خود، ازین وسیله برداشتی میکند وفیصدی کثیر بـی‌سواد درین میان‌نقش بیشتری‌دارندآن‌ها روز نامه نمی خوانند ، ازجمله خبری ندارند، کتاب ومطالعه نـزدشان مفهو می ندارد واز همین‌سبب‌از تحولات و دیگر گونی های‌بیرون ازمحیط خود ، کمتر اطلاعی دارندوسینما یگانه وسیله یی است کـه‌گوشه های از جهان را، در برابـر دید شان میگذارد .



شون کانری دردوچهره

گذشته ،یك سینما همیشه بـــه نمایش یك نوع فلم نپر دازد ،بلکه با نمایشس فلم های مختلف تنو عی را برای تما شا چی به وجود آورد .

وی می‌افزاید :

ـ سینما هااز ، نظر تخنیکـی درجه بندی شده و برای هر سبنما نظر بنظر درجه و کتگوری اشــ اجازه نمایش فلم های معیــن د اده میشود .

در ین باره توضیح بیشتری می خواهم، او می‌گوید :

نخست سینما ها را، از نگـــاه ساختمان ، ما شین آلات آ و ازو راحتی تماشاچی بررسی کرده وبعد به هر سینما ،فلمی‌را ـبه نمایش‌می سپار یم، که مطابق ایجاب پالیسی وتما شاچی آن باشد .

بنا غلی صمد آصفی این سوا لم را که :آیا برای تورید فلم از هـر مملکتَ فیصدی هایی قایل شده‌اید یانه، میگوید :

ـ بلی !... در گذشته همین‌آزاد بودن تورید فلم ،در پایین آمدن ، سطح فلم های توریدی تاثیر مهمی انداخته وحتی فلم های تجار تـــی هندی ، همه سینماها ی کشور را، پر سا خته بود .

او می افزاید :

در لایحهٔ جدید تورید فلم ،برای هر مملکت محدود یت های وضـــع شده وفلم ،مطابق این پرو گرام ، وارد میشود .

همچنان ،از ممالکی که قبلا فلم، به کشور ما وارد نمیشد ،نیز فلـم هایی تورید ونما یشس داده خواهد شد .

اخیرا هیاتی مرکب ازنما یندگان خبره وبا صلا حیت وزارت اطلاعات وکلتور ،برای انتخاب وتورید فلم، به بعضی کشور های شر قی‌وغربی سفر کرده بودند ،بنا غلی آصفـی درین مورد میگو ید:

ـ این هیات ،به منظور انتخا ب وخریدار ی‌فلم‌به‌افغا نستان ،موظف شده بودند ،هیات ضمن سفر بـه یك عده ممالك آسیا یی واروپا یی دو صد فلم را انتخاب وقـرار داد تورید آن را بستند .

همچنان این هیات زمینه تهیه‌فلم



هانری فوندا — جان وین — رابرت میچم

های مشترك ـ افغان‌فلم را، باترکیه وبلغاریا مطالعه کرده وبا بعضی کمپنی های فلمبر داری این دو مملکت تماس گرفت .

می پرسم:

فلم تحت چه شرا یطی وچگو نه به افغا نستان آورده میشود ؟وکیل رئیس افغان فلم در زمینه اینطور توضیح میدهد :

ـیکنوع تورید فلم ،بصورت کرایه است .در فلم های کرایی‌که شامل امتیاز نمایشی واستفاده از کاپی فلم است ،مسؤ لیت تلف‌شدن وصدمه دیدن «پرنت» فلم بدوش ما است .

قسم دیگر تورید فلم در کشو ر این است که کاپی فلمهای جدید یا مستعمل، با امتیاز نمایش‌آن بصورت دایمی خریداری میشود .

قرار است که فلم های مستعمل به زبان اصلی شان نمایش داده شود وفلمهای جدید در آینده با تهیه ماشین آلات دو بلاژ در خود کشور قسما دو بله شود .

وی قیمت تمام شد یك فلم را، اینطور وانمود میکند :

ـ خریداری یك فلم هندی یا از ممالك شرقی دیگر، برای ما، ازیك هزار وپنجصد ،تادو هزار وپنجصد دالر تمام میشود وبه همین ترتیب کرایه یك فلم اروپایی بین‌ششصد الی‌هزاردالر ،نظر به فلم‌میرسدالبته درموارد استثنایی‌ونظر به‌سویه‌هنری فلم این قیمت قابل تغییر است .

بنا غلی آصفی سوالی را درمورد قیمت تکت سینما ها ،اینطورجواب مید هد .

ـ همین تکت های فعلی نیز ،به عقیدهٔ من ،برای تما شا چی محیط ما، از نگاه اقتصادی ،بلند است در آینده نیز کوشش می شود ،تا قیمت تکت سینما ها، به همین معیار ثابت نگهدا شته شود .

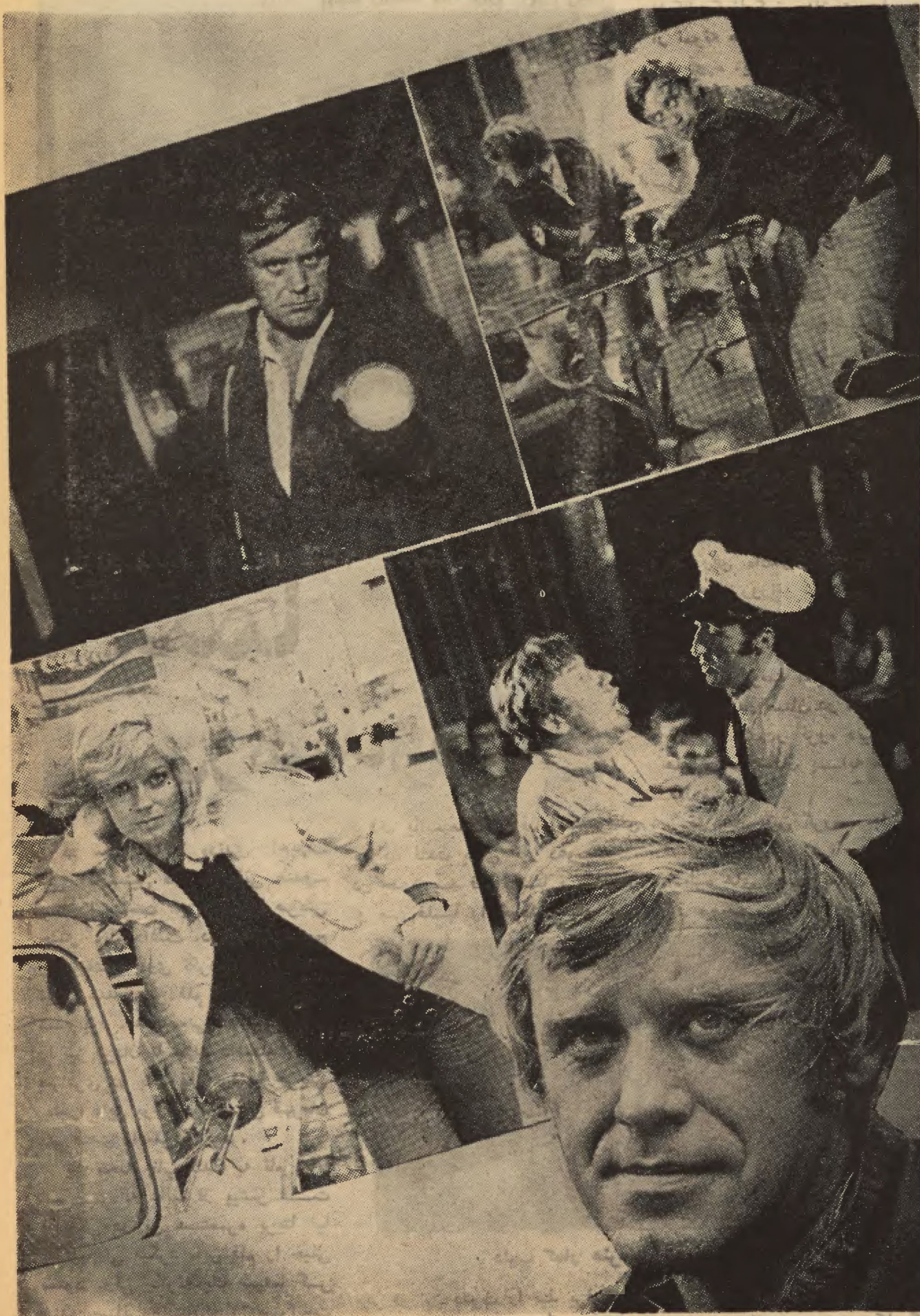
وکیل موسسه‌افغان فلم،احصائیه سینما های کشور را، بیست وچهار سینما وانمود کرده میگو ید :

ـ از آن جمله دوازده سینما در کابل ودوازده سینمای دیگر، د ر ولایات می باشد ،که ما توزیع فلم را ،به همه سینما ها، روی پرو گرام های منظمی انجام میدهیم تا هر سینما طور عادلانه از انوا ع فلم ها ،استفاده کرده بتوا ند .

بقول بناغلی آصفی ،در گذشته دوازده فیصد عاید هر فلم اروپایی را وبیست هزار افغانی از هر فلم شرقی‌را کمیشن موسسه افغان فلم بود .

فلم های جدید که این موسسه‌از کمپنی های معروف جهان کرا یه‌و قرار داد کرده است، قسما ازطریق زمین وهوا، وارد افغا نستان شده‌و تعداد دیگر آن نیز ،در آینده نزدیك بروی پرو گرام کمپنی های مولد ، وارد می شود .

همچنان این موسسه تهیه دو فلم هنری را نیز در سال جاری مد نظر دارد .



سینما
درهندوستان

از مجله «نیو تایمز»

ترجمه «رز»



در سال ۱۹۱۳ «دندی راج‌پهالکی» نخستین فلم داستانی هندوستان‌را ساخت . این‌فلم«راجا هریش چندرا »نام داشت .درین فلم هیچ زنی نقشی بازی نکرده بود وعنعنه تیاتر هند درین فلم نگهدا شته شده بود .بد ینمعنی که‌نقش زنان را نیز مردان به عهده داشتند .نکتهٔ مهمتری در بارهٔ فلم «را جا هریش چندرا »این بود که نخستین قهرمان فلم هندی را معرفی کرد .

یك مجله چاپ لندن به نام «بایا اسکوپ» که غالبا از پیشر فت فرهنگی در ین مستعمره بریتا نیا پشتیبا نی میکرد ،این فلم را خیلی ستود .ولی چگونه یك سینما گر هندو ستانی رالندن‌تحمل میتوانست کرد؟ این پدیده استعمار را به تشو یش انداخت .از همینرو کار-گردان بااستعدادازطرف استدیوهای بزرگ لندن برای کار دعوت‌شد . در حدود صد فلم داستا نی‌سا خت او متن فلمها را خودش مینو شت



دلیپ کمار هنرمند محبوب هند

مگر او این دعوت را نپذ یرفت وتا هنگام مرگش، یعنی‌خزان سال۱۹٤٤ در کشور خودش باقی ماند . در درازای این مدت «راج پهالکی»

اول از خواجه احمد عباس نا م‌می توان برد که نو یسنده وکار گردان است وتقر یبا در همه جا او رامی شنا سند .یکی از نخستین فلمهای

وفلمبرداری فلمها را نیز خود به دوش میگرفت .

در سال ۱۹۲۰ صنعت فلمسازی هندو ستان در بمبی متمر کز شد. سینما به شکل تصدی سود آفرینی انکشاف کرد وازین نظر صنعت پارچه بافی این شهر را نیز پشت سر گذاشت .

فلمها یی که ساخته میشد ، اشکال گونا گونی داشت ،ولی همه از نمونه های غربی اقتباس میشد این دوره ،یك دورهٔ «ترقی» تکنیکی و«تنزل »هنری بود .صنعت فلم سازی هندو ستان که در کنترول بر یتا نیا بود ،به شیوهٔ «باز یگر سود آفرین» روی آورد استدیو ها برای جلب تما شا گران اعلا ناتی میسا ختند چون: «دوشیزه امیرلین افسو نگر در فلم قربانی »یا« فلم خون آشام با شرکت دو شیزه اقبال بی احساس» یا «دوشیزه مودنی درفلم نقا ب وحشت در خشش گیرایی دارد .»

باهمهٔ اینها ، در همین هنگام، یعنی در دههٔ بیستم بود که تهدا ب فلمها ی‌واقعگرا ی‌هندو ستانی گذا شته شد. به طور مثال ،در فلم پر آوازهٔ «مشعل‌آسیا »اثر «همیانسورای »ادمهای‌عادی‌هندوستانی‌با کار های روزانهٔ شان روی پرده آمدند .

هنگا می که جنبش آزادیبخش ملی اوج گرفت ،هیجا نات حلقهٔ کار گرهندو ستان در سینما بیشتر باز تاب یافت‌و گروه «نیوریالیست» های هندو ستان پا به میدان گذا شتند .

در میان این گروه ، به درجه او «کود کان زمین» نا م‌داشت و خاطره های قحطی بنگال غربی را باز میفگت .



«ستیاجیتارای» کار گردان پرآوازهٔ سینمای بنگال‌که غالباً باکارگردانان برجسته غربی مقایسه میشود .

در همین هنگا م‌در کلکته ،مر کز یك ایالت قحطی زده ،«بیمل روی» در فلم «راه نوین» تصویر مو ثقی از هندو ستان دوران جنگ به‌دست داد .

سینمای هندوستان در نخستین سا لهای آزادی با اشکال کمبود سرمایه و کار شناس‌روبه رو بود هنگا می که «جریان نهرو» در سیاست داخلی وخار جی پایه گرفت مو ضو ع‌سا ختمان ومسایل حیا تی اجتما عی واقتصادی در آثار فلم-سازان‌بزرگ هندوستان‌اندیشمندانه مطرح شد .

هنگا می که سا نسور استعماری نا پدید گشت .چشم سینما باتعمق بیشتری به زند گانی مردم خیره‌شد وسینما آهسته آهسته شروع کرد به اینکه جا معه را از نظر روانی احیاکند فلم «دوبیگها کا ز مین» اثر بیمل روی ،فلم «نان» و«مادر-اندیا »اثرهای محبوب خان وفلم‌های خواجه احمد عباس کار نامه های موج نیوریالیزم به شمار می تواند رفت.این فلمها‌مصیبتهای‌دهقانان‌هند بلای بیکاری ودشواز یهای‌استثمار را در کار خانه ها وبه یك سخن ، فجایع گذشتهٔ استعمار را روی‌پرده آورد

در همین زمان دو کار گر دان بنگالی بنام های زیت ویك چتك و میری نال سن بر مامور یت اجتماعی سینما بیشتر فشار آورند وخواستند سینما را از حالت سر گرمی آفرینی خالص بیرون آرند .

یکی از مسایل پیچیده یی که جمهو ریت تازه به آزادی رسیده هندو ستان با آن رو به رو بود ، این بود که خودش رااز جنجال کشمکش های مذهبی وملی وشو-نیزم محلی رهایی بخشد .حکو مت درین تلاش برو سایل مفا همهٔ گروهی وبالا تر از همه بر سینما زیاد تکیه کرد.



ازبالا به پائین ممتاز ـ زینت امان ـ همامالینی

کار گردانی به‌نام بی،آر، چوپرا، درفلم خودش بنام «دهر ماپوترا » سا ندو اتحاد میهن پر ستانه را تقا ضا کرد. به همین صورت ،موهن سهیگل در فلم «دهلی جد ید» این مسا یل را به شکل طنز آمیز مطرح نمود .

سینمای هند از آغاز تا ســـال ۱۹۷۲ در حدود دوازده هزار فلم سا خته است .ازین میان بیشتراز چل‌فلم، که پس از آزادی هندوستان ساخته شده است ،در فیستوا لهای جهانی جوایزی به دست آورده اند در هندو ستان‌پنج هزار سینماوجود دارد وفلمهایی به‌چارده ز بـــان هندوستانی درآنها نمایش داده می شود.شماره‌سینمارواان‌هندوستان‌هر هفته سی ملیون نفر است .

وزیر اطلاعات هند پس از یـك نمایش گفت «وظیفهٔ ما این است تا این کشور پر نفوس ومغرور را با همهٔ امیدهاو نیازهایش مدرن‌بسازیم ما گامهای اساسی را در بسیار ی‌از زمینه ها گذاشته ایم‌و سینما یکی ازین زمینه هاست .»

مرد سحر آفرین

سال ۱۹۵۶ بودو یك جشنوار ۀ فلم به پایا نش نزدیك میشد.سالون سینما تقریباً خالی بود بعدا یکی از روز نامه ها در بارۀ فلمی که آن روز نشان داده میشد ،نو شت که فلم بدون از آهنگ ،رقص وگاوان مقدس چیز دیگری ندارد .

اما آنچه آرتو رو لانو ستیو ، منتقد سینمایی ایتالیا در باره این فلم گفت ،کاملاغیر منتظـره بـود : «زمینه داستان‌فراخی‌گزید ،پاکیزگی صور بیانگر پا کیزگی موضو ع‌بود. خیلی کم‌از داستانهای دوران‌کودکی راروی پرده دیده ایم که باچنیـن شیوایی بیان شده باشد ...ماشاهد گونه یی از خود آگاهی در هنــر سینمایی هندو ستا ن‌بود یم.»

فلمی که آنروز نشان داده میشد «پتهر پنچالی» نام‌داشت و جا یزه شان را به عنوان «بهتر ین سنــد بشری »به دست آورد .این فلم را یك کار گردان سی وپنجسا له‌بنگال به نام سیتا جیت رای هنگا می که در یك نمایند گی نشرا تی درکلکته کار میکرد ،باری گفته بود :

ـ روز ی من فلم بزر گی‌خواهم ساخت !

این گفتهٔ او حتی بر خانواده‌اش نیز که به خوبی از دلبا ختگی وی‌به سینما آگاهی داشت ،اثری نکرد .

ستیا جیت رای ودو ستا نشی‌در سال ۱۹۴۸ انجمن فلم را درکلکته تاسیس کردند تا «روی پرده آوردن مهمترین فلمهای گذشته ومعا صر جهان را تشویق کنند .»یکــی از نخستین فلمهایی که‌این انجمن‌خرید فلم «رز منا وپو تمکین »از فــر آورده های سینما یی اتحاد شوروی بود .

هنگا می که ستیا جیت رای رادر خانه اش ملا قات کردیم ،تصو یری از «سرگی ایز نشتین» کار گردان فلم «از مها وپو تمکیـــن »را روی میز ش دیدیم .

ستیا جیت اری گفت : «ایــن تصویر ،یگانه تصو یریست که در خانهٔ من وجود دارد .»

در واقع ،نشانه‌های فلم «ارمناو پوتمکین » را درکار های ستیاجیت مشا هده می‌توان کرد : همـا ن برداشت از زند گی وعـلاقه برا ی دادن تصویر های موثق ومطابق به زند گی .

طرح فلم پر آوازۀ «پتهرپنچالی از نوشتهٔ یك سر معلم بنگا لـــی اقتباس شده بود .فلم از یك‌خانواده نادار بر همن، وکود کی کـــه در انتظار پدر یست که به دنبال کار رفته ،ودختر ی‌که ناگهان میمیرد وآخر ین پیکار با فقر سخن مـــی گوید .

در پایان فلم می بینیم که‌خانواده مصیبت زده بر یك کـراچی‌سوار است ودر میان گل ولای موسو ن آهسته به جلو میرود .سر انجام این کراچی از نظر ناپدید میگردد.

بقیه در صفحه ۵۷



دلیپ‌کمار

علی اصغر بشیر

(قسمت۵)

نجوم واحکام نجوم

دانشی آمیخته به خرافات

ولی لازمه فهم ادبیات

سخنی چنددرباره تقویم و تاریخ

زمین و ماه را تا اندازه ای شناختیم و اکنون وقت آنست که بادیگر سیارات منظومه شمسی کمی آشنا شویم وسپس به اصل مطلب که بحث در باره تقویم و احکام نجومی است بپردازیم :

عطارد یا دبیر فلك :

در هیات قدیم ، عطارد را دومین سیاره می دانستند که به عقیده قدما گردا گرد زمین طواف میکرد همچنانکه ماه را اولین سیاره می‌نامیدند :

قمر است و عطارد و زهره
شمس ومریخ ومشتری وزحل

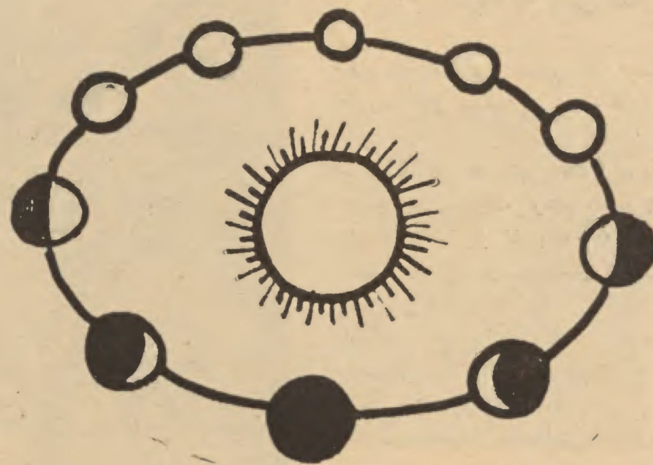
ولی در هیات امروز ، که‌آفتاب مرکز منظومه شمسی محسو ب می شود ، عطارد اولین سیاره نزدیك به آفتاب محسوب میشود .

این سیاره که تقریبا ٤٨٥٢کیلو متر قطر دارد و فاصله متوسطش آزآفتاب۵۸ملیون‌کیلو مترآست‌یعنی از ٤٦ ملیون کیلو متر تا هفتادکیلو مترتغییر می نماید و دو ریش از زمین در موقع نزدیـکی به‌کره ارض ۸۲ملیون کیلو متر ودر موقـع دوری از زمین ۲۱۷ ملیون کیلـو متر است فقط صبح ها قبل‌ازطلوع آفتاب در سمت شرقـی آسمان و شبها بعد از غروب آفتاب درقسمت غربی آسمان دیده میشود بـه خصوص اگر فصل بهار یا خزان باشد بهتر وروشن تر به نـظر می آید .

مصریان وهندیان‌ویونانیان قدیم، عطا رد را به سبب آینکه بعدآزغروب آفتاب و قبل از طلوع آفتاب دیده میشو د ، دوستاره جداگانه می دانستند وبرای هر کدام نا مـی گذاشته بودند ، مصریان آنرا به نامهای «ست» و (کوروس) هندیان بنامهای (بو دها) و (را هیـنـه) و یونانیان بنامهای «آپولون وهرمس» می نامیدند .

نام دری عطارد تیر است و چـون منجمان احکامی‌آنرا ستاره‌دانشمندان وآز باب قلم پند اشته آند در ادبیات ما از آن مکرر به (دبیرفلکی) تعبیر شده است .

دانشمندان امروز از مشاهدات بو سیله تلسکوب ،دریافته اند کـه عطا رد نیز مانند ماه‌دارآی آهلـه است یعنی هلال و تربیع و بدرو محاق‌داررد واین اهله ثابت میکند که عطارد هم مثل ماه و زمین‌جسم تیره ایست که از خود رو شنایی ندارد و نور خود را ازآفتاب‌کسب میکند همچنان دریافته اند کـه سطح آن نا هموار است و شش در صد از نور آفتاب را منعکس میکند (ماه ۷درصد نور آفتاب را منعکس می نماید).



اهلهٔ عطارد

هیات دانان قدیم معتقدبودند که عطارد دور فلك را به مدتی قد ری کمتر از یکسال طی می نماید ولی امروز ثابت شده است که حر کت انتقالی عطارد به دور آفتاب ۸۸ روز زمین یا بحساب دقیقتـر ۸۷ر۹۶۹ روزاست تقریباً‌ازیکصدسال باینطرف‌عقیده داشتندکه حرکت‌وضعی عطارد در مدت ۸۸روز صورت میگیرد یعنی هر روز آن برابر یك‌سالش می باشد و از اینجا معلوم میشود که فقط یکطرف عطارد همیشه به سوی آفتاب است یا بعبارت دیگر یکطرف آن دایما روشن و روزاست و طرف دیگرش همیشه تا ریك و شب است و بنابر این عطارد ، ساعت وروز و هفته و ماه وبالاخره تقویم ندارد. ولی امروز بو سیلـه را دار دریافته اند که عطا رد درمدت ۵۹ روز به دور محور خود گر دش‌می کند و این کشف جدید بر عقیـده سابق خط بطلان کشید والبته‌حاجت بگفتن‌نداردکه سمت‌روشن آن‌بسیار گرم وسمت تاریك آن بسیارسرد است واگر نزدیکی آنرا به آفتاب در نظر بگیریم با ملاحظه اینکه‌نور و حرارتی که از آفتاب میگیرد لا اقل پنج برابر نور و حر ا ر تی است که زمین از آفتاب کسب‌می کند ، شدت گرمای قسمت روشن آن دست کم در حدود سه صدذرجه خواهد بود .

عطارد قمر ندارد و حر کتش بدور آفتاب ذریك‌مدار بیضوی‌است وحجم آن یك ربیست‌و سوم حجم زمین و کثافتش ۶ر۱ و قوه ثقل آن در سطح برابر چهار بر ده قو ه ثقل زمین می‌باشد .

عبور عطارد از برابر آفتاب :

زمین در هر سال ، دو بار از امتداد عقدتین مدار عطارد میگذرد،

عبور از برابر عقده صعودی در۱۸

کلنیك امراض روماتیزم قلبی

● طبق پرنسیپ های وقایوی تاسیس این کلنیك یك عمل اقتصادی کتلوی مؤثر و دوامدار است

● بیشتر مریضانیکه به این مرض مصاب میباشند بین سنین ٥ تا ٢٥ سال عمر دارند

● غرض از تاسیس چنین کلنیک وقایه نمودن مردم از امراض قلبی خاصه رماتیزم قلبی است .

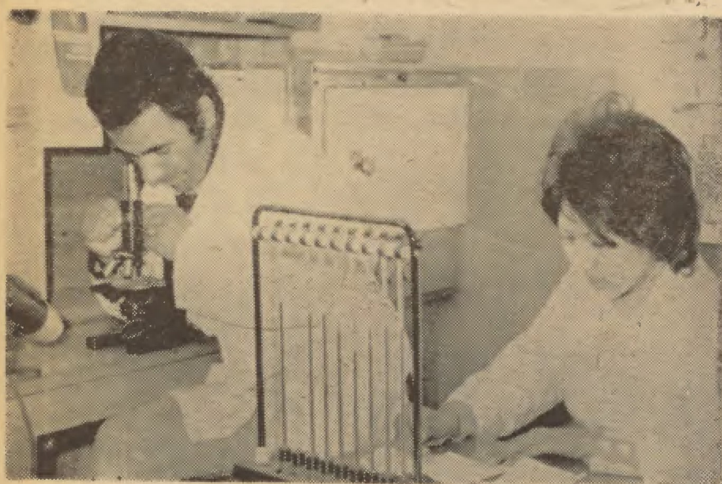
چندی قبل خبر افتتاح کلنیك روموتولوژی برای وقایه از امراض قلبی خاصتا روماتیزم قلبی چاپ‌شد خبر نگار ژوندون برای مصاحبه ای به ملاقات بناغلی مکمل رئیس عمومی صحی وزارت صحیه رفت تا اطلاعات بیشتری کسب کند وآنچه در زیر میخوانید فشردهٔ همین مصاحبه است .

آقای مکمل ممکن است در بارهٔ کلینیك روموتو لوژی اطلاعات بیشتری در اختیارم بگذارید ؟

باکمال میل میدانید که دولت جمهوری بیش از همه متوجه صحت عامه مردم و خاصتاً جوانان واطفال مملکت است و همیشه این آرزو وجود دارد که دولت جمهوری بتواند خدمات ارزشمندی در قسمت مردم انجام دهد بهمین جهت میکوشد که کلینیك های مختلف برای معالجه امراض مختلف بوجود بیاورد که کلینیك رومو تولوژی از آن جمله است .

خوشبختم که میتوانم بگویم حالاکه این کلینیك افتتاح شده یکی از آرزو های وزارت صحیه بدین وسیله بر آورده شده‌است .

غرض از تاسیس این کلینیك وقایه‌نمودن مردم از امراض قلبی خصوصاً رو ماتیزم قلبی است .



لابراتوار کلینیك اوموتو لوژی

سابقا بیماری که به مرض رو ماتیزم قلبی گرفتارمیشد نسبت به موجودنبودن وسایل علمی وفنی ناچار بود با قبول مصارف گزاف بخارج مملکت مسافرت نماید. والبته برای مردم بی بضاعت تحمل چنین مصرف فوق العاده مشکل و حتی نا ممکن بود ولی دولت جمهوری با تاسیس این کلنیك خدمتی ازینگونه بیماران انجام داده است و برای تداوی چنین مریضانی اقدامات مفیدی انجام داده است. وزارت معارف‌درتهیه جای برای کلینیك با وزارت صحیه همکاری کرده است .

بناغلی مکمل مریضان مصاب به امراض قلبی ممکن است به چند نفر برسد ؟

فعلاً درین قسمت احصایه‌دقیقی وجودندارد ولی میتوانم بگویم که این مرض بیشتر در اطفا ل و جوا نانیکه سن شان بین ٥ تا٢٥ است‌بیشتر دیده میشودومیتوانیم بگویم که‌در امراض قلبی منازل غیر آفتابی و نقاط نمناك ومرطوب و غذای صحی و لباس ناکافی عموماً عامل بوجود آورندهٔ این مرض است . ولی متوجه باید بود رو ماتیزم قلبی بعلت‌مصاب شدن مریضی به رما تیزم ، سفلیس ،دفتری ونشرینای گلون بوجود میآید.

وچون واکسن برای دفع ووقایه این‌مرض وجود ندارد بنابرین بهتر است که بوسیله نشرات رادیو و جراید مردم را متوجه این نکته گردانیم که زمینه را برای بروز این بیماری فراهم نسازند و کوشش کنند که‌با عوامل موجود در رهنمایی‌کلینیك روموتولوژی خودرا در برابر این مرض و قایه نمایند .

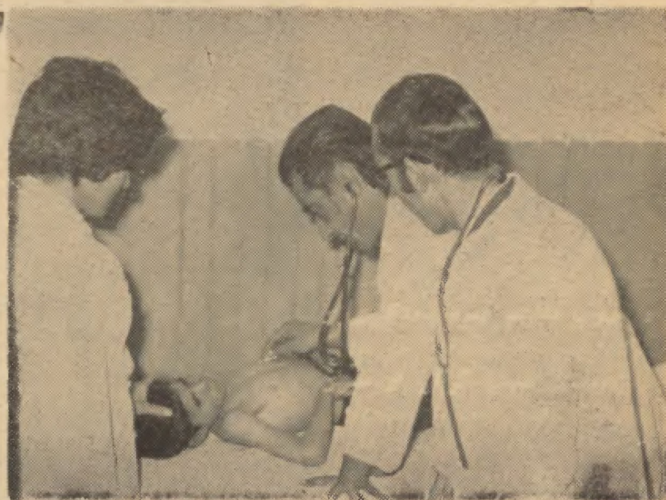
دکتور مکمل در قسمت عملیات قبلی به داخل کشور توضیح‌کردند که :

وزا رت صحیه تصمیم دارد سرویس (کار دیو لوژی) را باکلینیك صدری انکشاف بیشتری بدهد و با ایجاب امکانات پولی این سرویس بزودی آماده و فعال خواهد شد و اضافه کردند :

اگر شرایط مالی ایجاب کند وزارت‌صحیه در آینده قریب در تمام ولا یات بزرگ‌و مراکز پر جمعیت با دایر نمودن کلینیك‌رومو تولوژی مریضان امراض قلبی و مخصوصاً آنانیکه مصاب به رما تیز م قلبی هستند خدماتی انجام خواهد داد .

تاسیس چنین کلینیك هانه تنها برای صحت مردم خدمت میکند بلکه طبق پرنسیپ های وقایوی عملی است ، اقتصادی، مؤثر و دوامدار .

بناغلی دو کتور مکمل گفتند . این‌کلینیك هفتهٔ دوبار برای معالجه مریضان آمادهٔ خدمت میباشند باید علاوه کنم که این‌کلینیك‌نه‌تنها برای شاگردان مکتب بوده بلکه‌تمام مریضانی راکه ناراحتی قلبی داشته باشند وبه آن مراجعه کنند تحت تداوی قرار میدهد و برای مریض بی‌بضاعت علاوه از معاینه و تداوی ادویه مورد ضرورت آنهارا نیز خواهد دادو مجاناً معالجه شان خواهد کرد .



دکتور معالج حین معاینه یك طفل

امین افغا نپور

یوه لنډه کیسه

دعطر جنوون مولیونی

سړی یوځل بیاپه مړاوی کتوسره دښځی خیرنو ، چاودو او ګو نځـو لاسونو ته وکتل اوبیایی په زړ ه باندی دغوصی اوقهر یوه لیو نـی ځپه راغله . په قهر سره یی ور تـه وویل .

—«له تاسو سره هیڅ ډوډی خوند نکوی !»

ښځی پەغم جنه‌تو ګه ور ته‌وکتل لاس لکه چه‌له خپلو خیرنو اوچاودو لاسونه شر میږی. په عذرغوښتونکی لهجه یی ور ته وویل .

—« څه خبره ده ؟ ته ولی دا سی شوی‌یی . هره ورځ آنی باتی لټوی خیریت خو دی ؟»

خوسړی ځواب ور نکړ. اوسترګی یی‌بیا دښځی په تټر باندی و لګیدی هغه سینه وچه اوهیڅ کیزه وه. له بسه چه ډنګره وه، داسی ښکاریده چه ګواکی لا پیغله شوی نده او تی پی‌ندی کړی .خو اصلی خبره داوه چەښځی دری بچیانو بیخی له کاره ایستلی وه او دتیو ښکلا اوتازګی پی بیخی لەمنځه وړی وه . او سړی تەد هغی ښکلی اوله هو سجنو تیو سره سینه وریاده شوه. د هغی‌تیو یو یو دول ریږد در لود او چه هر وار به یی ګام اوچتاوه نوبه یی‌ښکلی تی‌وریږ دیدل اوډځوانانو پەزړو نو کی‌بەیی یو اور بل کړ . دسړی په ستر ګو کی دهغی ښکلی اودسپوږمی دڅیکلی‌به شان ځیره نځیده . دو ه غټی توری سترګی،تور ګڼ اواوږده ویښتان او دنګه ونه . اوچه هر ور بەدهغی تصویردسړی‌سترګو تـه مجسم شونو زړه بەیی په کوکـو وژړل. هغه بەیی هره ورځلیدله او چه سړی کار هم کاوه، هم د هغی لپاره و. چه سهارو ختی به دفتر ته ولاړ نو بەیی دغولی برس راواخیست اوددفتر غولی بەیی ښه جاز وکړ.. اوپه تیره بیابه یی داهغی میز څو څو واره ور ته په صافی باندی‌پاك کړچه وبه ځلید او چـه د حاضری وخت به شو نو هغه به سره لـــه نورو مامور ینو دفتر ته راغله‌ټو لو بەله سړی سره سترړی‌مشی و کړه.

اوټولو به ټوکی‌ټکالی ور سره‌وکړی اوبیا به پەخپل کار لګیا شول .

سړی به ددفتر پەیوه ګوټ کی، ناستو او دهغی دمیز خواته به یی کتل. ښایی د هغی پەزړه کی یـوه ورځ‌هم نه‌وی ګر ځیدلی چه دد فتر دغه پیاده ولی دو مره ور ته ګوری اوښایی هم‌چەهیڅوبی خیال پـــه ماغزو کی نه‌وی نځیدلی . هغه ډیره خوشاله پیغله وه .

له‌ټولو سره به یی خندل. هن له سړی سره بی هم یوه نیمه ټو کـه کوله .اوچه هروار به دسړی‌سترګی دهغی لوځو او سپینو پونډ یو ځان تەور ښکلی نو ترغوږو به سورکیده اوبیابه یی ستر یی کښته اچو لی. اوله ځان سره بەیی لا اندیښنه پیدا کیده چه ځوك بی دیواڼ خیزی‌مینی پەپټ راز پوه نشی .

اوزمانه همداسی په تیریدووه.

دسړی نور کور ته زړه نه کیـده اوچه سهار به شونو دمار غه پەشان بەیی وزرونه خلاص کړل او والو ت به خو چەمانښام به دکور خواتەروان شونو په پښو کی بەیی دمەنـه وه اوهیڅ بەیی زړه نه کیده چه ولاړشی هغه‌له هرڅه نه کرکه احسا سوله. له‌خپلی میرمنی نه چه سترګو او ځیری‌یی ګونځی پیدا کړی وی. لاس اوپښی یی چاودیدلی‌وو اوویښتان‌به یی‌تل خیرن اوچړ. له خپلوماشومانو سره‌یی مینه نه احسا سو له .

هغه پاك ستره او ښکلی‌ماشومان غوښتل هغسی ماشو مان چه سره اوسپین وی او پا کی جامی یی پـه ځانونو کی‌وی . هغەد خپلو خیر نو ماشومانو څخه چەپه شلیدلو کالیو پوښل شوی وو، کر که در لوده له هغوی سره یی مینه نکو له او هغوی یی‌نه ښکلول .

سړی ته کور یو کو چنی جیل‌و. هغه‌بەچه مانښام دی کو چنی جیل‌ته راغی نو داسی به ور ته ایسیدلەچه څوك یی په مری باندی پونده ږدی هغه نوی هوا، آزاده هوا او تازه‌هوا غوښتله. هغه ته دمیرمنی سوړ اود لوګی بوی ښه‌نه ایسیده .

هغه غوښتل چه دعطرو وږمی په سپږمو کی سوڼ کـړی .هغسی وږمی چه په دفتر کی دننه د هغـی له‌ځان او جامو نه لټیدلی. خو همدا چەهره شپه به دسړی میرمن دهغه څنګ ته پریوتله نویو سوړ اودود غړن بوی تر ینه پور ته شو.دسړی سابه یی بنده کړه او مخ به یی له ښځی نه واړاوه نژدی بەو چه چیغه کړی .

لەهغه وخته چه هغی دسړی پـه ژوند کی خپله ځیره ښو دلی وه نو کور اوژو ند ورته ډیر توراوکرکجن ایسیده . له خپلی ښځی او خپلـو بچیانو سره یی خبری‌نکولی . اوچه هرواربەیی پەخپلی ښځی بـاندی ستر ګی ولګیدلی نو زړه به یـی وموښودل شو. او پەزړه کی به یی داخبره تیره شوه .

—«آه چەښځه کاله ژوند څو مره په مر داری‌سره تیر شو .....ښځه کاله یوعمردی‌خوخدای(ج) پەمابا ندی څومره تور اوله خواریو سره تیـر کړ. دانښځه، دا ماشو مان ... دوی یوه ورځ ماو ژنی ..

اوله همدی اندیښنو سره بەلګیا اوبو ختـو هغه هره ورځ یوه بانه لټوله چەخپله میرمن ورټی او هغـه وځوروی . هره ورځ بەیی ماشومان وهل او په روح کی یی هره شیبـه یوتو فان روان و .

کله کله بەیی له ځانه ســـره داسوچ کاوه چه که یوه ورځ هغـه خپل کورته راولی، او مینه ور سره وکړی نو څنګه بەوی . خو سمدلاسه بەیی ستر ګی دخپل خوار ژوندانه په بیلو بیلو برخو و لګیدی .

هلته‌یو زوړ کټ چەیوه نری او زړه نالیچه یی‌پرته وه، لیدەهاخواته بەیی دوه زاړه یخدانونه تر سترګو شول چه له زړو او شکیدلو کالیونه ډك وو اوهلته یی یوڅو زاړەلوښی اوکبړی ترنظره‌راتلل اوچەداصحنی بەیی ولیدی لاسبی بەیی زړه شین شواو خلق بەیی تنګ شو. خپـل ذهن‌به یی لدی خواره ماحول نـه واړوه . او داسوچ بەیی له‌ځانه‌سره وکړ چه یوه ښکلی ماڼی وی اوپدی ماڼی کی یوه ارته خونه ددی ار تی خونی په یوه ګوټ کی دی له‌کړکی سره‌چه مخ په بڼ‌خلاصیږی یـوکټ اینښو دل شری وی . هلته به دیوه

پاسته او ښکلی پالنگ دپاسه لـه هغی سره پروت وی ...

اوچه داسوچ به‌یی کولو نو پـــه شونډو باندی به یی یوه بی رو حه موسکا وگړ یده داسی لکه چه‌دخپلو هیلو او آرزو گانو پای او انجام‌وینی اودا خیالو نه تل دهغه په‌ذهن کی ډواو دزړه خونه یی ور ډکه کړی‌وه اوشپی ور ځی یی له همدی‌خیالونو سره تیرو لی ....

خوپه تیره بیاهغه ماښام چه‌کورته راغی سخت ځور یده. هغی خپـــل یوزوړ کمیس ور کړی و چه خپلی ښځی ته‌یی ور کړی دهغی زړه‌سخت ور ته سو زیده. هغی ویل چه گنې دابه له سړی سره مرسته وی.خو همدا چه کمیس یی کور ته راوړ او ښځی‌ته‌یی ور کړ نو هغی په‌بدسولی سره ترینه واخیست او ژرژر یی‌په غاړه کی واچوی . همدا چه ښځـــی هغه ډاغو ست نوسړی ته لاپسی‌هم غوصه ورغله . آخر دهـــغی کمیس دښځی د ښنو تربیه‌یو پو-ری و . هماغسی عطر جنه ورمه ترینه‌پورته کیده. سړی ته پدی غوصه ور غله چه‌هغه جلوه یی‌نه درلوده چه‌دهغی په‌ځان کی یی در لوده په غوصه یی وویل .

ـ وباسه ... ژر کمیس وبـاسه که‌نه اوس به‌دی‌ککری در ماته‌کړم..

ښځی په اریانی سره ورته وکتل اوورو یی پو ښتنه و کړه

ـدادی ماله ندی راوړی څه ؟

سړی په غوصه ورته ډ کتـــل او چیغه یی کړه .

ـنه! داوړ کمیس پکار د ه‌چـــه بنیادم واغو ندی ، نه ستا په شان خوسی .

ژر شه او ویی باسه ... داکمیس هډو تاته ندی جوړ شوی .

ښځی ژر او له عا جزی نه په ډك انداز کی کمیس تر غاړی ور یست اوسړی ته یی واچوه .

هغه‌په بیړه واخیست . په خپلو موټو کی‌یی کښیکود. او چه ښځـــه دهودی راوړو لپاره ووله نو یی پـــه خپل تټر پوری جوخت کړ او څوځو واره یی بوی کړ او بیایی په‌سترگو پوری ومو ښود تر ستر گو یـــی تړیی تړمی اوښکی بهیدلی. خوچه ښځه یی بیر ته راتله نو هغه ژرژر خپلی او ښکی پاکی کړی .. ښځی کمیس په‌میخ باندی وځړاوه . خـــو دسړی ستر گی ترینه نه غړیدلی.

ترهغو چه خوب یووړ ....

یوځو ورځی سړی له کمیسه سره عادت اخیستی و. هغه به‌هر سهار اوهر ماښام هغه لیده چه دمیخ‌دپاسه ځړول شوی . او زړه یی ور تـــه خوشاله و. دهغه ټولی هیلـــی او بشپړی آرزو گانی په هماغه کمیس کی‌ټو لی شو ی‌وی . دهغه هر څـــه وروسته تر هغی هماغه کمیس‌و .

اوپه شپو شپو به‌دلیو نیو په شا ن له خو به را کښینا ست او کمیس به‌یی ښکلاوه . تر هغو چه هغه‌ستر ویراو مصیبت پری راغی ...

هغه ورځ ماښام همدا چه ستړ ی ستومانه له کـــاره راغـــی نو لاسم ناست نه‌و چه سترگی یی‌دمیخ‌خواته ولاړی.خو کمیس یی په خپل ځا ی ونه‌لید. په بیره یی ښځی ته ورغږ کړه .

ـ«کمیس چیری دی ؟»

ښځی له بی اهمیتی نه په ډکـــه لهجه ور ته وویل .

ـ« هغه می وران کړ او ماشوما نو ته‌می دوه کمیسو نه جوړ کړل .

اولایی داخبره نه وه خلاصه کړی چه دسړی در ندە څپیړه یی پر مخ ولگیده . اوسړی دلیونیو په څیـــر رمباړی وهلی او ښځی ته گـــو ا ښ کاوه .

ښځه اریانه پاته ده‌چه‌څه وکړی‌او څه‌ووایی . هغه پدی نه پو هیده‌چه پدی کمیس کی څه‌راز نغښتی دی. اوسړی ته‌هغه شپه تر نیمو شپـــو خوب نه‌ور ته . ښځه هم ځگرویدله ځکه‌چه په مړه گیډه‌یی و هل خوړلی وو هغه شپه همدا چه آخر خـــو ب ورغی، نو یی خوب لیده چه هغه‌چا په‌چړی باندی‌توکړی تو کړی‌کړیده

سرېی یوه خوا، پښی یی بله خوا اوځان یی بله خوا پراته دی .

هره خوا په وینو سره ښکا ری اوسړی چیغه کړه اوله خو بـــه کینا ست .

سړی خولی یی په تندی باندی ناستی وی. دی پر یشان خوب هغه سخت ډارو لی ؤ ...

دهمدی شپی په سبا همدا چه‌دفتر ته‌ولاړ او بیاما مورین راغلل نـــو سړی و لیدل چه هغی له ځانه سره یوه قوتی چاکلیټ راوړی او پـــه مامورینو یی ویشی هك پك پاته‌و. ټولو مامور ینو ور ته وویل چه چای دم کړی . هغه لا چا ی نـــه‌و راوړی چه‌له هری خواپه هغی‌باندی دمبارك دی شه کوژده اور ښت‌وشو دسړی غړی وتښتیدل او پوه شـــو چه‌د خیالو نو پیغله یی‌له لاسه‌وتلی ده. سر یی چور لیده، په خبری نه پوهیده او گنگس ؤ .

څو واره د مامورینو غوصه یـــی راغله . خو هغه په خپلو سو چو نو کی ډوب و .

هغی ته‌به‌یی چه کتل دپخو اپـــه شان یی‌خیره نه‌وه . هغه پخوا نی سادگی یی‌نه در لوده شو نډی یی نن سری کړی وی اوپه ستر گو یی هم‌څه تور دارو موښلی او پو ر ی کړی وو .

سړی ورځ تر غرمی ور سو له.

خو ورو سته تر غر می و چه‌هغه آمر ډرو غو ښت . په غوصی سره یی‌و پو ښته .

ـته‌ولی دومره ښځو ته گوری؟..

ټول آمران له تانه سر ټکونه‌کوی اوسپین ستر گی دی بو لی .

دسړی ژبه ونښتله. هیڅ نـــه پوهیده چه داخبره‌چاآمر ته کړی‌ده.

خوچه وروسته تردوه ډر ځو له هغه دفترنه تبدیل شو نوی آ مـر دانصیحت ور ته وکړ .

ـسړی ډیر ښځو ته نه گوری.

اوایله چه سړی پوه شو چـــه‌د خیالونو او خو بونو پیغلی ی آمرته سر ټکونه کړ یده چه ډیر ور تـــه گوری او خپلی سپینی سترگی نظر دهغی په سپینو او ښکلیو پو نډیو غړوی خو دسړی په نوی دفتر کی ډډه نه لگیده .

هغه د پیغـــلی عطرجنـــی ورمـــی غو ښتلی .



روزنه‌ای بسوی تاریکیها

یاداشت از: لیلا ـ تنظیم از: دیدبان

شب ازنیمه گذشته است و مهمانانی که من دعوت کرده ام هنوز پشت میز غذا خوری اند. روی میز بیشتر به میدان جنگ دیده ای‌مانند است تاروی میز غذاخوری . هیچ چیز سر جای خودش نیست ، همه چیز درهم وبرهم است .

دختری که روبروی من نشسته است، سرفه کوتاهی میکند وبعد سگرتی ازروی میز برمیدارد، سعی میکند روشننش کند موفق نمیشود، مردی که همرا هش آ مده ا ست گوگردمیزندوسگرت راروشن میکند، دختر بعنو ان تشکر میخواهد روی مردرا ببوسد، نمیتواند ، نیم خیز میشود وهمین که ازجایش بلند میشود تعادل خودش راازدست میدهد یك گیلاس ودو بشقاب‌راازروی فرش اتاق می‌اندازدوصدای شکستن آن درفضای آلوده ودود گرفته اتاق می پیچد . محسن خان غر میزند ومیگوید :

ـ اکبر! مواظفش باش. کسی‌که نمیواند، نباید زیاده روی کند .

آنوقت نگاهی بصورت‌من‌می‌اندازد میگوید :

ـ لیلا! چرا سا کتی؟ تو مثل اینکه ...

حلو حرفش رامیگیرم ومیگویم :

ـ برای من کافی است .

بعد یکی ازتکمه های‌پیراهنم راباز میکنم ومیگویم :

ـ هوازیاد گرم شده ..

نگاه محسن خان‌پائینتر میلغزدوروی تکمه ای که باز کرده ام‌متوقف‌میماند من شراره های هوس راازنگاهش میخوانم. بدون هیچ خجالتی دستش رابطرف من دراز میکند ودستم را دردست میگیرد ومیگوید :

ـ لیلا !... لیلا ! . من ...

دستش راباملایمت عقب میزنم ومیگویم :

ـ محسن خان ! شما میخواستید چیزی بگوئید !

لبانش را باخنده باز میکندومیگوید:

ـ بلی، بلی .! میخواستم بگویم، هوای اتاق واقعا گرم شده ، دلم میخواهد در حویلی چند دقیقه قدم بزنم .

باتمسخر میگویم :

ـ در حویلی ؟! ولی این حویلی مثل حویلی خانه شمانیست، نه گلی دارد ونه سبزه‌ای‌ونه‌جایی برای قدم ز دن .

قهقهه اش اوج میگیرد :

ـ عیب ندارد. هوای بهترازاتاق که دارد .

آنگاه ازجایش بلند میشود و میگوید :

ـ راهنمایی ام نمیکنید ؟

ازجایم بلند میشوم ومیگویم :

ـ چرا ؟

بعداز پشت میز بلند میشوم و دست محسن‌خان‌را که‌نمیتواند ذرست سرپایش بند شود میگیرم و هردو ازاتاق بیرون میرویم .

پچ پچ نامفهوم دیگران را میشنوم ، اماچیزی ازآن نمی فهمم. من بی اعتنا به سرگوشی دیگران‌از راهرو میگذرم وباتفاق محسن خان قدم به‌حویلی میگذارم. هوای بیرون جان تازهٔ بمن می بخشد ووقتی به وسط حویلی، جایی‌که نه سبزه دارد ونه درختی میرسم، دستم راازدست محسن خان بیرون میکشم ومیگویم:

ـ شمابااین حویلی وبااین خانه باید آشنایی زیادی داشته باشید.

زبانش راروی‌لبان خشك شده‌اش میگرداند ومیپرسد :

ـ چطور ؟

ـ چطور ؟! شما مگر دوست نزدیك پدرم نبودید ؟ باید باکنج و کنار این خانه آشنایی‌کاملی داشته باشید، درواقع این خانه را مثل من باید بشناسید .

ابلهانه نگاهم میکند ومیگوید :

ـ پدرت ! دوست نزدیك پدرت! ها ... بلی ... باید این خانه را بشناسم ...

دست لرزانش را داخل جیبش میکند و قطی سگرت‌باز نشدهٔ ازآن بیرون می آورد و درحالیکه سگرت رامیان دولبش میگذارد ، دو باره تکرار میکند :

ـ پدرت، دوست نزدیك پدرت !

من چیزی نمیگویم وچشم در چشمش میدوزم . بر ق خاموش نگاهش‌را، مثل‌آتش مرده‌ای که‌زیر خاکستر شود، برویم می‌پاشد وباز میگوید :

ـ پدرت ! ها، بلی پدرت ...

بعد سکوت میکند ومن با عجله میپرسم :

ـ خوب، پدرم چه ؟...

لبخند بی مفهو می میزند:

ـ لیلا! چه‌لزومی‌دارد، دنبال این افسانه را بگیریم، من پدرت را یك باردیدم ، فقط یکبار. آنهم چندسال پیش ... توآنوقت هاخیلی کوچك

(بقیه در صفحه ٦٢)

خوانندگان عزیز قضاوت میکنند

لیلای عزیز !

من ترا از نز دیك ندیده ام، و لی درد من، قصه اندوه بار ز ند گی من ورنجی که متحمل میشوم‌بسان سرگذشت غم ناك توست . باین تفاوت که غمنامه تو در مجله‌ی به چاپ میرسد وتو با خواندن آن تا اندازه ارضا ء میشوی و در دت تسکین میابد . همانطور یکه‌شاعر ونویسنده احساس درد ناکی را که نشانه از رنج خودش و محیطش است روی کاغذ می آورد واحساسات و حالات روحی اش را بدینوسیله انعکا س مید هد .

تو نیز قصه زندگی ات را می نویسی قصه ایکه ممکن است داستان زندگی بسیاری از دختران معصو می که فریب هوسهای زود گزر را خورده اند ، باشد .

واما من، از تو بیچاره ترم میدانی چرا ؟ برای اینکه من تا بحال نتوانسته ام قصه این فریب‌وگنا هی را که مرتکب شده ام بنویسم و تصمیم هم ندارم بنویسم چراکه ، وقتی قصه‌ی ترا میخوا نم گمان میکنم اینهمه مصیبت بر من گذشته است‌ونامه‌های که‌تودریافت میداری درمن نیزموثر است وبرای‌مدتها پنجه های غم ودرد را ازدلم دور نگهمیدارد .

حتما تا اینجای نوشته من‌پرسش های درذهن تو بیدار شده . بهتر است آرام با شی .

اینطور فکر کن که عین را هی‌را که تو رفته‌ای منهم تعقیب کرده ام منتها نا مه ها فرق می‌کند حتی آدمهای وچهره هاییکه مسیرزندگی ترا تغییر داده اند یکی است تفاوت در شکل قصه است .

من این سطور ناجور و کوتاه را بخاطر آن برایت نوشتم که زندگی همین است. هر کس غمی دارد وبه اندازه توان و استعدادش آنرا متحمل و پذیرا میشود .ولی‌واقعیت اینست که در جریان زندگی این حوادث پیش می آید . اگرسر تا سر زندگی ساده باشد یعنی پا ی غمی وقصه دردی در میان نبا شد اصلا زندگی نیست .

تانظر تو چه باشد کاش‌میتوانستم بتوکمکی بکنم تااین‌از دردو رنجم‌تا حد زیا دی میکا ست

(ف ـ ن از غزنی)



کوتاه، جالب، خواندنی

جایزه ای برای خوش خوابی

کلوپ ها وانجمن‌های زنان واقع دریکی از شهر های امریکا تصمیم



گرفتند تا ملکه خو شخوابی را در بین زنان آن شهر انتخاب کـرده، جایزه ای برایش اعطا کنند در نتیجه جایزه ولقب ملکه خو شخوابی رابه پیرزن ۶۷ ساله ای دادند که روی یکی از دراز چو کی های باغ عمومی شهر بخواب رفته، ودزد زرنگی هم دندان های ساختگی اورا از دهنش بیرون آورده فرار کرده بود .

به این پیر زن ۶۷ ساله‌یك‌تشك پلاستیکی ویك عدد تخت خواب‌ویك جفت دندان ساختگی‌به عنوان‌جایزه داده شد تابعداز آن آرامتر وراحتتر بخوابد .

کشتی اتمی

تا چندی‌پیش تنها از سه کشور بزرگ جهان یعنی شو روی ، امریکا وآلمان که صا حب کشتـی های



بزرگ اتمی زیردر یائی اند نام‌برده میشد. ولی درین اواخر کشورجاپان

نیز مو فق بسا ختن کشتی اتـمی زیر دریا ئی شده که‌بدینتـر تیـب بعنوان چهارمین کشور ی که همچو کشتی های دارند،عرض اندام نموده است.

کپسولی برای رانندگان

از جمله مشکلاتی که **یك دریور** همیشه به آن موا جه است **مسئله** پنچر شدن وکم هوا یی داخل **تیوپ** هاست که‌باید ساعت هارا برای‌رفع این مشکل صرف‌کند، اما اخیراً یك شرکت آلمانی کپسو لی اختـراع کرده که میتواند ، سه تیـــوپ را بطرز عادی‌هوابدهد، وطریق‌استفاده ازآن به قسمی است که هــر گــاه تیری پنچر شود ویــا کــم هــوا، کپسول را در محلی که تیوپ از آن هوا میگیرد ، گذاشته بدینطریـــق هر قدر هوای که ضرورت باشد ، داخل تیوپ‌میشودوبهترین مفاد این کپسول دراینست‌که از ضا یع شدن **وقت جلو گیری میکند . ممکن این** وسیله بزودی به‌بازار عر ضه شود.



وسیله‌ای جدیدی برای پولداران

اخیراً یك شر کت امر یکا یی‌که مصرف‌تهیه اسباب بازی ووسایل تفریحی است ، وسیله ای جدیدی سا خته است، که‌در نـوع خـود بینظیر است . این وسیله که بشکل حیوان سا خته شده، طریق استفاده ازآن به‌قسمی است که : هر کسی بخوا هد از آن‌استفاده کند بالایش مینشیند وبا فشار دکمه مخصوص حیوان براه می افتد. حر کـت این حیوان ۱۸ کیلو متـر در سا عـت است.

گفته میشودکه این اخترا ع جدید که‌در بین تما می وسایل تفر یحی که تاکنون سا خته شده مقام اول‌را اختیار کرده‌وبیشتر مورد استفا ده ثروتمندان قرار میگیرد .

بطری های مخصو صیکه در یك محل مناسب حیوان نصب گردیده به وسیله جدید نیرو بخشیده اورا به حر کت می اندازد .



عکس جالب

ساز

هنگام که گریه می دهد ساز
این دود سرشت ابر بر پشت
هنگام که نیل چشم دریا
ز خشم به روی می زند مشت

* * *

زان دیر سفر که رفت از من
غمزه زن و عشوه ساز داده
دارم به بهانه های مانوس
تصویری، از او به بر گشاده

* * *

لیکن چه گریستن چه طوفان؟
خاموش شبی ست ، هرچه تنهاست
مردی در راه میزند نی
وآوازش فسرده برمی آید
تنهای دگر منم که چشمم
طوفان سرشك می گشاید

* * *

هنگام که گریه می دهد ساز
این دود سرشت ابر برپشت
هنگام که نیل چشم دریا
ازخشم به روی می زند مشت



زیر نظر گل‌محمد ادیبار

عهدشکن

هنگامیکه اشکریزان و خاموش با قلب‌های نیم شکسته از هم جدا شدیم گونه‌ات گلگون و سرد شد .

وبوسه هایت ازآن هم سرد تر .

شبنم صبح درپیکر فرسوده‌ام سرماریخت وبوسهٔ یخ زدهٔ تو سرمای توانسوزی راکه اکنون حس میکنم برایم بارمغان آورد .

همه عهد هایت را شکستی و در گوشهٔ گل آلود شهرت تن شستی ، من اینك نام‌ترا از زبانها می شنوم وازننگ آن‌بخود می‌لرزم زیرا تو نام خویش را به بهای ننگ شاعر خریدی . هنگامیکه جدا می شدیم نالیدم :

قلبم را پس بده و تو روی گردانده گونه‌برافروختی و گفتی : هدیه رانمی توان پس داد و من باز گشتم و از نیمه راه‌کین گفتم :

من‌هم خاطرهٔ ترا پس نخواهم داد !

«لرد بایرون»

زمزمه

در غریب شب این سوخته دشت
من و غم ، ... چه بر من بگذشت

* * *

ای‌عطش دررگ من‌جاری باش
شعله‌زن دودم‌کن کاری باش

* * *

رگ غم سوخته، ای‌ریشهٔ من
بمك از طاول اندیشه ی من

* * *

دشت شب تاخته ام خاموشم
موج خود باخته ام مدهوشم

* * *

طفل آوارهٔ شهر خوابم
تشنهٔ خویشتنم ، گردابم

* * *

برگ پائیز بدست بادم
ریخته، سوخته، بی بنیادم

* * *

کاروان سوختهٔ چاووشم
دربدر زمزمه ای ، خاموشم

* * *

گره کور غمم بازم کن
قصه پایان دهو آغازم کن

* * *

ای‌توگم ، نامعلوم ،ای نایاب
گنگ نا معلومی را در یاب

* * *

دست پیش آرکه رفتم ازدست
دامنم گیرکه هیچم در هست

* * *

من وتو چیست؟ من ومن باشیم
چوکویری و تمنای نمی

* * *

من‌وچیست ؟ من‌ومن باشیم
روح تنگ آمده ازتن باشیم

* * *

بگریزیم وبه هم آویزیم
عطشی در عطش هم ریزیم

* * *

نفسی درنفس من بفشان
بکشانم ، بچشانم ، به نشان

* * *

بفشان بر سر بازار مرا
جان فدای تو ، بیازار مرا

* * *

سنگ بد نامی بر جانم زن
کوس رسوایی ، بربامم زن

* * *

زندگی چیست؟ سراب است ، سراب
نقش پاشیده برآب است ،برآب

* * *

عشق خونابهٔ دل نوشیدن
کفن ماتم خود پوشیدن

* * *

آرزو گورکن دشت جنون
نانش ازعشق وشرابش از خون

* * *

چند پیربست سعادت درقاف
نغمه‌اش لاف، همه‌لافو گزاف

* * *

مرهم سوختن ازساختن است
چه قماری که همه باختن است

* * *

زندگی چیست ؟ مرا یاد بده
آنچه میدانم برباد بده

* * *

توتیایی تو بچشمانم کش
تشنه‌ام ،تشنه‌ی آتش،آتش

* * *

تیشه بر ریشهٔ جان دوخته ام
دل به هر شعلهٔ غم سوخته ام

* * *

باد آوارهٔ گورستانم
بذر پاشیده به سنگستانم

* * *

برق منشور یخین رازم
پر سیمرغ غمم ، بگدازم

* * *

پیش ازان لحظه که نابود شوم
شب‌شوم ، شعله شوم، دودشوم

* * *

در غریب شب‌این سوخته دشت
کرکسی پرزدو نالیدو گذشت

«رحمانی»

گل شب

وقتی‌که چراغ ماه روشن شد
وقتی‌که‌گل ستاره‌ها روئید
وقتی‌که نسیم شور دریا ها
کف های سفید آب‌را بوئید

* * *

تنها و برهنه باز می آیی
باعطر بنفشه ها ونرگس ها
لبهات برنگ زندهٔ آتش
بازوت برنگ تفتهٔ مس ها

• • •

پرمی شود ازتن تو آغوشم
چون بستر ابر از تن خورشید
می خندی‌و باکرشمه می گویی
«کی می شود این ستاره هارا چید؟»

* * *

من مینگرم به آسمان خاموش
تومی نگری به چشم من حیران
پلك من وتو بزیر می افتد
چون بال دو مرغ درشب باران

* * *

می‌خندی وباز می گشایی لب
همراه تو ناله می کند بادی
«امشب چه‌شب عمیق آرامی است
در و نه نوازشی ، نه فریادی!»

* * *

ناگه لب تو زبوسه می سوزد
چون برگ گلی زنیش زنبوری
درکام من‌و تو - هردو- می‌پیچد
زان بوسهٔ تند طعم انگوری

* * *

لبهای تو رنگ تازه می گیرد
از لذت بوسه دیده می بندی :
«امشب چه عمیق آرامی است !»
می گویی و زیرکانه می خندی

* * *

هنگام سپیده دم‌که اردکها
ازبام افق ستاره برچینند
در بستر ماسه های مهتابی
ازدور ، دو سایه را یکی بینند

«نادر پور»

ازمن شعر میخواهی

بآن چشمان پر افسون.
بآن آواز جادوئی
بآن زیبائی وسیمین تنی وفتنه انگیزی
توازمن شعر می‌خواهی
خدارا این چه افسون است
چه‌سحر است این سخن سازی
که‌باآن مرمرین پیکر
بت‌آشوبگر-شوخ تمناساز -راحت سوز
ازمن شعر میخواهد
توخود شعری
نگاهت

نرگس افسونگرت-چشمان شهلایت
دودیوان شعرهرمژگان زدن دارد
وبااین جمله شعر
از این دل بشکسته ازغمها
نگاهت شعر میخواهد
توخود شعری
به‌آن سیمینه پیکر
کزازل‌پیکرتراش قدرتش‌ازسیم‌خام‌آراست
وشاید از برای مدح‌وتحسینش
زعاشق شعر میخواهی
توخود شعری
به‌آن‌رخسارگلگونی‌که نازکترزگلبرگ‌است
به‌آن‌یکدسته سنبل‌کزپیت دردامن‌آویزد
نگاهت شعروچشمت شعرسازوسنبل‌مویت
یکایك شعر گویایند وبااینهم
به افسونت
بجادویت
بزیبائی وطنازی وباهرچشم‌و ابرویت
پریچهرا ! توازمن شعر میخواهی

«سر شار روشنی»

یک نقش و

ازدل گذشته یك جوره چشم مرا نگـــاه میکند ونگاه هایش مرامیخوردمن حالی ندارم، آینده‌ای ندارم · زندگی من یکپارچه گذشته است ویك جوره چشم هاییکه مرا نگـــا ه میکند ونگاه هایش مرامیخورد ·

من ناخود آگاه قلم راروی کاغذ می‌کشیدم· برای لحظاتی بدون آنکه خودم متوجه باشم اینکاررامیکردم · من غرق درافکارم بودم · این دست هایم بهارادهٔ خورشان اینکاررا میکردند · دست های یك نقاش مهم تر ازچشم هاو افکار اوست · ودر آخر اراده خودشان را پیدا میکنند . اگر بتوانید مرا نقاش بنامید ·

خوب من ! الان متوجه میشوم · ببینـــم دست های من چه‌کرده بودند · حالا خطوط روی کاغذ برجسته تربنظر می رسید · ومن نگاه می کنم ها! درست! آن خط های‌منحنی ازدوجانب منتهی میشود، به دوخط مستقیـم فرورفته · این دوخط منحنی کـــوتاهی را موازی به هم طی میکردوبعد پایین ترمی‌آمد· وبعدادرست ·· بعد هردو بیك خط منحنـی محدب روی خورد · وبطرف پائیـن می آمد وخوب !··

چی شدها! این تصویر یك انسان باید باشد · من این دومنحنی رابه هم وصـــل می‌کنم · وتمام میشود ها! این دومنحنـی درچانه به هم وصل میشود وچانه ای پدید می آید· مصمم !·

این تصویر نه چشم دارد ونه هم هیـچ چیزدیگری · ولی این یك خط منحنی محدب کشیده کافیست که بی حالی کند این مرد بی‌چهره مردبست‌مصمم! چانهٔ‌مصمم چانهٔ‌مصمم پدرم ·

من آنقدراین خط منحنی محدب کشیـــده رابیاد می آوردم که الان ناخود آگاهانه آنرا روی‌کاغذآورده بودم· این خط منحنی محدبی که درخاطر من برای ابدنقش بسته بود· من همیشه‌به‌چانهٔ پدرم چشم می دوختم · این خط منحنی محدبی‌که وقتی پدرم‌قهرم‌میشدبه لرزه درمی آمد· ومن این‌خط منحنی محدب راکه می لرزید می دیدم، نه ! من جرات نداشتم بالاتر، به چشم های پدرم نگاه‌کنم· میترسیدم دریك لحظه برق چشمان پـــدرم امواج شعله های خشمش ، مرابسوزاند وبه خاکستر مبدل کند، نه من تحمل آن نگـــاه های خشمگین پدرم را نداشتم· دراین‌حال من فقط یك چیزراهی دیدم · این خط منحنی محدب راکه می لرزید· ودرآن حال ازصدای نعرهٔ دوردستی آگاه بودم · باصوت غـــرور ودورگرای ·

ـ توچوچه سگ ! توچوچه سگ !····
توچوچه سگ هرزه ··· ومن این نعره رااز دوردست هامی شنیدم · واین خط منحنـی محدبی راکه‌چانهٔ پدرم‌بودومی لرزیدمیدیدم· بعداین صداها دردهلیز گوش هایم فـــرو میرفت · ودردالان خاطرم انعکاس میکرد · ومن متوجه میشدم، این چوچه سگ هـــرزه من بودم‌که ناکام مانده بودم· واین خـــط منحنی محدبی که می لرزید چانهٔ بدرم بود که هیچ جوجهٔ سگ هرزه‌ای‌راکه ناکام بماند دوست نداشت · من همیشه ناکام میماندم· این خط منحنی محدب هم همیشه می لرزید· واین زوزهٔ شوم پدرم هم دردالان خاطـرم همیشه انعکاس نمی یافت ·

من بخودم متوجه میشوم · هـــا! ایـــن تصویر مردبی چهره رابابد تمام می کردم· من چه‌احمقی بودم · من چه ساده به گذشته ها، به تاریکی های این گـــذشته ها غرق میشدم ·

من باید این تصویر راتمام میکـــردم· تصویر این مردبی چهره را بـــاآن چانـــهٔ مصمم اش ·

انگشتان من روی کاغذمی لغزد· حـــالا انگشتان مردروی پیشانی قرار دارد · چه پیشانی عریض ! مثل پیشانی پدرم !

الان دودسته خطوط محدب درقسمت پائین پیشانی‌رسم شده · ابروهای درشت ومجعد· مگرنه اینکه ابروهای پدرم هـــم درشت و مجعد بود ·

خوب ! چه میتوانم بکنم ؟· حالاکه پدرم اینقدر مراتسخیر کرده بود !! من بایدچشم ها را رسم‌میکردم.دوبیضوی‌سفید وبعددودائره سیاه دربین این دوبیضوی سفید · در یك لحظه دوچشم، دونگاه خشمگین ازروی کاغذ، اززیر آن ابروهای مجعد بمن دوخته شـــده بود وحالت این نگاه ! تعجب ؟ نه ! حیرت؟ تحقیر؟ شاید. تنفر؟ بلی! تنفرتنفر !·

وخدامیداند این تنفر رامن چطور کشیده بودم. خوب مگر نه اینکه منمعجون ایـــن تنفـر را ازپـدرم به ارث بـرده بودم· و این معجون حالا در ورای این خط هاتجسم می یافت ·

خوب ! بازهم گذشته ···! من چرا باید خودم رابااین گذشته معروف میکردم · این تصویر هیچگونه شباهتی به پدرم نداشت · هیچ شباهتی نداشت · این تصویریکه فقط دوچشم داشت ودونگاه و دیگر هیچی. ·

من باید لب هارارسم میکردم · لب هاو چشم ها، بینی !· بینی رامی توانستم باید یك خط منحنی کمی مایل رسم کنم· فقـط این لب هاوچشم هابودند که می توانستند حالتی درتجسم بدهد· چشم هاکه نگـــا ه میکرد· ولب هاکه ازهم بازمی شد· یابهم قفل می شد· ولی این لب هائیکه من الان روی‌کاغذ کشیده بودم ازهم بازشده بـود· یك لبخند ؟ بلی · وآیااین لبخند ازنشاط بود ·

هرگز! این لبخند هرگزنمی تواند با آن نگاه پرنفرت تناسبی بهم برساند ونشاط را تجسم بدهد · پس این لب هابرای چه از هم بازشده بود ·

استهزا ؟ بلی · من ناگهان بخودمی آیم· ومی بینم چی کشیده بودم · یك نگاه تنفر! ویك لبخند استهزاء ! پدرم ··

من وحشت زده به تصویر خیره میشوم! من‌چی‌کشیده بودم· افکارمن ، من‌الان دربین لحظات خودآگاه وناخود آگاه درنوسان بود·

من درلحظات ناخودآگاه چیز هایی بوجود می آوردم وبعد درلحظات خودآگاه وحشـــت میکردم ·

واین چشم هابمن نگاه میکرد ومن میدیدم واین لب هابمن لبخندی زد ومن می دیدم· وبعدآن خنده پدرم رامـــی شنیدم · خنـــدهٔ پرنفرت پدرم راکه دردهلیز خانهٔ ماانعکاس میکرد ودردهلیز گوش های من !

ـ هه هه هه هه ···
ـ ها ها ها ها ··
ـ هی هی هی هی ··
ـ هه هو هو هو ··
ـ اوه اوه اوه اوه ··

پدرم به قافیه من خندید · پدرم بااین خنده هایش هرچه نفرتی رادر دلش ازیـــن دنیا و مردمش داشت درد‌خالی میکرد. وباخروش خنده اش امـــواج نفـرت را در خانه مامی پراکند · ومن ومادم از امواج این نفرت استنشاق می‌کردیم · خانهٔ مایك کابوس بودو خنده های پدرم آهنگ ا‌ـن



یک تصویر

نوشته: مسعود راحل



این کابوسی که پدرم ازپدرکلانش به‌ارث برده بود • بعد مادرم راکه دختر با نشاط وخندان بودبه این کابوس آورده بود • ومن دراین کابوس چشم به‌دنیاکشوده‌بودم • درهمان شب • آن شب ده سال پیش خنده های پدرم به ناله تبدیل شده بود• پدرم سرطانی شده بود• زهرآن معجون تنفر

اورابالاخره ازپادرآورده بود• پدرم دیگر ضعیف شده بود• ودیگرنمی‌توانست قاه قاه بخندد ویاهی‌هی نفیر بکشدوتنفرش رابیرون بریزد •

حالا پدرم درامواج تنفرش دست وپا میزد• یك مردابی که تمام محتوی آن زهر بود• وناله میکرد• ازدرد ناله میکرد • نالهٔ سرد وغم انگیز •

وبعداین ناله هم به زوزه تبدیل شد • زوزهٔ شومی که یکوقتی خنده بود• شبیهٔ زوزه سگی که مرگ رادردوقدمی اش ببیند وازترس زیاد نتواند صدایش رابلند کند •

بعداین زوزه هم خاموش شد وسکوت همه جاراؤرا گرفت • ومابه این زوزه سکوت گوش فرادادیم • این سکوتی که زوزه های پدرم رادردلش داشت والان بماپس میداد• ومن به مادرم نگاه میکردم • قیافهٔ پیرمادرم• چشمان پیرمادرم• موهای پیرمادرم واحساس میکردم که مادرم هم این زوزهٔ سکوت را می شنید •

وحالااین تصویر باآن چانهٔ مصمم ! باآن شیار های پیشانی باآن ابروهای تند ، باآن نگاه های پرنفرت ، باآن استهزاء چقدر شبیه پدرم بود ها•

گویی روح پدرم دراتاق من سرگردان‌بود والان آمده بود وخودش راروی کاغذ کشیده بود• فقط برای اینکه مرامسخره کنند • بااین لبخند، باآن نگاه • وبعدآن نفیر ازدل تاریك گذشته هابرین ست •

مرابیین که ساینس می خواندم • من درفاکولتهٔ طب درس می خوانم • درآن دالان های طویل زیرزمینی فاکولته • ماانسان ها راتسیلخ می‌کنیم• درست مثل یك ماشین اعضای بدن شانرااز‌هم جدامی کنیم • رگ هاوپی هایشان رادرست مثل سیم های موتر حساب می‌کنیم وبعدبه هم پیوندمی دهیم • وظایف هرکدام ازاین سیم های بدن انسان رایادمی گیریم •

این‌تارها بانوسان های درونی‌احساسات رابه دماغ انتقال می‌دهد• درست همانطور یکه‌یك سیم جریان برق رابه داخل ماشین انتقال میدهد•

وبعد صدای استاد اناتومی را بیاد می‌آورم •

ـانسان فقط یك ماشین است ! یك ماشین •

درست ! وحالامن دراین اتاق تاریك‌دروراى این کتاب ها، آن جمجمه که استاد بمن هدیه کرده بود تاسرش مطالعه کنم،واین تصویر واین دیوار وسوسه میشوم،درست است که خاطره پدرم خوش آیندنبود ولی حالا گذشته • مرابیین که‌فکر میکردم روح پدرم داخل اتاق شده و بعد روی این کاغذ درقالب این تصویر حلول کرده • چه احمقانه !

من به‌خودم می خندم •

دروازه به‌شدت بازمی شود• من‌سرم رابر میگردانم •

مادرم باوحشت بمن خیره شده •

ـچرامادر ؟

من نگاهایم راازتصویر برمی گیرم • وبه این دیواری‌می‌دوزم • این دیواریکه‌هیچ حرکت نمیکرد• این دیوار یکه نمیدانستم چگونه باسنگدلی پدرم ارتباط میگرفت •

الان این دیوارسیاه بود واسرار آمیز • اتاقم هم تاریك بود •

من هروقتی به اتاقم می آیم پنجره ها رامی بندم• بعددرروی این دیوار خط نوری ظاهر میشود • من سرم رابرمیگردانم • مادرم هست • که سرش رازلای دروازه داخل کرده • ودرون اتاق رامی نگرد •

ـ داود! اینجا کسی هست!

ـ نی مادر !!

مادرم مکث میکند • گویی اوهم به‌سکوت گوش میدهد •

ـ پس توباکی گپ می زدی ؟

ـ هیچکس مادر! من گپ نمیزدم •

ـ ولی من شنیدم تومی گفتی [illegible]

[illegible] •• • نان چنددقیقه بعد تیارمیشود •

من به خودم فرومیروم • این صدا های درونی من آنقدر هابلند بودکه حتی مادرم هم آنرا شنیده بود ؟

نه مادرم خیالاتی شده بود • درست همانطوریکه من خیالاتی شده بودم •

چه حماقتی! در یك لحظه من‌این تصویر راباگذشته ام • بااین گذشتهٔ تاریك ارتباط میدادم• وفکرمیکردم روح پدرم برکالبد این تصویربیك نوعی حلول‌کرده • چه خرافاتی!

داؤد ! توخندیدی ؟!

ـبلی ! ولی بسیار بلند خندیدم‌مادر؟••

مادرم مکث میکند • گویی می‌خواهد مطمئن شود که خندهٔ من مانند خنده پدرم درسکوت انعکاس نمیکند •

ـبسیار بلند عزیزم !مثل‌پدرت •

«مثل پدرت» «مثل‌پدرت» ••این جمله کوتاه برای لحظاتی در افکارم اینطرف‌وآنطرف میرود• تامن بالاخره به‌معنی آن متوجه می‌شدم •

ـ «مثل پدرت» ••

ـچی‌گفتی مادر ؟مثل پدرم ••

ولی مادرم رفته‌بود • دروازه هم بسته‌بود• آن خط نور روی دیوار هم محو شده بود ، حالا اتاق تاریك بود ومن‌بودم واین تصویر مگرنه اینك این تصویر بازم به پدرم شباهت داشت . آن لبخند اهریمنی.آن‌نگاه برنفرت •

این تصویر مرا طلسم کرده بودو مارا می‌خواست تسخیر کند • نه! این تصویر نمی‌توانست مراتسخیرکند! این تصویر را من خودم کشیده بودم و حالامی‌توانستم نابودش کنم • من‌می‌توانستم این چشم هارا بانوك پنسل ام‌کور کنم• یاآن لبخند را به گریه تبدیل کنم • مگر نه اینکه من‌نقاش بودم واین تصویر راهم دست های من خلق کرده بود• من دستم روی کاغذمی لرزد ومن خط منحنی بزرگی روی تصویر می‌کشم •یك ضلع یك چلیپا• یك چلیپای بزرگ! من

می‌خواستم بایك چلیپا این تصویر رامسخره کنم • وبعد به‌تصویر خیره شدم• این خط منحنی ، یك ضلع یك چلیپا الان روی‌تصویر نقش بسته بود وچه نقشی ! داغ‌یك شمشیر یك خنجر حالا تصویر واقعا اهریمنی شده بود• مگرآن نگاه وآن چشم ها، آن‌لبخندکافی نبود • وتصویر هنوز لبخند ی زد • نه من این تصویر رانمی توانستم مغلوب کنم• این تصویر رامن اگر چشم هایش را هم‌کور میکردم می خندید واگر لب هایش را هم قفل میکردم بازهم نگاه میکرد، این‌تصو یر تنها در روی کاغذ نبود، این تصویر در خاطرم بود• وتصویری بود ابدی ! باآن‌خنده وباآن نگاه •

ـمن صداهای مقطع مادرم را که درآشپز خانه کار میکند می‌شنوم •مادرم نان شب را تیار میکرد • ولحظه ای بعد من صدا یش رامی شنوم •

ـ داؤد ! تو خندیدی ؟!

من به‌آن اتاق دیگر ی‌می‌روم• مادرم بمن نگاه میکند• من سرم را پائین می اندازم •و مصروف می شوم چند لقمه ازگلویم فرو ببرم •

واما مادرم ! من سنگین نگاه های مادرم را هنوز احساس میکردم •

نه‌نه ! مادرم هنوز بمن نگاه میکند • من حالا باید سرم را بردارم• من سرم را برمیدارم • مادرم باعجله نگاه هایش را می‌دزدد • ومصروف خوردن میشود • من بابی اعتنایی می‌پرسم :

ـ من پیشتر مادر ! مثل پدرم‌خندیدم؟

مادرم باتعجب مرانگاه میکند و لی‌باعجله تعجب اشرا می پوشاند و لبخند می‌زند•همان لبخند پر چین وچروك که بیشتر غم‌را انعکاس میدهد تانشاط را •

ـنه ! مهم نیست پسرم ! فقط اینك من در مقابل صدا های بلند حساسیت‌دارم•

ما درست ! ومن می دانستم چراحساسیت داشت•

من دیگر چیزی نمیگویم • من به دوردست هاگوش می دهم • به‌صدای دور دست‌ماشین موتر ها ! صدای ماشین موتر پراز جنبش وحرکت وزندگی است •

بعضا فکر می کنم موتر ها از انسان ها زنده ترهستند • ومن به‌این صداها گو ش فرامیدهم• صدای روح نواز ماشین موتری بگوش میرسد که‌سرشار از زندگیست• بعد صدانزدیك می‌شود• الان موتر از خم کوچهٔ ماعبور میکند وبعد نزدیك تر• الان مو تر از مقابل خانهٔ ماعبور میکند • غرش موتر برای یك لحظه‌خانهٔ ما راپر میکند• سکو ت رابهت زده وشکست خورده باقی‌میگذاردوبعد دور می‌شود • من موتر را درخاطرم مجسم میکنم• باآن چشم های زیبای شفاف که‌فقط یك نگاه دارد • یك نگاه ثابت • الان‌این موتر باوقار تمام روی سرك می‌لغزد وبانشاط مادرم باز مرا نگاه میکند•

صدای پرنشاط هارن ! من بخودم لبخند می زنم •

وبعد باز هم آن نگاه! سنگینی آن نگاه! سنگینی آن نگاه ! مادرم بازمرا نگاه میکند •

مادرم حتمااین لبخند رادیده • من صبر میکنم • برای لحظه‌ای تعهد میکنم که به چیزی فکر میکنم • ولی نگاه های مادرم قطع نشده • من سرم رابرمیدارم • درست! مادرم بمن نگاه میکند • این دفعه نگاهش راهم نمی دزدد •

ـ توخسته هستی پسرم !

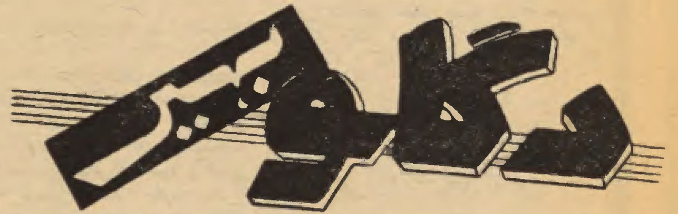
ـ ها! درست مادر• امروز چهار ساعت تمام دراین زیرزمینی سرد فاکولته بودیم تطبیقات میکردیم مادر! سرانسان ها! بدن انسان ها• شکم انسان ها•

بقیه در صفحهٔ ٦٠

دنوی عصر لوری!

ستاپه هره گرشمه‌کښی نوی سوزاونوی ساز دی
نوی درد دی، نوی‌شور دی ، نوی طرز او نوی رازدی
ستادی نوی سوز او سا ز ته بی‌تعبیره شول‌شعرونه
خکه ستا دازلمی حسن له زړونه بی نیازدی
نه دی زلفی په ملا خانگی تورونو او رنگنونو
نه دی سترگی‌توری‌کړی ، نه دی سترکښی اعماردی
نه دی رم تیرونه ورته ، نه دی چم‌غمزی شان دی
نه دی هغه وړنوری کړی ، نه دی ستر کښی عجازدی
ای دنوی عصر لوری چه‌ساده یی سر تر پایه
په‌دی واړه سادگی‌کښی‌داخه‌رنگ او خه انداز دی

(لایق)



گلابی بشره

له حیا دی آئینه په مخکښی آب شوه
په فراق دی گونه زیړه دآفتاب شوه
ورځ په‌ورځ دری‌رونښنایی دمخ‌زیاتیږی
نوی میاشت چه‌دی روانه په‌رکاب شوه
چه یی گل داستاد مخ په رخسارولید
شگوفه دزړه په‌وینوکښی غرقاب شوه
چه حاضر په عدالت شو ستا دحسن
گ نگه‌ژبه‌دسوسن په‌سوال اوځواب شوه
بیا به ولگوی اور دچا په خونه
چه له قهره دی سمن بشره گلاب شوه
چه یی ستا آتشی شونډی په‌زړه‌گرځی

ده عجب که دهغوسینه کباب شوه
چه‌مشغول داستادمخ په خال وخط شوم
مشغولا راځخه پاتی د کتاب شوه
نه چه توره تیروی زه در پوهیږم
مقرره شهیدی زما په باب شوه
ستا دغم له ډیرو اوښکوچه تل ژاړی
دحمید خونه په مخکښی دسیلاب شوه
(حمید)

ولی؟

نظر نه کوی زما په ژړا ولی
په ژړا پوری خندا کړی زما ولی

ډیرپه زړه‌کښی غیرت راشی له‌نسیمه
چه له زلفو سره ستاشه آشنا ولی
خودپوهیږی چه رقیب زما دښمن‌دی

په ویل یی مخ یوشی کړی له ماولی

ستا د دواړو تیر یوسترگو وایه
د حیا ډکان له ماکه تا لا ولی
ودی خپل‌مخ توری زړه ته حیرانیږم
چه یی مینه نه توریږی له تاولی
که ایری په تندی لونم کوکی وکړم
په دا کوکو زما نه کړی پرواولی
معزاله چه ته شری له خپله دره
په گلونو باندی گرځی بورا ولی
(معزاله)

دصباسترگی

په لیمو کښی می غړیږی دچا سترگی
چه کاته دمسیحا کړی زما سترگی
ستا دسترگو بلا وا خلم داسی نشته
مالیدلی په دنیا دی بلا سترگی
عر صبا د چا انجام ته اشاره ده
خه خو ماته شه گویا د صبا سترگی
اوس کښتی دی دیقین د جواهرو
که پخوامی وی کجکول دگدا سترگی
زړه می بیادمی نوشی نه توبه‌گارشو
ساقی‌زاشه‌نن خوسړی‌کړه په ماسترگی
په ککو کښی می‌دشپږ لکه ډیوی‌دی
دا محتاجی ستا دمخ ده رنا سترگی
ما حمزه ته په وړیا وی دوړیا نه
که می واخلی ددیدن په بها سترگی

(حمزه)

دزړه دوا

په شپه‌کښی‌دهجران دزړه رنامی ته‌یی ته‌یی
دمینی په صحرا کښی اودهجرپه سوداکښی

دخیال اوزده دنیاکښی تمنا می [illegible] ته‌یی
زړگی زاسره نشته دلربامی ته یی ته یی

داستادزلفوتاردی که زمادا «شب تار» دی

په دی‌کښی سودایی شمه سودامی ته‌یی‌ته‌یی

تیاره کښی به اوسیږمه په تاپسی کړیږمه
بستردردو غم‌کښی اودخیال په‌پاک‌حرم‌کښی

بل برق اوبرښناځه کړمه برښنامی ته‌یی‌ته‌یی
زه لرم ملگری خاص آشنامی ته یی ته‌یی

نه خوب شته‌نه‌آرام شته‌نه‌می‌فکرنه‌می‌پام‌شته
نه‌رنځ دی نه‌مرض دی ستاوصال زماغرض‌دی

تصدیق اوتصور، صغرا، کبرامی ته‌یی ته‌یی
طبیب نه‌پیژنم دزړه دوامی ته یی ته یی

دمینی مسافریم او د حسن مجاور یم
نفرت له بندگی کړم او آزاده زندگی کړم

په لار دمحبت کښی رهنمامی ته یی ته یی
دمیچا غلام نه‌یمه آغا می‌ته یی‌ته‌یی

نغمی دبختانی دی که لوگی سپیلنی‌دی

دزړه منقل نه خیژی مدعامی ته یی ته‌یی

(عبدالله)

شوخی سترگی

دامی رنگی شوخی سترگی یار دچادی
خوك به وژنی په خنجر انگار دچادی
چه ملك سړی، پیری یی ثناخوان دی
داحورشوی په نمه خوی سینگارچادی
گونگه ژبه دسوسن ورته گویا شوه
دا آواز دکوم بلبل منقار د چا دی
چه یی نورله نوره په آرزو غواړی
دا غالب په درست عالم انوار دچادی
چه له آهه یی آسمان خمکه لړ زیږی
دایه پړ کو پړکو غوغ بیمار دچادی
چه حسین‌لکه پتنگ وزباندی جل شو
دغه ناز دی دکوم انگار دچا دی

(حسین ملك پوری)

عشق درس

که په هجرکښی خوك ماپوښتی‌له حاله
حال خودادی چه ناتوان یم بی مجاله
زه دیار په دیدن څکه شتاب کړم
چه دعمر بقا نه وینم تر کاله
چه تر حسن تر جماله یی زار نشم
شرمنده یم د خوبانو تر جماله
ته وماته نصیحت مکړه ناصحه
عشق بی نیاز دی له ثواب اوله وباله
بی دلیل آشنا دحسن له تعریفه
هیڅ می پوه‌نشته له نوره قیل وقاله
ما دعشق په‌درس‌کښی‌نورځه لوستی‌نه‌دی
بی له زلفو بی له خط وبی له خاله
په دنیا په آخرت می دی خدای نه‌کا
بی نصیب د مهرو یانو له وصاله
که یار سرپه دیدن غواړی مه جاروزه
دغه حکم رحمان کړی دی دلاله

(رحمان بابا)

دیدن

دادگل په‌خواکښی چه‌له نازه ترانه‌وایی
ژاړی آئینی ته سبا خپله افسانه‌وایی
روغ خلك‌که مالیونی بولی‌نو گرم نه‌دی
اوس خولیونی‌خلك هم ماته‌دیوانه‌وایی
ماشی دی پتنگ چه‌اور‌دشمعی‌ستی‌کړیدی
مینه‌ورته خپله فلسفه‌کښی پروانه‌وایی
ای‌شومه‌آشناچه دی دیدن په‌ماپیرزونه‌دی
داسی یارانی ته‌به‌خوك خنگه‌یارانه‌وایی
ای آشناخیرات ددیدن کله کله هم کوه
خیردی‌پیرگوهربه دی‌خیرات‌تمشکرانه‌وایی

(پیرگوهر)



عکسها و مطلبها

بازیچه های خطرناک

طبقه روشنفکر غرب برعلیه یك فابریکه

طبقه روشنفکر غرب برعلیه یك فا بریکه تولید سامان بازی اطفال احتجاج کرده انـد این فابریکه سامان بازی رابه اشکال مختلف واز جمله ازروی آلات قتاله میسازند . آنها گفته اند بازیچه تاثیر عمیقی بالای روحیات اطفال دارد، اگر اطفال باچنین بازیچه های خطرناکی بازی میکنند احساسات بجرم پسندی شان تقویت میشود . در عکس شما یـك گیوتین (آله ایکه در انقلاب کبیر فـرانسه برای قطع کردن سرانسانها بکاربرده شده بود) رابشکل بازیچه مشاهده میکنید که سر یك کدی راجدا میکند .



استفاده از انرژی زمین

پیش بینی کردن ذخایر مواد مولد انرژی علمارا بفکر این انداخته است که از انرژی داخل زمین استفاده کنند . به‌اساس فیصله ملل متحد ازدوسال بـه‌اینطـرف در قسمت های مختلف امکا ن استفاده ازمواد مـذاب داخل زمین تحت مطالعه گرفته شده است.

به‌ایـــن اساس درسر حدبیـــن مکسیکو و کالیفر نیا یك چشمه آب جوش رایافته اند که‌میتواند ساحه زیاد ی رادر جنو ب غر ب اضـلاع متحده امریکا از آب گرم بی‌نیـــاز بسازد . درعکس چشمه آب گرم یکی‌ازشهر های ایتالیارا مشاهده میکنید که بخارات آب ازآن‌متصاعد گردیده است ، ازیـــن چشمه میتوان انرژی برق هم استحصال کرد.

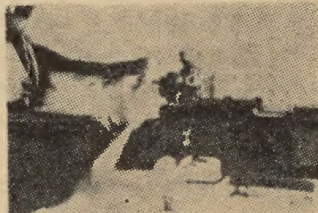


اردوگاه اسرا



در این‌عکس یك اردو گاه اسرای‌انگلستا ن رادر شمال ایر لند مشاهده میکنید که‌درآن هفتصد نفر آزادیخواهان ومساوات طـلـبا ن بدون محاکمه محکوم بحبس شده‌اند.

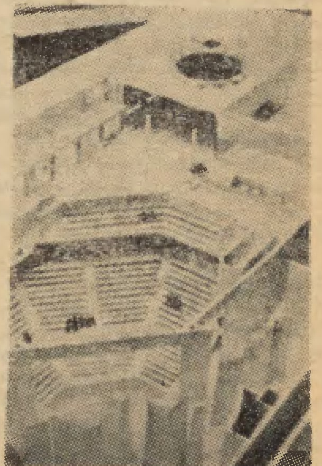
کشف جدید



متخصصین اتحاد شوروی عقیده دارند که در اسلحه گرم یك «حافظـــه مقنا طیسی» موجود است . توسط بعضی آلات فـهـمیده شده میتواند که مثلا ازیك تفنگ چه وقت فیر صورت گـرفـته است. این مـطلب در کشف جرایم وحادثات جنایی کمك میکند ، برعلاوه پیش بینی کرده میتواندکه مثلاازیك وقت میل تفنگ خراب میشود و منفجـــر میگردد .

تیاتر موزیکال اطفال

در انستیتوتی بنام گیپرو تیاتر در جوار سر کس جدیدیك تیاتر موزیـکال اطفـــال ساخته میشود که گنجایش ۱۲۵۰نفر کودك راخواهد داشت وبر علاوه در بالکون جایی برای والدین این اطفال ساخته اند تـــا هنرنمایی کودکان خودرا تماشا کنند . این تیاتر اطفال سالونی برای کنسرت دارد که سه‌صد نفر درآن جمع شده میتوانند.درعکس شما مودل این تیاتر رامشاهده‌میکنید.

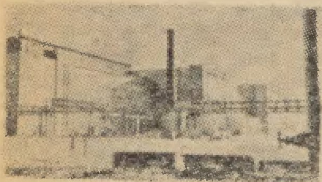


طیاره کوچک

یکنفر پیلوت انگلیسی بنام جان پـو تر درمیدان هوایی وینگ فوردتوسط آله پرواز دهنده بنام یو پیتریك حرکت نمایشی پرواز را اجرا کرد. آله مذکور که مانند بایسکل باپای زدن بحرکت در می‌آید ساده تـرین نوع وسیله پرواز می باشد . ماشین مذکور نه متر ارتفاع گرفته میتواند او چهل وپنـج دقیقه میتواند پرواز کند. درعکس ما شین مذکور راحین پرواز مشاهده می‌نمائید.



برق اتومی



دریوز سیلاو یکی ازشهر ها ی چکـــو سلاواکیا چندماه قبل اولین فابریکه بـر ق هستوی بکار افتاده است که به کمك اتحاد شوروی اعمار گردیده است.

درین دستگاه بحیـث منـبـع انرژی ا ز یورانیوم استفاده میشود که ظر فیت تولیدی آن ۱۵۰ میگاوات می باشد . در جوارآن‌یك مرکز تولید برق دوم هم ساخته میشود که دارای ظرفیت ۸۸۰ میگاوات مـــی‌باشد . در سال ۱۹۷۳ در منطقه جنوب غرب موزاو یـا کار ساختمان یك تولید انرژی برق به‌همان شکل شروع شده است درعکس او لین مرکز برق اتومی چکو سلاواکیا را مشا هـــد ه میکنید .

دومین تکت پوستی از روی تابلوی های پیکاسو



درین اواخر نیو یورك وژنونما یـنـدگی های موسسه ملل‌متحد تکت پو ستی‌جدید ی طبع کرده اند. در تکت تار بلویی از سال ۱۹۳۸ که‌کار پیکاسو می‌باشد چاپ شد . این تابلو پـــور ترت دختر پیـــکا سو است .

این دومین تابلوی پیکاسو است که از روی آن تکت پوستی طبع‌میشود. رسم اول پیکاسو که تکت پوستی شده است عبارت‌از بیرقی است بنام گو یر نیکا که درسال ۱۹۳۷ رسامی شده است .

بدتر از مرگ

نویسنده : جیمز مونرو — ترجمه : دکتور شهسوار

از اینجا با ماهمراه شوید

کریج عضو باز نشستهٔ سازمان امنیت ماورای بهار انگلستان است که پس از کشته شدن معشوقش «تسا» دریکی از ایستگاه‌های متروی لندن، انتقام اورا می گیرد وسپس ازشدت غصه به‌یکی از جزایر یونان آندراکی رفته نزد پدر خوانده اش سرافینو منزوی میشود. درهمین وقت آقای لومیس که‌درین سازمان سمت مهمی دارد، دوباره به‌جستجوی او برآمده بااصراراورا وادار میکند تابخاطرصیانت منافع انگلستان دریکی از جزایرنفت خیز خاور میا نه ماموریت جدیدی‌را بپذیردواز جان ناکسوس میلیونر یو نانی‌وهسرش فلیپ که احتمال دارد از طرف مخالفین انگلستان ربوده شده وبه‌وسیله فریفتن‌آنان لطماتی به منافع نفتی انگلیس وارد گردد، محافظت کند .

اورا به‌قتل برسانیم.

ـ اوچطور آدمی است ؟

ـ من مدتها قبل یکبار اورا ملاقات کرده بودم ولی آنوقت نمیدانستم چکاره‌است؟ اگر آشنا می‌بودم چقدر خوب‌میشد.

این را گفته از جیب بزرگ کر تی خود پاکتی رابیرون آورده به‌سلینا داد وسلینا با دیدن تصویر ناگهان خودرا با کریج ،روبرو شد دید و آنوقت فهمید که وی‌یك دروغگو نبوده است .

***

کشتی حرکت خودرا بسوی غرب معبارکرد ودر میان آبهای نیلی رنگ ادریاتیك‌خرامان به‌پیش روی پرداخت . ساحل غربی آن‌نقاط زیبایی که‌پدیهٔ صنعت‌وهنر دست‌انسانها‌بود در افق‌پدیدار گردید .

وکم‌کم آنقدر نزدیك شد که مسا فرین کشتی فلیپا می‌توانستند کلبه های‌ماهیگیران، قایق های بزرگ بادبانی ماهیگیری که روی بعضی از باد بانهای آن تصویر چشم و یا ستاره رسم کرده بودند تااز نظر بدزما نه مصوون باشد ،جزء به‌جزء تشخیص دهند .

هرقدر پشتر میرفتند کثرت کشتی های تجارتی ، زورقها وقایق های ترانسپور تی وتفریحی را بیانگر وضع فعال وپر تحر ك شهری میدانستند که اینك چند د قیقه بعد وارد آن می‌شد ند . سرعت فلیپا به نیمه پا ئین آورد ه شده‌بود دربندرگاه بسوی‌محلی که‌مرکز ثروتمند ان و اشخاص معروف ونیس وجهان بود، نرم‌نرم می لغزید، هوتلهای جهانگردی بارنگهای سپید ، گازینو ها، باغچه های پراز گلهای رنگارنگ ودرختها ی زینتی ودورنمای مینار های بلند کلیسا ها در اینجا وآنجا ، مژدهٔ ختم او لین بخش مسافرت دریایی شان را بانسیم خوش آیند بحری ،به‌آنها میرساند. فلیپا داخل کوی‌سن مارك گردید ونزدیك جزیره سن خارج‌لنگر انداخت .

کریج میان فلیپا وناکسو س در عرشه ایستاده بود وچشم از منظرهٔ جالب سا حل برنمی داشت. دریا از انواع کشتی ها ی خورد وبزرگ جوش می‌خورد . ودر ساحل یك جمعیت پر جنب وجوش و هیجان زده‌قابل تشخیص بود .فلیپابسوی او بر گشته گفت :

ـ خیلی زیبا وخیلی‌خطرناك است.

ناکسوس بجای کریج به جواب ا و پرداخت :

ـ هنوز این یك گوشه شهر است. دیدنیهای زیادی درونیس پیدامیشود.

اینهم قصر من است وباانگشت یك‌عمارت کوچك ومجلل رانشان داده دو ربین را در اختیار کریج قرار داد: کریج دوربین را بر چشم نهاده متوجه ساحل گردید. قصرکوچك درنظرش منظم وجالب توجه آمده‌درکنارزینه هایی که به‌محل رقص میرفت دو قایق‌موتوری بسته بود. از تحسین نتوانست خود داری‌کند ودرعین حال پرسید:

ـ اینهمه ترتیبات برای چیست ؟

ـ بیشتر از انراهم خواهی دید. عفو کن جان. ماشب در این جا یك محفل ر قص داریم.

ـ چقدر نفر باین رقص ا شتراك خوا هند کرد ؟

ـ تقریبا سه‌صد نفر .

ـ خبرنگاران ، عکاسان ونمایندگان تلویزیون تلویزیون نیز حتما خواهند آمد؟

ـ طبعا بالماسکه بزرگی است. قرار بود نیز حتما خواهند آمد؟

ـ پوسه !

ـ آری جان واین برای من خیلی ا همیت دارد .

کریج نفسش راکه حبس کرده‌بود، رها کرد وگفت: باشد. تواگر نقشه منزلت ر ا در اختیار من بگذاری ،کار ها رو براه می سود .

هر دو با شاره ما کوس بداخل کشتی‌رفته نقشه خانه را ذره به ذره وباد قت از نظر گذراندند .یك درب دخول ویك درب خروج داشت .این از نظر کریج مطلوب بود .جانب دیگر خانه را ساحل وآب کانال بزر گ احتوا میکرد . باغچه یی هم داشت که‌از یکسو به کانال خورد واز سایر جوانب به کوچه های باریك نیس محاط میشد .قرا ر بود .کار کنان کشتی در دعوت سرو یس کنند وروی خود کشتی یکی یا دونفر بنو بت پهره دهند .او رکسترا از روما احضار شده بود ونیم بیشتر مدعوین را هم اروپا یی ها تشکیل می دادند .نا کوس فکر میکرد این رکلام خوبی برای شهر ت بیشتر اوست‌و کریج احسا س کرد که این از آرزو های جدی ناکوس بشمار میرود ودیگر جلو گیری ا اینهم خیلی دیر شده پوسه تمام کار ها را انجام داده بود .کریج در آخر مذ اکره شان گفت: بسیار خوب آنطور که تو میخواهی بشود .ولی هردوی شما باید در کنار هم باشید واز میان جمعیت دورنشو ید.هر کس باید آنرا بداند که اگر مایل است شما رابه ببیند ،در آنجا میتوا ند بشما برسد .

ناکو س گفت :

ـ طبعا وبعلاوه یك چیز دیگر هم است. گفتم این بال ماسکه است. همه باماسك شرکت خواهند کرد حتی یکی‌برای توهم‌آماده شده است .

ـ این همان چیزی است که دنبا لش می گشتم .

ـ نیمه شب شروع میکنیم وچند لحظه قبل از دمیدن شفق ماسکها بیرون آور ده خواهد شد. گویا ونیسی ها در قدیم چنین میکردند پوسه‌این‌طور میگوید ومیگفت که‌چنین مجا لسی مخصو ص بزر گان‌می بوده است. اشخاص معروف وثرو تمند .

ـ در هرحال پوسه ترا قانع کرد که‌تو ممثل آخرین سلسله آنان استی‌وبعدلحظه‌یی تاملاادامه داد: پس قبل از نیمه شب اتاق خوابت را ترك نخوا هی گفت، قول است ؟

ـ قول است .

ـ دیگر چه کسا نی قبل از آغاز محفل آن جاخوا هند بود ؟

ـ گا رسو نها یك ساعت قبل آنجا خواهند بود .باید منزل برای پذ یرایی کا ملا آماده باشد. عملهٔ کشتی که به نوبت پهره‌خواهند داد ،گروپ اول شان ساعت ۱۱ آنجا خواهد رفت .

ـ ومهما نان اینجا ؟

ـ آنها هم میتوا نند بما نسند. شام را ساعت ۱۰ شب صرف میکنیم .

ـ میشود .اما من هم اکنون می خواهم به ساحل بروم .میتوا نم این محافظ را با خود همراه ببرم؟

ـ هر چه میل خودت است .

ـ فقط او را .آیا راجع بمن چیزی به او گفته ای ؟

ـ خیر .

ـ در ینصورت باو بگو که من محافظ جدید تو استم وتوصیه کن هر چه من باو امر می کنم اطاعت کند .آه راستی هاری ..

ناکسوس به اونگریست وکریج گفت:(یقین دارم میدانی چه باید بکنی ؟)

ناکوس جوا بداد :میدانم در مو قعی که ایجاب کند ،چه بکنم .فقط همین .

فصل یازدهم

موتر بوت ،نزدیك لیدو کریج رابه ساحل پیاده کرد .کریج پس از سفارش براننده که همانجا منتظر او بماند ،به اولین قهوه خانه نزدیك بندر برای تیلفون کشیدن شتا فت ، آنقدفرصت نداشت که‌تادا ینلی برودوبرگردد . به جستجوی محل اقامت‌گاریر سول پرداخت همینکه او را پشت تیلفون حاضر یافت مختصری از ماجرا را بار گفته در عین حال پرسید که سلاح با خود آورده است یا خیر؟ بعد از اینکه صحبتش را با او تمام کرد ، قهوه خانه را ترك گفته بسوی دکا نها لارـ گوسن مارکو براه افتاد .برای پیدا کردن دوا خانهٔ که مورد ضرور تش بود، دچار مشکلی نشد واز آنجا بسرعت نزد راننده موتر بوت بر گشت وتوضیح داد :

ـ به قصر تیلفون کردم ،کسی جواب‌نداد. برو یك نظر کن به بین آنجا چه خبر هائی است ؟

من همین جا منتظرت میمانم .

«تیسوس» اطاعت گفته‌به موتربوت پرید واز طریق کانال بسوی قصر حرکت کرد .

کریج‌وقتی تنها ماند نگا هی به اطراف خود افگند ودر میان از دحام با همان نـظر اول انگلیسی جذاب قد بلند را شنا خت که پطلون سیاه ،کرتی سپورت آبی رنگ ،کفش هایی بمود فلور نتینا وشاپوی بوریائی‌سرو وضع او را آ ر ا سته بود کریج‌از میان جمعیت ازخود بی‌خبرومعامله‌جی باآسانی راه خود را باز کرده بسوی نزدیك شبو شد دو به‌سختی‌مرد بلند قامت راتنه زده‌بعجله گفت:

معذرت می خواهم آقا :

ـ عیبی ندارد .آیاشما هم انگلیس استید؟ چه خوب شد. در هر حال امید وارم سراغ کدام فروشگاه بیر را درین نزدیکی ها داشته باشید .

ـ وقی باین گوشه بر گردید ،قهوه خا نه را خوا هید یافت .بیا یید باهم برو یم.

از میدان گذشته وبرای اینکه فشار جمعیت اذیت شان نکند،زیر سایبان‌یك‌درب ، پنا ه بردند .کریج یکبار دیگر بد قت آنمرد را نگریست وبعد گفت از دید نت خو شحا لم آیا اسلحه را آورده ای ؟

گاریر سون‌جواب داد: بگذار اول‌خریطه‌شهر را نشان بد هم .

خریطهٔ بزرگی را درپناه درب از هم‌کشوده کریج از یك گوشه آن گرفته ودر عین حال

یك‌جیب خود را سگینی احسا س کرد• خنده یی بر لب آورده گفت :

ـمتشکرم •میل داری امشب درین بالماسك اشتراك کنی؟ کارسیون جواب داداین‌نهایت آرزوی من است شب‌خوبی خواهیم داشت.

ـدر اینصورت برو وبرای خودت نقابـــی دست وپاکن •ساعت ۱۱ در همین جا با هم خواهیم دید درست است ؟

ـ آری •چیز دیگری برای گفتن نداری؟

در ینموقع صدا یی چون پا شیدن دانه های تسبیح روی سنگ فرش وبعد هم بهـم خوردن بالها ی‌کبوتر آن سا حلی راشنیدند یك گروپ تور نستیهای المانی که‌عکاس هم با خود داشتند ،بسوی آنها نزدیك مــی آمدند . گاریرسون خریطه را بــرای خــود نزدیك بردو کریج شتاب آلوده گفت:

ـزود باش برو ترتیب‌بیر آشامی را بگیرد ویك بوتل هم بخاطر من ایزرو کن•

گادیر سون از او جدا شد و مشغـــول تماشای رانندهٔ موتر بوت گردید که‌با مهارت قایق را بساحل بسته از آن بیرون پرید وبه استقامت محلی که او ایستا ده بود شتافت کریج با خـــود فـــکر کرد (یو نایـــنـــهاـ انیر اکه روزی کشته خواهند شد هــر گز تصور کرده نمیتوا نند •)اما که میدا نـــد شاید (تیسو س) حق بجانب باشد •چه کسی میتوا ند جرئت آنرا داشته باشد که قتل ناـ کتوس راخیال کند «تسیوس» به او رسیده گفت :

ـ زنگ تیلفون را کسی در آنجا نشنیده است •

ـشاید نمره را غلط گرفته باشم •این را گفته منتظر جواب تیسو س‌بسوی اونگریست اما طرف اظهاری نکرد •لاجرم کریـج بـــه حرف در آمد •

ـوقت داری یك چیزی بنو شیم ؟

ازین‌پیشنهاد ،«تیسوس» چنان خوشحال شد که حاضر بود ،هما نجا نطق مفصلی راجع به مشا هداتش در قصر ایراد کند ولی کریـج زیاد او را بحرف در نیا ورده وبسوی قهوه خانه حرکت کردند •

این قهوه خانه تقر یبا از ده سال بـــه اینسو در آن نقطه باز شده ولی هیچ چیزدر آن نسبت به ده سال قبل تغییر نکرد بو د حتی گربه هایش بنظر همان گربه هـای‌ده سال قبل جلوه کرد •از نظر کریج درو ینس همه چیز شاید بحال خود باقی میماند •پشت خود را بد یوار ی‌که تقر یبا نیم متر عرض داشت تکیه‌داده در بیرون روی تراس نشستند تا در عین حال عابر ین را تماشا کنند •در نزدیك شان گروهی از کسبه‌سر گرم‌نوشیدن قهوه وکافه ژینا بودند •تیسو س شراب و کریج‌آرو یتو فرمایش دادند •کریج که غرق تماشای اندام ور زیده وغول آسای تیسوس بود ،به گار سول گفت بوتل بسته بیاور و قتی دید که حریف بدون وقفه آن بوتل را سر کشید ،بوتل دیگری برای او فرما یش داد •

تیسوس گفت: شب خسته کننده یـــــی پیش رو خواهیم داشت. دزد ها بیکار نمی نشینند وبهر تر تیبی باشد دستبر دی باین مهما نان ثرو تمند خواهند زد •

ـ آنها که دعوت نشده انـــد ، چگو نـه میتواند داخل قصر شو ند؟

ـآنها بصورت سا ختگی از خود دعو ت می کنند •حتی من یقین دارم کار تهای خودرا خیلی پیشس در ست کرده باشند •

بابوتل مرتبا دهان بدهان‌میشد وبعجله‌می نوشید. کریج پرسید:

ـ در آنجا محا فظین ما هم خواهند بودو آنها بیکار نمی نشینند •نو کیسه ها را بـه حال خود شان بگذار وتوتنها مراقبت‌بزرگ ترها باش وعده‌یی از همکارا نترا هم بـــا خود بگیر وهمینکه متوجه حـادثه سوکسو شدی ، فورا بمن اشاره کن یا اطلاع بده•

ـ آیا شما منتظر کدام حا دثه استید ؟

ـهر چه در ضیا فت باین بزرگی احتال وقوع دارد •

ـ کاش واقع شود •

این را گفته دگر بار• دهان بد هان بوتل گذاشت ولحظه ئی بعد بوتل خالی در میا ن انگشتا نش باقی ماند•در همان حال انگشتان نیرو مندش شروع بفشر دن‌بوتل خالی کرد• تمام قوت خود را متمر کز کرده وعــرق از صور تش جاری شده بود تا عاقبت بوتل دد هم شکست وپاره های شیشه روی میز وزمین فرو ریخت •آنو قت بسوی گار سون که‌بوتل دیگر ی‌را برای او می کشود ،نگر یستـــه پرسید :

ـ آیا تو هم میتوا نی؟

کریج بجای گار سون جوا بداد :

ـکا فیست •مرد نیرو مندی استی •توفقط در موقعی که احتیاج داشتم ،نزدیك من‌باش•

تیسو س‌باسر اشاره اطاعت‌داد•بنو شیدن بوتل سوم پرداخت وگفت :تا شروع‌مجلس رقص دیگرنو شیدنی‌دربین نخواهدبود وکریج تائید کرد:

ـمنهم همینطور •

ـ امشب حوادث نا راحت کننده ای‌پیشس خواهد آمد •

ـ چه حوادثی ؟

ـخانمها ومسالهٔ لباس •یکی ازین حوادث است •

ـ واضح تر صحبت کن •تا بفهمم چــه میخواهی بگوئی •

ـ خانم نا کسوس یك لباس مخصوص امشب ساخته اند •پیا بسونی‌هم ازعین‌همان مود برای خودش تهیه کرده است•

ـ یقین داری ؟

ـ آری •ولی مشکل بیشتر برای تو خواهد بود •به دردسر خواهی افتاد •

راستی من از تو خوشم آمده بود •

تیسو س این را گفته شراب خود راختم کرد وبعد با کریج بسو ی ساحل رفته • سوار موتر بوت شدند وچندلحظه بعد داخل کشتی فلیپا بودند •

معلوم میشد مدعوین بالماسکه از همـان لحظه لباسهای خودرا پوشیده اند • کریج بزحمت ازمیان قیافه های عجیب که لباسهای ناپلیون ها، شوالیه ها ، حقه بازها، ملکه های قبرسی، دزدان دریایی، دهاتی هـــا ، اصیلزاده ها وغیره را دربرکرده وگردبادبه ویسکی نوشیدن مشغول بودند، گــذشتــه پهلوی کسی که دستکش طلایی پوشیده وقیافهٔ لاردبایرون رابخودگرفته بود، توقف کرد• مارك سوی ون بودسلام داد• کریـج بعجله جواب اوراگفته بسوی اتاق خودرفت•

اوباید یك دزد دریایی می شد • یـك پطلون باپاچه های وسیع ، چکـــمه ها ی پوستی نرم، پیراهن سپید، قطیفهٔ سیاه و یك دستمال سرخ برای اینکه بسر خــود به بندد، برایش آماده گـــذاشته بودند • کریج تپانچهٔ سیت ویسون وکارد بوئـــر آلمانی راهم ضمیمهٔ این کلکسیون کــرده آماده‌شد• درهمین وقت درزده شدوآندریوس داخل‌گردیده پاکتی رابوی داد وگفت جوابی است‌که ازدوست تان رسیده است •

کریج ، پاکت راکشود• درمیان آن‌استاد سهم شرکت های پلاستیك غذای دریایی و ماگراالکریك رایافت که درتمام آنها ازطرف اودوهزار پوند سترلینگ سرمایه گـــذاری شده بود• زیر آنهادرکاغذکوچکی این پیغام راخواند : «تاول ، مشکوك • بیابسونـــی مشکوك • مارك سوی ون معلوم میشود بـا پوسه همکار است • ولی ازآنها کاری علیه ناکسوس ساخته نیست • خودت بیدار باش• لومیس »•

کریج از آندریوس پرسید : هـمـه اش همین بود ؟

آندریوس جواب داد :

ـ خبرهای دیگری هم گـرفته میتوانم • بعلاوه آقای من میخواستم به‌اطلاعتان برسانم که درضیافت فراموش نشدنی امشب، مــن نیز اشتراك خواهم کرد •

کریج باحفظ احتیاط گفت : ولی من‌امشب درمیان آنهمه سرگرمی به جستجوی دوستانم وقت ضایع نخواهم کرد •

آندریوس پرسید :

ـ سیگار می‌کشید آقای من ؟

ـخیر• ولی اگرتوبخواهی میتوانی یکدانه ازین سیگار هابرداری •

وازیر بغلش تپانچه سیت ویسون رابه آندریوس نشان داد• آندریوس جواب داد• متشکرم • وخارج شد• کریج هم چند لحظه بعد به سایر مدعوین پیوست •

ناکسوس شبیه یکی ازاربابان قدیمـــی ترکی لباس پوشیده بود ودرآن لباس خیلی مضحك می‌نمود• بدنبال اوگویی یکی اززنان حرم اش دیده میشد • سیه جرده، سیه مو وزیرشلوار درحریر، سراپای اندام زیبـای زن رازیباتر جلوه میداد • روسری حریـر سیاه اش فقط رخسار اوراپنهان میداشت و سایر قسمتها بصورت آزاد تری در اختیار چشمان کنجکاو قرار میگرفت • وقتی کریج مشغول جستجوی فلیپاشد، حوری حرم‌ناگهان به خنده درآمده گفت :

ـ اینجااستم وروسری خودرا بـــالا زده افزود: وقتی یك شوهر بخواهد یك ارباب ترك باشد، زنش نیز میتواند برای او در جلدبهترین جاریه حلول کند •

بعد زیوراتی راکه در انگشتایش‌زده بود بصدادرآورده هردودست راروی سر گذاشت• صدای غرش ناکسوس مانند آواز یك گرگ بلند شد که میگفت :

ـ فلیپ، برای خدا، کافیست •

ـ فلیپادستهاراپایین آورده صورت خودرا نیز باروسری پنهان کرد:

ـ می بخشی جان ، امشب بدون علتـــی احساس ناراحتی میکنم •

ـ اگراینطوراست ازرفتن به مجلس‌رقص صرف نظرکن •

ـ غیرممکن است • همه چیز آماده شده، مگرنمی بینی ؟ بعلاوه رفتن من شرط است•

ناکسوس داخل صحبت شد :

ـ هیچ نگرانی ندارد ، خو ش خواهـد گذشت • بعد بسوی کریج برگشته پرسید: برای توجه‌کاری انجام داده میتوانم‌جان؟

کریج نگاهی به فلیپا افگند که مشغو ل بالازدن روسری بود ورگهای شقیقه اش‌متورم نظر می آمد• چهره اش رنگ پریده بود واحساس می شد که‌به دوا احتیاج دارد.

بقیه در صفحه ٥٦



گذرگاه تبسم

با حرکت

دخترك چندوقت بود کـه باپسر همسایه گرم گرفته بود، بالا خر مادرش پرسید :

ـ دخترم فکر میکنی این پسر ترا دوست داشته باشد؟

ـ خیلی مادرجان !

ـ تاحال پیشنهاد ازدواج را باتو کرده .

ـ نی چون خیلی خجالتی و کم جرأت است تاحالا این پیشنهاد را نکرده ولی باحرکاتش برایم فهمانده.

ریزش

مردی از پشت تیلفون گفت :

ـ دکترجان پسرم سخت ریزش کرده . دکترجواب داد : فرق نمیکند من فر دا منزل شما می آیم و او را معالجه میکنم ، شما اورااز سایر افراد خانواده جدا نگهدارید و....

ـ ولی شما نمیدانید خدمه ما اورا بوسیده است .

ـ چه کار بدی، مجبورم اورا ضدعفونی کنم .

ـ دکترجا ن منهم می تر سم. زیرا خدمه مان را بوسیده ام

ـ موضوع خیلی مشکل شد این میر ساند که شما باعث شیوع بیماری شده اید .

بلی چون خانمم راهم بوسیده ام.

ـ خدا لعنت کند، پس منهم مبتلا شده ام.

از:و-گو کو لیشکین
ترجمه:غالمغالی

پیاده مسؤل است

سیدوروف بازهم بالای وظیفه اش ناوقت آمد . البته او از چندین روز باینطرف ناوقت سرکارش می آید ، یك دفعه برایش گفتم:اوکاتب اعلانات چرا ناوقت میائی ...؟ غم غم کرد وخودرا تیر نمود ، دفعه دوم گفتم ، دفعه سوم گفتم ،، بالاخره حوصله ام بسر رسید واین مطلب را روی، تخته اخبار داخلی شعبه نصب کردم ،،

آمر شعبه حاضری بمن گفت :

ـ ببین ،، تو حق داری چنین چیزی بروی تخته بنویسی ،، اما باید علت را دریافت علت را جستجو کن و ببین چه مو ضوعی است که باعث ناوقت آمدن او میشود .

من در پی کشف علت شدم . اورا تعقیب کردم . دیدم قضیه بیخ دارد . بلی ایـن موضوع را بعد از کنجکاوی زیاد فهمیدم .

علت ازاینقرار بود که مامورشعبه اعلانات هم ناوقت می آید و کاتب از اویاد گـرفته. درپی کشف علت ناوقت آمدن مامور اعلانات برآمدم ،، بالاخره واضح شد که مدیر اعلانات هم ناوقت می آید واو از او یادگرفته ،،

علت ناوقت آمدن مدیر اعلانات راهم کشف کرده ، علت آن بی علاقگی مدیر عمومی بود بلی من این مطلب را فهمیدم اما باید علت بی علاقگی اورا دانست . بالاخره فهمیدم کـه بی علاقگی او از عصبانیت های بیـجای آمرشعبه نشات کرده .

درپی کشف عصبانیت های آمر صاحب بر آمدم ، بیچاره بیجا عصبانی نبود.،، یك عالم مکتوب را برای امضاء گرفتن بـه آمـرعمومی می فرستد ولی روزها معطل میشود .

چه کار بدی ،، اما نه نبایداینقدر عجولانه قضاوت کرد بایست قضیه راکشف کرد وعلت را در یافت نمود .

آمر صاحب عمومی آدم فعالی است، پس چه شده که مکتوب ها را دیر تر نـزد خـود نگهمیدارد ... ؟

این مطلب را هم خودم کشف کردم .

آمر صاحب عمومی پیاده بازیـگوش دارد.روی میزش را پاك نمیکند ، هر روز و قتی اومی آید می بیند که بروی میز خاك نشسته غالمغالش بلند می شود ، باپیاده پنج وشش میگوید و در نتیجه یك عالم وقت اداری اوتلف می شود .مشاهده میکنید که همهٔ تقصیر بگردن پیاده است ..؟ روز دیگر در تخته اعلانات واخبار نوشتم : «کاتب اعلانات ناوقت می آید ولی تقصیر آن بگردن پیاده آمرصاحب عمومی است ...

(پایان)

مزد

شخصی غرق شد کس دیگر ی اورا نجات داد شخص نجات یافته گفت برادر نزدمن نوت ده افغانیگی است اگر پنج افغانیگی میدا شتم در بـدل این کـار برایت میدامش آنشخص گفت فـرق نمیکند یکبار دیگر خودرا بینداز که نجاتت دهم تمامش رابده .

«زیبایی زن »

پسر ودختر ی باهم راجع بـه زیبایی حرف میزدند، پسرگفت :

ـ من فکر میکنم دختر ها ازپسر هازیباترانه .

دختر بلا فاصله گفت :

ـ زیبایی زن یـك امـر طبیعی است .

ـ اتفاقا در اینجا اشتباه میکنی چـون زیبایی زن یك امر کا مـلا مصنوعی است .

تاثیرنطق

دو نفر که عادت داشتند همیشه درمجامع ومحافل مختلف سخنرانی کنند بایکدیگر درد دل میکرد ند اولی گفت :

ـ بدترین چیزی که مرا ر نـج میدهد اینستکه ببینم کسی درموقع سخنرانی من به ساعتش نگاه کند.

ودمی آهی کشید وگفت :

ـ بدتر ازآن اینسـت که پس از نگاه کر دن آنرا تکان بدهدتـا مطمئین شو دکه خوابیده یا کـار می کند .

فکاهیات این شماره را بنا غلی احمد غوث زلمی محصل ادبیات ارسال کرده اند .



بدون شرح

«سر صحبت»

یکنفر سالخوره چند وقت پیش به اروپا رفته اوباکشتـی از ایتالیا بفرانسه میرفت . در اثنای قدم زدن درکشتی چشمش بدخترزیبایی میافتد، عشق پیری کار خودش را کرده او اختیار از کف مـرد سال خورده میرود . پس ازمدتی نقشه کشتی بالاخره تصمیم می گیرد سر صحبت را باو باز کند،روز اول جرأت نمی کند حرفی بزند، ر وز دوم وسوم هم خجالت میکشدبالاخره روز چهارم که آخرین ر وزمسافرت است صد دل رایکدل کرده نزددختر زیبا میرود ومیگوید :

ـ ببخشید خانم ، شماهم باهمین کشتی مسافرت می کنید.

چشم پشك :

چشم یك نفر را که دید خود را از دست داده بود ، عوض کردند وبجای آن چشم پشك را پیوند زدند .چندی بعد که مرد مذبور بینایی خود را بازیافت یکی از دوستانش از او سوال کرد که باچشم که تازه آنرا پیوند زده است چه حال دارد . مرد گفت : شب ها وقتی میخوابم یـك چشمم بطرف غار موش خیره میماند .

بالزاک شناسان

فانیزی — مترجم ذال

چند روز پیش در امتحانات پو هنتون شرکت نمودم . آنروز مطابق پروگرام امتحان مضمون ادبیات اروپا ازشاگردان اخذمی‌شد. استاد مضمون که امتحان اخذ میکرد ازرفقایم بود. زنگ زده شد . شاگردان همه‌بصنف رفتند ورفیقم نیز خودرا با عینك هایش‌مجهز نموده و قیافهٔ دیگری بخود اختیار کرده‌بسوی همه شاگردان نظر انداخت و بعد بسوی من نیز باهمان قیافه نظر انداخت‌که گوئی من‌نیز شاگر دش باشم .

وقتی تمام محصلان در جاهای خود قرار گرفتند یکی از محصله هارا نزد خود طلبید وسوالی باو داد :

– لطفا در بارهٔ شیلر و فعالیت های‌ادبی اروآثارش معلومات بدهید ؟

– شیلر – محصله در حالی‌که به جوابات خود اطمینان هم نداشت شروع به سخن‌زدن نمود .

– در نیمهٔ دوم قرن هجده تولد یافته .او مناسبت نزدیکی باگویته داشت ومخصوصاً از همین لحاظ در سال ۱۷۷۹ بسوی ویمر جائیکه گویته کار می‌کرد رهسپار گردید. محصله به سخنان خود ادامه داده افزود:

– لازم است تذکر دهم که بیست سال بعدآن در شهر تور در غرب فرانسه یکی‌از نویسندگان معروف دیگر نیز تولد یافت که انوره دوبالزاك بود .،،،

محصله بعد ازینکه سخنانش را باینجا رسانید بصورت مفصل و شرح دربارهٔ زندگی و آثار بالزاك به استادش جواب میداد واستاد سرتا پا بسخنان او گوش میداد وباعلاقمندی جوابات وی را می شنید . بعد از لحظهٔ در مقابل نام محصله در جدول امتحان نمرهٔاعلی گذاشته شد .

این‌بار نوبت بیك محصل رسید، محصل باهیجان بسوی میز امتحان آمد .

استاد با غرور وذوق زیاد روی بسوی شاگردش کرد وگفت :

– خوب رفیق ! تواکثرا در سیمینار های صنفی که در بارهٔ هوگو دایر شده بود حاضر نبودی . ببینم حالا چطور آمادگی خواهی داشت ؟ خوب بفر مائین در بارهٔ هوگو و رومانتیزم اوچه می دانید ؟

– هوگو .،، ویکتور هوگو .،، هو.،،،هو،،

هوگو .،، زبان شاگرد در حالیکه بندش پیدا می‌کرد خواست به صحبت آغاز نماید .

– هوگو یکی از نویسندگان رومانتیك فرانسه است . اما علاوه از رو مانتیزم در فرانسه در آن وقت سبك های ادبی دیگری نیز وجود داشت . مخصوصاً ریالیزم .معروف ترین نویسندهٔ سبك ادبی این عصر انور دوبالزاك است .

– لازم است تذکر داده شود که بالزاك بصورت وضح و مستقیم اعلان کردکه ادبیات باید بصورت مستقیم با لای زندگی تاثیر داشته باشد .

محصل برای اینکه استادش را بخود متوجه ساخته باشد با سرعت هرچه تمامتر ومفصل تر دربارهٔ بالزاك شروع به سخن زدن نمود وآنقدر بسرعت حرف می‌زدکه‌استاد نمیتوانست اورا متوقف سازد تاآنکه مجبورشد ورقهٔ‌نمرات را بالاکند و نمره عالی در مقابل نامش بگذارد .

– شاعر بزرگ‌ایتالیایی دانته .،،،(شاگرد دیگر شروع به جواب دادن نمود) .

در نیمهٔ قرن سیزدهم تولد یافته .اشعار دانته تاثیر بزرگی بر ادبیات آنوقت اروپا وارد نمود .،،

بزرگ ترین و معروف ترین اثر ادبی دانته کمیدی الهی است . با ارتباط بااین اثر ادبی لازم است متذکر شویم که بالزاك نویسنده بزرگ فرانسوی نیز بهترین اثر ادبی خودرا بنام کمیدی انسانی نوشته است .،،

شاگرد بااد‌ای جمله فوق بدون اینکه به سوال استاد در بارهٔ دانته صحبت کند دربارهٔ بالزاك و آثار ادبی او شروع به سخن زدن نموده و و آنقدر پرگوئی نمودکه بالاخره یك‌نمره اعلی‌دیگر نیز درجدول امتحان‌افزود گردید .

نوبت‌به شاگرد دیگر رسید وقتی پارچه سوال را از بالای میز بر داشت در بارهٔ سویفت و فعالیت ادبی او سوال شده‌بود. این شاگرد آخرین کسی بود که نوبت خودرا می گذشتاند ولذا شروع بجواب دادن نمود.

– سویفت یکی از نویسندگان سیتریك انگلیسی بود و از جمله آثار معروف اویکی هم (مسافرت گولیویر) نام دارد .

– سولفیت شخصی ضعیف المزاج بوده و همیشه مریض بود یابه عبارت دیگر دارای صحت خوب نبود .،،، از نقطه نظر وضع‌صحی سویفت بیشتر به بالزاك شباهت داشت.و مانند بالزاك نمیتوانست بیشتر به نوشتن آثار ادبی بپردازد .،، وز همین جا او نیز اصل سوال راگذاشته در بارهٔ بالزاك صحبت نمود .

این شاگرد مانند شاگردان قبلی آنقدرتبحر وداشمندی خودرا درمورد بالزاك و بالزاك شناسی به استادش عرضه نمودکه استاد مجبورشد باو نیز بلند ترین نمره را بدهد.

باین ترتیب امتحان ختم شد . بعدازینکه آخرین شاگرد اتاق امتحا ن راترك گفت.رو بطرف استاد که رفیق و دوستم بود نموده باو گفتم :

– رفیق آیاتومتوجه نشدی‌که تمام‌شاگردان درمقابل پرسش‌های تو تنها دربارهٔ بالزاك صحبت کردند و تو همه را نمرهٔ اعلی‌دادی؟

استاد شانه هایش را بالا انداخته بالهجهٔ مخصوص بمن جواب داد :

– چطور امکان دارد !!! می دانی من بتو چه میگویم ؟

– من‌در همین تازگی ها در بارهٔ یك نامهٔ خیلی معروف بالزاك مطالعات و تحقیقات نموده ام . درین نامه نویسنده نابغه‌میگوید: ریشه ومنبع دانائی یك سوام را دانائی شخص در مورد مو ضوعات خارج آن تشکیل‌میدهد که در وقت سوال دادن به شاگرد از روی معلومات اضافی آن معلوم می شود .

– بصورت عموم می توانم بتو بگویم که بالزاك .،.،،،

استاد خواست بااشارهٔ به‌بالزاك یکباردیگر این عنوان را برایمن از الف تا(ی) تشریح کند . امامن زیاده برآن آرزو نداشتم سخنان اورا بشنوم .

زیرا بخاطرم آمد که استاد چند روز قبل رساله دکتورای خود را در مورد بالزك و بالزاك شناسی دفاع نموده‌بودو لذا فقط ضعف اورا شاگردان یافته بودند وازین سبب بود بودکه هرشاگرد خودرا درگذشتاندن امتحان قوی احساس می کردند .



بدون شرح

دوستم داری یانی

دو نا مرد جوان با هم صحبت میکر دند ضمن صحبت دختر رو کرده به پسر وگفت :

– نمیدانم دوستم داری یانه؟

عزیزم به اندازه‌ی ترا دوست دارم که دیوانه توهستم، دیوانه ...

برای اینکه این دیوانگی را ثابت کنم حاضرم درزودترین فرصت با تو ازدواج کنم .

اولی: من برای اینکه‌کیسه ام کهنه‌نشود درحمام ازآن استفادنمیکنم.

دومی: من هم برای اینکه شیشه های عینکم سائیده نشود، بدون عینك مطالعه میکنم.



زن دلسوز !!

رمزشوهرداری

مشارکت درهرچیز، خواه آن‌چیز تکه ای‌نان باشد خوا ایده و فکر، مردم رابیشتر بیکدیگر نزدیک می سازد .

یکی از اساسی ترین طریقه های روابط زناشو هری، شر کت‌درعلایق و دلبستگی ها وتفریحا تیست که مورد عشق ومحبت هردو طرف باشد .

طور دایم بکار اشتغال ور زیدن وتفریح نکردن روش عا قلانه ای نیست وزندگی زنا شو یی را به جمود وخمود می کشاند .

زنی که میداند درسر گر می هاو مشغو لیات شوهر نیز باید سهمی داشته باشد، ما نندیک مصا حب ورفیق صمیمی به محبو بیت خودمی افزاید .

بسیاری از زنان رامی شناسم که دایم غمین و افسرده اند و شکا یت دارند از ینکه چرا شو هر شا ن تعطیلات هفته واو قات بیکاری رابه کار می گذرانند .

زنانی که در تفر یحات او قات بیکاری و فرا غت شو هر خودشریک وسهیم می شوند، به ندرت ممکن است از محبت های مخصو ص وی محروم گردند .

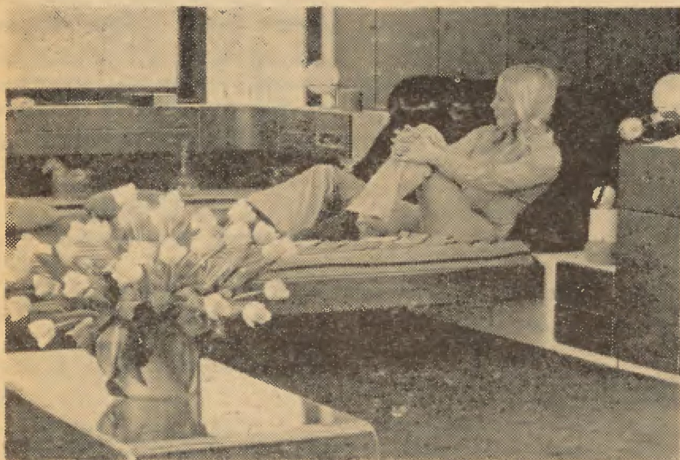
آیا شو هر تان در مواقعی که برای تفریح خارج ازمنزل می‌رود ، شمارا در خانه تنها میگذارد ؟شاید او شخص خود خواه وغیر قابل اصلاحی است ویا شاید شماز حمت آنرا بخود نداده ایدکه خانه‌وکاشانه راچنان مطلوب طبعش سازید که موجبات تفر یح اودر خانه فرا هم باشد .

خانمی در ابتدای زندگی‌زناشویی ازاینکه میدید شو هرش چو ن گذشته او قات بیکاری را با دوستان دوران تجرد می گذرا ند بسیارناراحت بود،درحالیکه‌وی‌مانند هرزنی علاقمند ، آرزو دا شت شو هرش پس از فراغت از کار، سا عات‌بیشتری‌رادر کنارا‌وبگذراند امابه این همه ناله و شیون سرنداد تهمت نزد، عیب جویی نکردو در خانه ما در ش پناه نبرد، وی در عوض برای‌اینکه بداند شو هر ش

بقیه در صفحه ۵۶



سعادت درحسن تفاهم است



برخی اززنان بواسطه انس‌والفتی که‌با فراد خانواده یا آشنا یان خود دارند ، حاضرنیستند از آن محلی که سکونت دارند به جای دیگری انتقال یابند .

البته برای خانواده ای که‌درمحلی مسکن وماوا گرفته ومستقر شده مشکل است که ناگهانی به محل جدیدی نقل مکان نماید واین ا مر نیاز مند شهامت وتهور است .

ولی پایه های ازدواج باید چنان مستحکم باشد که این نقل‌وانتقال هابه طبیب خاطر پذیر فته شود .

زندگی سعادت آمیز و خوش خانوادگی رابا گرد آوری اشیاء واستقرار دریك‌محل مخصو ص‌نمی توان تامین کرد. سعادت ونیکبختی رابا ید بوسیله ایجاد حسن تفا هم کامل میان خودو شوهر واطرا فیان بدست آوردونیروی مقابله‌باموفقیت های خطیر وبحرا نهای ناگهانی را باصبرو شکیبایی تحصیل کرد.

اگر شما نیز با مساله انتقال به نقطه جدیدی مواجه شدید وناگزیر ازترك لانه وآشیانه مورد علا قه دوری از فامیل واطرا فیان گشتید، این پیشنهادات رابخاطر بسپارید.

انتظار نداشته باشید محیط جدید مانند محیط قبلی با شد . محل ومو قعیت های کسب وکار نیزمانند افراد و شخصیت های شان گونا گون است ونمی توان انتظا ر داشت همه آن یکسان باشند. از اینکه تصور می کنید حیثیت‌شوهر تان در شغل ومقام‌قبلی در نظرمردم بیشتر بوده وحالا کمتر شده غم واندوه بخود راه ندهید ، چه بسا اشتغال بکار جدید تر قیات بیشتری رادر آتیه برای او فراهم آورد.

اجازه ندهید کمبود یا عدم وسا یل راحت و تسهیلات گذشته در محل جدیدشمارا افسرده ودلسرد کند :

باحد اکثر استفاده از وسایل موجوده استقا مت خود را در برابر شداید ز ندگی آزمایش‌کنید.توفیق دراین امر ممکن است شما را بنحو مطلو بی بحیرت بیندازد .

قبل از آنکه قضاوت نهایی‌بکنید، اطراف و جوانب کار و شرا یط محیط جدید را باصبر و حو صله بیاز مائید .

برای بدست آوردن دو ستان مناسب در محیط جدید قدری بیش از دیگران پیشتر قدم گذ ارید.در اجتما عات گونا گون ومفیدی که تشکیل می شود حضور یابید و کار های مناسبی را بپذ یرید. و ضع خودرا باعناصر و عوا مل با ارزش محیط جدید منطبق سازید. بجای

بقیه در صفحه ۵۷



از جهان مود



نقش خنده در صحت و زیبایی

خانم هلن میگوید : اگر مصایب را پرستاری کنید رشد و نمومیکند باید بر ضد اندیشه هایی که اسباب پریشانی و اندوه رافراهم میکند ،جنگید . زیرا اند یشه های اندوه آور مثل اندیشه های جنایت انگیز ، آزاد دهنده است ، شخصی می تواند بوسیله ، جوان نگاهداشتن نیرو های معنوی‌جسم خود راهم جوان نگاه دارد. افکار اندوه آور مفز زندگی را می خورد.

بعضی ها پیشس بینی های بی جا می کنند وبدینوسیله برای‌خود اندوه می تراشند و در آتشس آن می سوزند .

یك عده هستند که در کلیه فصول ازبدی‌هوا شکایت می‌کنند.

در تابستان از گرمامی نالند ، در زمستان از سر ما و در خزان و بهار از باد و باران هیچ فصلی برای ایشان لذت بخشس نیست .

و یك عده دیگر رنجهای را که خو را در عرض عمر کشیده اند و انکار یا رسں آوری را که دارند در هر مجلس باز می گویند ودل مجروح دیگران را مجروحتر می گردانند .

بدینسان در حق دیگران‌بدی‌می کنند .خوبست‌این‌گروه‌همواره‌اندرز گوته را در نظر داشته باشند که میگوید :

«غصه و گرفتاری های خود را برای خود تان‌نگاهدارید و زندگی دیگران را تیره نگردانید » .

شادی حقیقی با موسیقی‌سرور آور آمیخته است .

یك موسیقی که سراسر وجودرا برقص و طرب در می آورد :

یك آهنگ معنوی که آدمی را از مصایب‌این‌جهان غافل میگرداند.

دانشمندی گفته :«خنده همان خاصیت را در خنده‌رو می بخشد که خورشید در گیاه می بخشد» .

کسی می تواند خوشحال باشد که بداند چگونه از آنچه دارد لذت ببرد . خواستن چیزهایی که‌بدست نمی آیند و معلوم نیست بدست آیند ، مولد درد و اندوه است .

باید دم را غنیمت شمرد و از آنچه در دست است استفاده کرد وبکار خود مشغول بود .

کسیکه در انتظار آنست که فردا گنجی بدست آورد و بیک خوشبختی غیر مترقبه نایل گردد خیال خام در سرمی‌پروراندو سرا انجام پشیمان می شود . زیرا نقد را از دست داده و به نسیه‌دست دراز کره . پیداست چنین‌شخصی هر گز خوشں نتواند بود .

خردمندی گوید :« نه فقط باید مزارع دماغ را حاصلخیز گردانیم بلکه باید تفریگاههای‌آنرا هم آباد کنیم »

همین شان دیگری میگوید :«هر کس‌باید برخ از روز را با خنده رویان بگذارند » !

زن‌ازهرنگاه

زن فرشته ایست که درکودکی پرستار ما ، در جوانی همراز ما و در پیری تسلیت ده ماست .

(آری نسن)

• • •

زن کودکی است که با اند ك تبسم خندان و کمترین بی مهر ی گریان می شود .

(؟)

زن مخزن اسرار خلقت است .
زن زینت مرد است .

(کارل کوتزکو)

• • •

زن دارای قلبی است پر از اسرار که هیچ زبان قادر به شرح آن نیست .

(مستوری)

روان شنا سی برای جوانان

عمل مغز در توجه

عمل مغز در توجه چیست ؟آیادر توجه دخالت مستقیم دارد ؟پدیده ها دلات میکنند بر اینکه مغز در موارد ی سبب وعلت تو جه است

یکی از این پدیده ها نوسان ادراك است .نو سان ادراك وقتی اتفا ق می افتند که چند لحظه ای محرکی را بیك صورت وچند لحظه بعد به صورت دیگر درك میکنیم یا اصلا درك نمی کنیم .

مثلا وقتی به ستار گان ضعیف می نگریم لحظهٔای دیده نمیشو ند. روا نشا سان حدس‌می‌زنند که این نوسان ادراك به نو سا نی‌در مغز مربوطه میشود .همچنین است‌وقتی ۱۲۱ را گاه بیك صورت وگاه به صورت دیگر می بینیم .

موارد دیگری که حدس می‌زنند توجه یا عدم توجه مستقیما درضبط مغز است موارد یست که با خواب مصنوعی ، اشخاص را از بعضی حواس خود غافل میکنند ودرنتیجه مثلا می توانند دندان او را بکشند یا عمل جراحی روی او انجام دهند بدون اینکه دردی حس کند -یعنی به درد توجه کند .

برای اثبات دخالت مستقیم مغز آزما یشهای مختلف بعمل آمده است .(مثلا ٦و٨) ولی نتیجهٔ این آزما یشها مورد انتقاد واقع شده است «۷» به صور تی که هنوز این مسله که آیا ساز گاری مستقیما‌از طرف مغز انجام میگیرد یا ساز ش موضعی وبیرا مونی است هنوزمورد بحث واختلاف است .



درددل جوانان

گذشته من بیادم نیست ولی ا ز روز یکه خود را شنا خته ام تاامروز زندگی من سراسر رنج و بد بختی بوده است . شاید بعضی هابدبختی را طور دیگر تعبیر کنند ولی من صاف وپوست کنده میگو یم در زندگی خو شبخت نبوده ونیستم . و این بد بختی و عقارت رنجم میدهد نمیدانم کدا میك رازود تر بشما بگویم از اینکه تعلیم خود را ناقص گذاشته ام یا تحقیر همسالان وحتی خواهرا نم.

به هر حال یگانه عاملی که باعث بدبختی ورنج من است صورت نا ز یبای من است وبس .

بلی من دختری هستم ۲۱ سا له که تعلیم خود را نا تمام گذاشته و خود را در خانه محبوس نمودم زیرا هر روز که مکتب می رفتم غیر از تحقیر ، چیزی ازاطرافیانم نمیدیدم.

واین باعث میشدکه از اطرافیانم عقده بگیرم و. یگانه عا مل آن هم صورتم است .

-بلی بر علاوه ایکه مقبول نیستم صورت نسبتا زشت هم دارم واین باعث میشودکه اطرافیانم مرامسخره کنندو تحقیرم نمایند حتی افر اد خانواده من که نزد یکترین کسا نم بشمار می روند این عیب ونقص را همیشه به رخ من کشیده وتحقیرم می نمایند .

من چکنم که خداوند مرا خوشگل نیافر ید، آیا این گناه من است که صورت زیبا ندارم ؟وآیا لازم است که همه مرا بدیده حقارت‌نگاه‌کنند؟ از شما می پرسم که آیا مستلز م این همه تحقیر هستم ؟

بحر حال از شما میخوا هم که این نامه مرا نشر نمائید تا شایدبا نشر این نامه خود راتا اندازهٔ تسلی دهم.

نامه های رسیده

پیغله ذکیه از لیسه عایشه‌درانی. نامه شماکه‌برای‌مجله فرستاده‌بودید رسید امیداو ریم که احسا س شما را همه همسا لان شما داشته باشند به امید مو فقیت شما .

* * *

بنا غلی عبدا لکریم .
شعر شما که جوانی نام د اشت هر چیز بود غیر از شعر امیداست در آینده اشعار بهتری بگو ئید. به امید مو فقیت شما .

* * *

بنا غلی محمد فاروق از ولایت ننگر هار .
نامه شما که عنوانی مجله تحریر یافته . به‌ما رسید از همکاری تان‌تشکر.

بنا غلی صلاح الدین از لیسه صنایع کابل .
نامه شما به اداره مجله ر سید واقعا نظر یات شما در قسمت بهبودی مجله دلچسب ومفید بوداز حسن نظر شما که در قسمت مجله دارید تشکر میکنیم.
به امید همکاری های بیشترشما.

* * *

پیغله عالمه از ولایت کندز .
واقعاً شما خوب موضو عی را برای مجله انتخاب نموده بودید اما نه برای مجله ژوندون بهتر است‌که آنرا برای مجله دیگر که ازین قبیل مضا مین را چاپ میکند بفر ستید .



اختراعات و تازه آوری ها در دنیای طب

هم زمان باپیشر فت علوم دیگر علم طب نیز به نو به خود پیشر فت قابل ملا حظه نموده است واین پیشرفت مرهون زحمات دانشمندان علم طب بوده است والبته درپهلوی این دانشمند ان مختر عین ومکتشفین وجود دارند که دانش وعلم راتکمیل نموده اند .کشفیات تازه در دنیا ی

طبابت این امیدواری ها را بوجود آورده که خطر نا کترین موض بزود ترین وقت تشخیص شده و در کار دو کتور ومعا لجه آن تسهیلا تی فرا هم گردد .

مثلا ماشین جدید که در بعضی از ممالك اروپا یی مخصو صا د ر قسمت طبا بت جدیداً بکار میرود واقعاً راه جدیدی رابه طبابت امروزی باز نموده است .

این ماشین که ظاهرا شکل تلو یزیون را دارد وتوسط یك نفر



اداره میگردد میتواند بدون اینکه ساعتها وقت دوکتور رابگیرد با گرفتن چند سوال از مریض می تواند بزود ترین فرصت نوع بیماری مریض را تشخیص بدهد البته با فشردن چند تکمه از این ماشین در صفحه که شکل تلو یزیون را دارد. دو کتور موظف با سوال نمودن چند از مریض وگرفتن پاسخ از مریض بدون اینکه اشتباهی در تشخیص مرض بوجود آید بدون اتلاف وقت مریض تداوی میشود .نا گفته نباید گذاشت که این ماشین به ظاهر ساده تقریباً شکل کامپیوتررا دارد ودر تشخیص ومحا سبه آن هیچگاه سکتگی واشتبا هی رخ نمید هد. و سرعت عمل این ماشین یکی دیگر از صفات آن بشمار میرود .

بنا غلی محمد نادر از لیسه استقلال .

مضمون انتخا بی شما دلچسپ وخوا ندنی است درشماره آینده نشر میشود اطمینان داشته باشید.

* * *

بنا غلی احمد فرید

نامه شماکه عنوانی مجله ژوندون تحریر یافته بود به ما رسید .امید- واریم که رضایت همه خوانندگان ار جمند را حاصل کرده بتوا نیم به امید همکار ی‌های بیشتر شما .

* * *

بنا غلی محمد زبیر .

نامه پر از شفقت ومهر بانی شما به اداره مجله رسید از حسن نظر شما تشکر .

جوانان و نظم و ترتیب در زندگی

نظم و تر تیب درهمه امور زندگی برای انسان لازمی و جزء وظایف او محسوب میگردد ، مخصو صا که این نظم وترتیب باسلیقه خا صی توام باشد .

در عکس شما یك دختر جوا ن را می‌بینیدکه ازین ذوق و سلیقه برخور دار است . او مانند صدها وهزاران جوان دیگر میخواهد که درزندگی خو یش نظم و تر تیب دهد. وازین رو یگانه اطاق که برای اوتخصیص داده شده است که البته بالوازم ضرو ری ز ندگی از قبیل



الماری لباس ، تخت خواب، میز مطالعه وغیره مجهز میباشد و لی جالب اینست که دختر جوان باکار های خویش توانسته است ازیکطرف ازسر گر دانی خودرا نجات دهد واز جانب دیگر توا نسته است که ا ز خود ذوق وسلیقه نشان دهد مثلا ازکار های جالب او یکی ساختن جا برای بوت‌ها درپله یکی ازالماری لباس است که موید ذوق وسلیقه این دختر محسوب میگردد .

شاگردان ممتاز



نام : هما رؤفی

صنف : نهم لیسه عا یشه درانی .

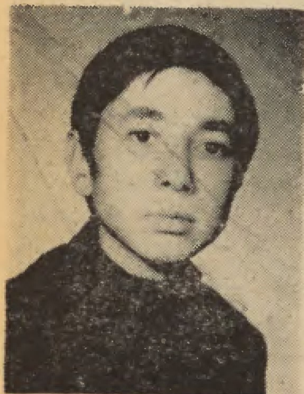
درجه : اول نمبر .

سن : ۱۶ ساله .

علاقمند : مطا لعه

آرزو :میخوا هم در آینده معلم شو م.

* * *



نام : غلام سخی .

صنف : نهم لیسه حبیبیه .

سن : ۱۶ ساله .

درجه : اول نمبر .

علا قمند : مضا مین ساینس.

آرزو :میخوا هم در آینده انجنیر شوم .

مردی با نقاب بقه

الك جواب داد:(من میخواهم لست تمام کرایه نشین های این عمارت راببینم.)

دربان شروع کرد به بردن اسمای یك یك ازکرایه نشین ها با شغل ومحل ماموریت شان. الك پرسید: (این اپارتمانهاوس از چه کسی هست؟)

دربان پاسخ داد:(عمارت مربوط به‌شرکت ماتیلند می باشد. حال آقای ماتیلند عمارت پرنس کاکس راکه در چهار راه برو کلی واقعیست خریده و...)

الك حرف دربان راقطع کرد:- لطفا سر گذشت خانوادگی او را بمن بازنگویید هر چه از شما می پرسم. جواب دهید، مادموازل بسانو در کدام ساعت به اپارتمان برگشته است؟)

-(اوتمام شب را در منزل بوده وقطعا بیرون نرفته است بصورت دقیق ازساعت ۱۱روز عمارت را ترك نکرده است.)

-(کسی نزد اوبود؟)

دربان متردد ماند و قدری فکر کرده جواب داد:(آقای ماتیلند شخصا باماد موازل بسانو آمده امازودبر گشت.

الك در حالیکه خیره به‌چشمهای دربان میدید پرسید: غیر از ماتیلند کسی دگر اینجا بود؟).

-(نه غیر ازآقای ما تیلند کسی بدیدن ماد موازل بسانو نیامده است.)

-(یك کلید آپارتمان مادموازل راکه باخود دارید بمن بدهید.)

دربان متردد ماند و سپس التماس کرد:(بااین کار شغلم را از دست میدهم. شماچرا پشت دروازه اودق الباب نمیکنید؟)

الك اظهار نظر کرد: (اوه بلی اگر من کسی را هنگام گرفتاری متوجه موضوع بسازم عیبی ندارد ویامثلا اگر جنایتکاری را بخواهم باز داشت کنم ،نخست روی شانه اش رابه انگشت زده، حکم بازداشتش رابه او ابلاغ کنم روز شام

تااینجای داستان :

گنتر مامورلایق پولیس به تعقیب سازمان بقه‌ها زندگی اش رااز کف داد. الك معاون کمیسر پولیس به‌تشویق دیك گاردون به تعقیب ماتیلند پیرکه مرد مرموزی است میپردازد. رای بنت جوان که نزد ماتیلند کار میکند، به‌اثر تشویق لولا بسانو اپارتمان لوکس به‌کرایه گرفته می خواهد به‌خدمت خودنزد ماتیلند پیرخاتمه دهد وتلاش خواهرش برای ادامه کار او نزد ماتیلند به کدام نتیجه نمی رسد واو را ترك میکند. دیك ازطرف وزارت خارجه انگلیس مامور حفاظت یك سند میشود. اما اسناد از سیف منزل لارد فار میلی بطرز اسرار آمیزی به سرقت میرود

نخواهد شد اما بهر حال کلید راهم میخواهم ازنزد تان بگیرم.)

الك هیچ‌تر دیدی نداشت که لولا دروازه منزلش را از داخل قفل کرده بود و این حدس درست ازآب درآمد. اوزنگ دروازه را به صدا درآورد ومدتی طول کشید تا اینکه لولا در لباس خواب ظاهر شد.

لولاپرسید :(آقای انسپکتر آمدن شمابه چه‌منظور است ؟ او حتی کوچکترین تعجبی هم از خود نشان نداد.

-(صرف یك ملاقات عادی اجازه میدهید وارد شوم؟)

لولا دروازه را باز تر کرده به الك وگاردون اجازه ورود داد . یك خفیه پولیسی دگر هم به تعقیب آنها وارد اتاق شد .

لولا اظهار داشت نمن‌فردارئیس پولیس را ملاقات میکنم واگراو بمن قناعت کامل ندهد، من جریان امشب را درتمام جراید و روزنامه هابه‌نشرخواهم سپرد. هیچ قابل سمع نیست که در نیمه شب وارد منزل یك‌دختر تنها شد که بیکس بدون اتکاء باشد ...)

-(اگر چنان موقعی بر سد که یك‌دختربی پناه وبی کس بدون اتکا باشد بدون شك در یك‌شب خواهد بود لولا من میخواهم یك نگاه در منزل کوچك و مقبول تو بیندازم بما اطلاع رسیده که در منزل شما سرقت شده است بسیار امکان دارد در همین لحظه مردسیاه پوست پشت بستر خواب شما پنهان شده باشد. این مفکوره که به او خصلت غیر قانونی قایل شویم باروحیه یك شوالیه مطابقت نمی کرد.

آقای ویلیم شما اتاق خواب راجستجو کنید. من به شالون می روم وهم به اتاق خواب سر می زنم.)

لولا باخشونت اعتراض کرد : (اگرشما کمترین حس مسوولیت ووجدان داشته باشید به اتاق خواب من داخل نمی شوید .

الك اعتراف کرد: (متاسفانه من ازصفاتی که گفتی بی بهره هستم .حتی کمترین جرقه از اخلاق در من سراغ نمی شود . گذشته ازین لولا، من از کدام خانواده بزرگ منسوب نیستم من یکی از جمله ۱۰ فرزند پدر م میباشم واگر چیزی وجود دارد که من اجازه دیدن آنرا نداشته باشم. درآنصورت محض بگویید :(چشمها را ببندید من به یقین همین کار را خواهم کرد و از شما اطاعت میکنم .)

هیچ چیزی که اشتباه برانگیزد درمنزل لولا بچشم نخورد ازاتاق خواب یك‌راه به تشناب باز میشد وکلکین تشناب باز بود . الك چراغ دستی را روشن کرده به کمك آن دیوار بیرون را روشن ساخت و دیدکه یك شی شیشه یی کوچك بدیوار نصب بود.

الك زیر لب غرش کرد : (مثل یك‌ایزولاتور معلوم میشود)سپس به‌اتاق خواب بر گشته در پی یافتن محل فرستنده رادیویی بر آمد او پله دروازه یك آلماری راکه از چوب‌شیشم بود باز کرده دید که بین‌آن پر ازلباس های رنگه بود، الك دستش را در میان لباس ها داخل کرد آلماری ازنوع بسیار قشنگترین آن بود. که‌الك‌تاآنروز دیده‌بود تخته داخل آلماری گرم بود.

لولا بادستهای بسته آنجا ایستاده الك رامیدید وتبسم‌استهزا آمیزی به‌لبهاش پیدا بود. الك دروازه الماری را دوباره بست و انگشتهای حساسش بر سطح پله دروازه بدنبال یك دکمه بجستجو پرداخت.

مدتی را دربر گرفت تا اودکمه ایراکه بدنبالش میگشت پیدا نمود سرانجام یك توته چوب را پیداکرد که‌زیر فشار انگشتش فرو رفت وقسمت پیشروی آلماری باصدای مخصوص فرود آمد.

الك صدازد:(آخ ،یك تخت خواب‌که درعین حال آلماری‌لباس هم‌میباشد . این‌یك اختراع بسیار عالی است !)اماآن قسمت آلماری یك‌تخت خواب نبود و الك هم درنظرش راه خطا رفته بود بروی یك‌تخته چندین عدد گروپ و



ترانسفر مر هادر کنار هم نصب
شده وآن تخت جز دستگاه‌فرستنده
چیزی‌د گری نبود.
الك‌پرسید :(ماد مواز ل لو لا!
شماحتما برای داشتن همچو یک
دستگاه اجازه نا مه دارید ؟)امادر
حقیقت‌اوعین چیز را حدس نمیز د
که‌حصول لا یسنس برای دا شتن
یك همچو در انگلستان به زحمت
صادر میشو د.
امالولا به طرف میز تحریر ر فته
سندی راآورده به او نشان داد.الك
متن لایسنس را چندین بار خوانده
سرش رابه عنوان تایید شور داده
محترمانه گفت :
ـ(شمایك آدم بسیار پر کار ی
هستید. وحالا میخوا هم جوا زی
رابمن‌نشان دهید که بقه نمبر یک
برای شما اعطا کرده است.)
ـ(ومن میخوا هم از زبان شما
بشنوم که مردم را درنیمه های شب
ازخواب میکشید تاجواز نا مه ها ی
شانرا تفتیش کنید ؟)
الك به اختصار گفت :(شما
امشب ازین دستگاه به‌نفع بقه ها
کار گرفته اید. وشاید آ نقد ر
شایستگی داشته باشید که به
کلونل گاردون تو ضیح بفر مایید
که‌چرا دستگاه مخابره رادر خد مت
بقه‌ها قرار داده اید ؟
لو لا برای نخستین بار به دیك
مراجعه کرد : «من ازین دستگاه‌چند
هفته میشود که‌استفا ده نکرده ام.
اما خواهر یکی از دوستان من‌امروز
شام از من خوا هش کرد اجازه‌دهم
او ازآن استفاده کند. ویك ساعت
پیش ازینجا رفت ».
گار دون سوال‌کرد : «منظورشما
ماد موازل بنت است ؟» لـو لا با
تعجب به‌قیافه گار دون خیره شده
میخواست نتیجهٔ حـر فهـایش را
در صور ت‌او بخوا ند :
ـ «شما ازکجا میدانید؟»
الك خندهٔ دو ستانه بصورت لولا
زد «لو لای عزیز ، حالا تو بخودت
خیانت کردی ومر تکب اشتباه اول
شدی درست در لحظه ایکه به‌زبان
بقه‌شروع به حرف زدن نـمودی و
پیام بقه را مخبره‌میکردی،مادموازل
بنت پهلوی من ایستا ده بود. لو لا
مشت ترا باز کردیم حـال بهترین
کاری که میتوانی کرد اینست که
بنشینی وتمام حقایق را بما بگویی
ما دیروز شام نمبر ۷ را هم گرفتار
کردیم واز همه جر یان واقف‌شدیم
فردا صبح به دستهای بقه دستبند
میزنیم ومن آمده ام تا بتو آ خرین
شانس را بدهم . من همیشه در خفا
نسبت بتو علاقمند بوده ام. تو یك
چیزی داری که همیشه مـرا بـیاد
دختری می اندازدکه یك وقتی جنون
آسا دوستش میدا شتـ م.»
لولا اظهار داشت : «الك ، حال
یك مو ضوع‌را بشما فاش میکنم .
شما هیچ کس را گر فتار نکرده اید
وشما هیچگاه نخوا هید توانست
کسی را گر فتار کنیـد. شما آن
طعمه پای لچخود بالدر را در سلول
هاگن جا دادید تا ازین راه فـتحی
نصیب تان بشود. اما شما هر گز
به‌رازی دست نخواهید یافت. حق
دارید حر فهای مرا باور نکنید .
ولی جریان‌همینگونه است که‌گفتم.»
اگر هر وقتی دگر میبود گاردون
بدون شك با انبساط خاطر به قیافه
الك میدید تا تاثیر چنین حر فهارا
در صورتش بخوا ند، زیرا خفیـه
پو لیس مجرب‌ازشنیدن کلمات‌لو لا
خودرا سخت تحقیرشده و بیچا ره
می پنداشت وزنخش روی سینه‌اش
افتاد. او با بیچا رگی از پشـت
شیشه های عینکش خیره به طرف
لولا نگریست .

لو لا به صحبتش ادامه داد:هاگن
به‌هیچ چیزی اعتراف نخوا هد کرد.
زیرا دست بقه بازویش را خواهد
فشرد، همانگـونه که سراغ میلـز
را گرفت. به‌سروقت لیتنوف‌رسید.
وحتی اگر بقه اراده کند، خدمـت
شما هم به آسانی می رسد. البته
این مر بوط به تصمیم اوست. حال
شما میتوانیدمرامحبو س کنید. اگر
خواسته باشید میتوانید مـرا بـه
زندان بیندازید . زیرا به کـمـك
دیکتافون همه‌چیز های راکه به‌رای
بنت گفته ام شنیده اید. چرا مرابه
زندان نمی اندازید ونمی خوا هید
علیه من اقامه دعوا کنید ؟الك کـه
جرأت حرف زدن از وی سلب شده
بود، خوب میدا نست که علیه لولا
بسانو هیچ اثباتی نداشت وهیـچ
دلیلی‌که بتواند مسئولیت ویراثابت
کند در اختیار الك نبود ، ولـو لا
میفهمید که او اینرا میدا ند.
گار دون اظهار کرد: لو لا تصور
میکنید به همین سا دگی از چنگ
من بیرون می روید ؟ لو لا نگـاه
خشم آلودی به اوافگنده گفت :

(بقیه درصفحه ٦١)



بقلم : شیرمندوك

هزارویک گپ

لاله کو در جلال آباد

قبل برین در صفحه هزارو یك گپ‌خودم‌مطالبی می نوشتم و همکارانی نبودکه درین صفحه سهم بگیرند . اما درین اواخرنویسندگانی کمر همکاری بسته ودرین صفحه به قلمفر سایی آغازکرده اندوحتی بعضاًمخلص‌شرمندوك را درین صفحه راه نمیدهند چنانچه در هفته گذشته مضمونی زیر عنوان مزاحمت‌نشر شد که متاسفانه در حروف چینی بعلت هوشمپرکی رفقا اسم نویسنده اصلی آن‌ازچاپ باز ماند ، با طلب پوزش از نویسنده محترم آن متذکر میشوم که مضمون مذکوررا محترمه عالیه ایوب نوشته بودند . اینك بازهم قصه لاله‌کو در جلال آباد را که‌ښاغلی‌احمد غوث زلمی نوشته در برابر شما قرار داده خودم رخصت میشوم . چه کنم چاره‌ندارم .

روز اول عید اضحی رفتم منزل لاله کو تاعید سعید رابرایش تبریك گفته ولحظه‌یی باهم بنشینم وگپ بزنیم اما متاسفا نه در خانه تشریف نداشتند وهمراه بافامیل شان چندی قبل به‌جلال آباد رفته بودند .

دوباره خانه آمدم ونان چاشت راخورده وبعد از ظهر همراه باچندتن ازرفقا ازخانه‌به عزم جلال آبادحرکت کردیم.

در ایستگاه موترهای جلال آباد جای‌سوزن انداختن نبود، تعداد موترها هم کم‌وهم‌کرایه موتر رامالکین بدل خودمیگرفتند.

یك نفر بافامیل خودآمده و کرایه موترها راپرسان نمود، یکی برایش گفت: «والله‌آغه بیادر قیمت ها خو بسیار بلنداس، تویوتا هفتاد افغانی .والگاه یکصدو بیست افغانی وسرویس پنجاه افغانی .

مردباشنیدن این کلمات خواست ازرفتن به‌جلال آباد منصرف شود اما خانمش با آواز بلند بالای‌مرد دادزد : «خداکند که قیمت‌هایش ازین هم کرده دو چند باشدمه‌خو میرم، «کوکو داد »بره‌ومه‌نرم .. ؟ هیچ نمیشه باید حتماً بریم ».

مردچون دید زنش سخت محکم است تا جلال آباد روند وشرط هم چشمی را بجا کنند به‌یکی اموتر هاسوارشدند.

ماهم به‌یکی ازموتر هانشسته حرکت کردیم، وقتیکه به‌جلال آباد رسیدیم یکسر رفته سراغ لاله‌کو را گرفته به‌منزل شا ن رفتیم . اثنائیکه به‌خانه شان رسیدیم‌ننی گلو آمده همراه ماعید مبارکی کرد. پرسیدم «لاله کو کجاست ؟» گفت «همراه گلو جان رفته بازار تاسو دا بیاره ، نام خدا ایقه میهمانها آمده که‌دل ماره ازخانه سیاه‌کد ن، خودماازیکطرف مسافر وازطرف دیگر مهما نها جوقه جوقه می‌آیند ازخانه گرفتن درجلال‌آباد بکلی پشیمان شدیم » گفتم : مامیرو یم‌به‌ شهر وباز صبح بخیر پیش لاله‌کو می آیم خانم لاله‌کو شله‌شد که‌شب بیایید اما در جوابش گفتم شما ازجفات همینقدرمیهمانها برآئید بسیاراست خداحافظ .

مابه‌شهر آمده ودریکی از سرای هااطاقی پیدا نمودیم اما اینرا باید بگویم که بعداز بسیار تپ وتلاش توانستم اتاق مترو کی پیدا نماییم .لباس های خودرا گذاشته به سیر‌شهر برآمدیم .

درشهر بیروبار عجیبی بود، پسران ، دختران ،خورد سالان ،بزر گسالان‌وخوارکوکو هادرشهر بدون هدف معین پائین و بالا میرفتند.

یکعده پسران جوان وشیك پوش که تعدادشان به‌ده دوازده نفر میرسید بد هن خود بازیچه‌ی را گر فته بودند وبیك صدا آواز خوش تراش بازیچه را بیرون‌می‌آوردند ویك تعداد دیگر تفنگچه گك های ترق‌ترقی راگرفته و صدا آنرا می کشید ند که‌هرکس از نزدیکشان میگذشت گوش های خودرا محکم میگرفتند وبه‌حال این عده جوانان افسوس میخوردند اما آنها مغرورانه میخندیدند یکعده ازجوانان دیگر ماکه بایك پطلون و جاکت ملبس بود ند خودرا بدور پتویی پیچانیده ومنظره عجیبی به شهر جلال آباد افزوده بودند وبهر طر فی که میر فتند هیاهو کرده خنده های قاه‌قاه را سر میدادند ..

چون گرسنه بودیم کمی چپلی کباب‌خریده وهمراه پرخچه های چو بیکه در بین آ ن موجود بود به‌کمال میل نوش جان نمودیم بعداز نان خور دن به‌اتاق خود آمده چو ن خیلی خسته بودیم همه بخواب رفتندبه جز من‌زیرا یکی از رفقا خر میزد ودیگری‌سر فه مینمود و آن یکی دیگری بخواب آرام رفته بود وبکان وقت در خواب چیغ‌های‌وحشتناکی میکشد که‌دل انسان میبی‌آمد . لحظه ایکه خوابم میبرد خرخر رفیقم از خواب بیدارم مینمود رفیقم را از خوا ب بیدار نمو ده میگفتم : «به‌پهلو بخواب که‌خر میز نی امابازهم خر میزد ،دیگری پی در پی‌سرفه مینمود آن یکی گاه گاهی چیغی میکشد که دربین من سوخته بودم ، بهر صور ت‌صبح شد وقتیکه به‌خانه لاله کو رسید یم لا له آمده وهمراه یك‌یك مابغل کشی نموده عید مبارکی کرد لاله کو مارا بدرون منزل شان دعوت نمود، درحالیکه میهمانهای زیادی‌موجود بود رفتیم ونشستیم وقت ظهر میخوا ستیم بیرون‌شویم امالاله‌کو ممانعت نمود و گفت‌باید نان چاشت را یکجا بادیگر میهمانها صرف نمایم».

همه‌منتظرنان بودیم که یکبار ننی گلو درحالیکه به‌آواز بلند می خندید به اتا ق داخل شده و لاله کو رامخاطب نموده‌گفت : «خبرداری لاله‌کو جان که چه‌شده ؟» لا له‌کو سرخود راتکان داده‌گفت :

«نی چه‌گپ شده ؟» گفت:«هیچ،وقتیکه میخواستم نان بکشم سر پوش دیگك برنج که‌اززغال وخاکستر پربود در مابین د یگك چپه شد واز طرف دگه دیگك قورمه که در پشت سرم در سراجاغك بود آنهم چپه شده وگوشتهایش پاش‌پاش شد .»

همه‌گفتیم فرق نمی کند هرچه که‌تیارباشد بیارید خانی خودماس .

بعداز نان خوردن ننی گلو آمده گفت: خاك شوم چیزی نخوردید ،خیالم بدلتا ن نشده‌بود، نام خدا ی اشتو کام که‌میاین و چرس کده هوش دسرم نمیمانن خاك دسرم عزت تان نشد.

لاله کو ننی گلو راگفت: «حالی چه دجانشان میزنی و کپ‌میتی شان بس دگه ظرفها راجمع‌کو .

همه ما بر خاسته به‌لاله کونیز گفتیم‌اگرپل بهسود میروین بفرمایند.

لاله کو گفت شما بیرون منتظر باشین مه‌میایم . در بیرون تقریبا بیست د قیقه منتظر لاله کو ماندیم اما از لاله‌کو خبری نشد فکر کردیم ننی گلو اورا اجازه‌نمید هد دیدیم سرو کله لاله‌کو پیدا شد وهمه روان شدیم .

درراه لاله کو قصه های زیادی نمود و ضمنا گفت : «خیال دارم که‌چند روز بعد دوباره بکابل برم زیرا در اینجه از دست میهمانها به‌تنگ آمدیم مااز کابل همراه‌خود چندان لیاف وکمپل کافی نیاوردیم نام خدا میهمانها هم پس درپس آمده میرن .

زمانیکه به‌پل بهسود رسیدیم . جو ش وخروش بینظیری بود ،مردم بهر طر فروان بودند ونزد اکثر خوردوکلان گدی پران‌دیده میشد که ازهرطرف بهوا بلند نموده بودند لاله کو را گفتیم (لاله کو برت گدی پرا ن بخرم قیل میکنن) گفت نی بچیم حال‌دوران ماتیرشده ریش سفید شدیم گفتم خداانکند لاله‌کو از صد گل تان نو نیم گل تان شگفته دلتانرا نیانازین لاله کو خنده‌کردو براه خود ادامه داد .

پیش رفتیم واز پل گذشتیم درآنطر ف پل عجیب منظره یی بود. یکتعداد بچه ها باچوب های دراز که‌سر چو ب را جنگل مانند ساخته بودند مسلح بودند و آماده به جنگ آورد ن کاغذ پران . اما وابحال دهقان بیچاره ییکه درآن نزدیکی گندم کشته بود زیراهمه بدون اعتنا درزمین های زراعتی‌پشت گدی پران هله‌تش زده میدویدند .

یك گدی پران آزادشد وتارآن به‌گوش لاله‌کو اصابت نمود بچه ها تار راکش‌نمودند نزدیك بود که تارشیشه گوش لاله‌کو را از بیخ ببرد اما زود متوجه شده وتاررا از گوش لاله‌کو دور نمودم .

بطرف دریا آمده خواستیم لحظه ایکه در کنار دریا بنشینیم در نزدیکی کنار در یا که‌رسیدیم لاله‌کو راگفتم: (دستتان رابد هید که‌کنار دریا مایل است‌مبا دا بلغزین‌درهمین اثنا دیدیم یك ژیگلو ویك ویك قندو لك جوره ازکنار دریا به‌طرف پائین میدوندلاله‌کو بالایشان صدانمود : «احتیاط ! که‌خطر ناك است» اماآنها نشنیدند ودخترك در پایین آمدن‌کنترول خودرا ازدست داده راسابدریا رفت وافتاد .

بچه هاییکه درآن نزدیکی بودند با لا ی دخترك مانند آنکه موش را ازآب بکشی تر شده‌بود چك‌چك کردند.

لا له کو به دخترك گفت «بی بی جان نه‌گفته بودم که احتیاط کنین‌دخترك‌درحالیکه گریه میکردهیچ نگفت‌ودست ژیگولو راگرفته از آنجا دور شد‌بعدآبه نظریه لاله کودوباره بطرف شهر آمدیم باز هم درشهر باهمان صحنه های‌قبلی مواجه شدیم لودسپیکرهای رستورانها که با یکد یگر مسابقه میدادند هیاهوی شهر را دوچندان ساخته بودند

درشهر از لاله‌کو اجازه خواستیم وبرایش گفتیم که شمابروید خانه زیرا مهمانا ن‌منتظر تان هستند ماشب رادر اتاق خود گذشتانده فرداکابل بخیر حرکت می کنیم اگر کدام امروخدمتی باشید بگو ید گفت : (زنده باشید اما باید شب را همرای من‌تیر کنید گفتیم نمیشود شما بروید باز انشاء الله در کابل باهم خواهیم دیدگفت آن انشاء الله همی مهمانا که رخصت شدن کابل میایم از لاله‌کو خداحافظی نموده به اتاق خودآمدیم .

فردا آنروز درین موتر رفقا تبصره می نمودند که‌چرا این میهمانهاهمینقدرفکر نمیکنند که‌کسانیکه در آنجا خانه دارندبرای این نرفتند که‌شب وروز از میهمانان‌ناخوانده پذیرایی نمایند بلکه برای سیر وهواخو ری رفته اند .دیگر راکبین مو تر نیز سخنا ن رفقای مارا تایید نمودند ادامه دارند خدااى میهمانارا انصاف بته که‌لاله‌کو مارا از جلال آباد رفتن بیزار ساخته اند.

ازمجله اسکالا

مترجم عبیدالله مفسر

حتی سنگها به تنفس احتیاج دارد

تمام چیزهای این جهان راه خودرا می پیمایند بدون آنکه اثریاآثاری از خود بجاگذارند • اماتنها ابداع وخلاقیت معنوی انسان است که میتواند اورا تانسل های متمادی زنده نگهدارد . در امتداد محیطو ماحولیکه انسان برای خودش اعمار نموده چیز های مهم وباارزشی رادرساحۀ کلتور وفرهنگ ازخود بجا گذا شته که از صدمه وگزند زمان درامان بوده است • آرت وهنر نسل های گذشته که درموزیم های ماذخیره گردیده ازهرنوع نفوذ وقدرت های منفی آکه درتمام اشکال خود فساد وپوسیدگی تولید میکند محفوظ ومامون نگهداشته اشده است • درآنجا تغییر وپوسیدگی آهسته ومتوقف گردیده، اماجلوگیری ودفع کامل آن میسر نمی باشد ا•

اثرات مهمی راکه قدرت وتوانایی روزافزون بشردرراه متنوع ساختن زندگی وارد نموده سبب شده که مردم عملیه تغییر اشکل راکه همه روزه درحال حرکت وجنبش بوده و تولیدات اجناس یاانرجی را بلند لوپایین می آورد فراموش کنند وباینصورت طرق جلوگیری وکنترول آنرا میسر ساخته نتوانند•

یك مادۀ سوخت موتری رابحرکت می‌آورد یاتولید حرارت میکند در حقیقت یك تغییر شیمیایی راانجام میدهد • تولید خود بخود این تغییر اشکل دربین آب وهوا پراگنده میگردد• که البته اثراتآن دفع شده نمیتواند•

درشهر های بزرگ صنعتی کثافت ودود اورگانزم انسانرا شدیدآ متاثر ساخته وموجب میشود که سنگ هاتکه وپارچه گردد •

کارهای آرت وهنرمثل دژها وکلیسا ها که درطی قرون متوالی محفوظ مانده چنین فکرمیشود که سنگهای آن ازچیز های کوچك ابدی ساخته شده اکنون بسوی تجزیه و متلاشی شدن نزدیك میشود• در احالیکه عمارات دیگر باوجودیکه ازعین مواردساخته شده‌اند اماچون درآنجا فابریکه وجود ندارد بنابی آن ازآسیب وزیان محفوظ مانده‌است •

کلیسای کولون بزرگترین ومهمترین کار معماری درجرمنی شناخته میشود • داستان این کلیسا ازسال ۱۲٤۸ شروع میگردد •

درهمین سال بودکه سنگ تهداب چنین یك عمارت وسیع وبزرگ گذاشته اشد ، اماکارهای آن بدون هیچگونه شك وتردید تانیمۀ دوم قرن ۱۹ خاتمه پیدا نکرد • کولون قبلایك شهر بزرگ درقرون وسطی شناخته میشد که یکتعداد قلب های انسانی برای پیشرفت داخلی وارتقای صنعتی آن می تپید • سلفردای اوکساید ،که توسط عملیه احتراق آزاد گردیده بود اثرات خودرا درهمان مرحله اول بالای سنگ های کلیسا باقی گذاشت • سنگ هاابتدا بااین پدیده عادت کردند امادر اخیر یك سنگی که توسط رومن هاتهیه ونصب شده بود کاملا فرسوده شد ه ودرطی قرن گذشته معاوضه گردید •

معهذا در جا های کمتر معروض به خطر این پدیده شرایط بهتر، موجوداست آکه بامقایسه باسنگ های ریگی وسنگهای آهکی که مورد استفاده قرار گرفته ودر مقابل تغییرات جوی مقاومت نشان میدهد تا اندازۀ رضایت بخش می باشد.

هفده تصادم مستقیمی که در تجاوزات هوایی جنگ عمومی دوم صورت گرفت قدرت خرابی و اضمحلال .کلیسا هارا پیدا کرده نتوانست ، اماآلودگی روز افزو ن هوامکن است که جای آن خرابی رادر چند دهۀ محدود اشغال نماید • عناصر ضعیف وقابل پیمایش که درموجودیت کلیسادخالت دارد کارهای محافظوی خودرا در طی قر ن های گذشته بدرستی انجام داد تا اینکه سلفردای اوکساید یعنی بخارلوکو موتیف میان آمد •

کلیسا اماکه روزی مدخل ونقطۀ نمایشی شهر های المان محسوب میگردید نقطۀ اصلی معروض به خطر وسایل نقلیه وآشپز خانه اواقع گردید • قله یاقبه های بلند کلیسا زمعرض دودهایی قرار گرفت که توسط جن های بیشمار تولید می گردید.

ابران سلفردای واکساید که مؤلد انرجی ناخته میشود ازهریك دودکش هاو پایپ های سوخته شده هجوم آورد وباآب مخلوط گردید که درنتیجه اسید سلفری رابمیا ن آورد وهنگامیکه باکتالیست های موجود در خاك شهرهای بزرگ یکجا گردید ترکیب اسید سلفریك را بمیان آورد•



یك‌شکل و مجسمه کلیسا ی کولون‌که‌جهت ترمیم به ورکشاپ آورده شده سلفر دای او کساید گاز های سوخته با معاونت‌وهمکاری یاران یك ترکیب دیگر یعنی‌اسید سلفریك را بو جود می آورد. این ترکیب‌سنگ های دیگی رابه سنگ گچ مبدل می سازد.

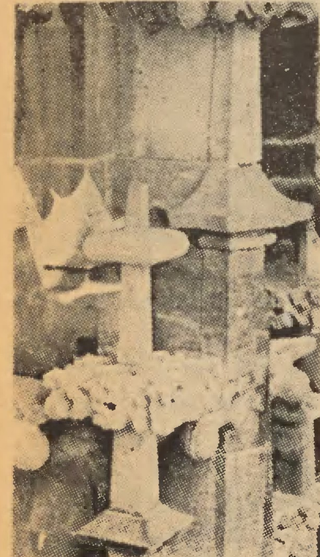
این چیز آهك سنگ یعنی یگانه‌مباشر واجنت سنگ های ریگی رابه سنگ گچ که یك عنصر دارای حجم بزرگتی بوده و قدرت انبساط وفشار رادر ذرات ریگ به تنهایی دارد تغییر وتبدیل نمود •

بعدازآن باران تمام آن چیزهایی راکه ضایعه نامیده میشود بمیان آورد • این عملیه بطور پیوسته تکرار شد• واین توسط عناصر دیگر که دشمن ومضر سنگ‌شناخته میشود مانندکلورین، آمونیا، فلورین وپارچه های بیشمار مواد فاضله کبوتران باوجودیکه اصلادرطبیعت به‌حیث دشمن ومخالف شناخته نمیشود تمام وکامل گردید • تمام این چیزهامنجربه ساییدگی وتحلیل کامل سنگ گردید •

این چیزازحیطۀ قدرت وتوانایی محافظین ونگهبانان وهمچنان معماران وساینتیست ها که مشغول اقدامات ترمیمی بوده ومیکوشند تا از ضایعات وارده جلوگیری نمایند خارج میباشد • آنهاقدرت آنرا ندارند تاکار های بدون تعویض راباااستفاده‌از پوش‌های‌شیشه‌ای که میتواند ازبخارات فاسد ومضره جلوگیری نماید انجام بدهند •

آنهامیدانند که چه چیزضرورت است تااز عملیه فسادوپوسیدگی جلوگیری بعمل آید• آنهاتمام عملیه هاراقابل پیمایش ساخته‌اند، اماآنهاقدرت توقف‌ومانع شدن ازآن راندارند•

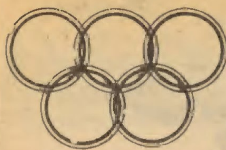
مفاهیم ووسایلی که دراختیار آنهاقرار دارد بسیار کم وناکافی است • آلودگی هواپیوسته زیاد وزیاد ترمیگردد • قسمت های مختلف یك کلیسا درساحاتی که تمام عمارت درمعرض خطرواقع شده ویااینکه تمام عمارت درتهدیداز بین رفتن قرار گرفته است میتواند که معاوضه وتکمیل گردد • بهترین ومهمترین این متود هادر استفاده دمقان هاقرار گرفته تاآنان رادرکارهای‌مشکل شان یاری ومساعدت کند• مصروفیت فعلی دراسیدهای مقاوم سنگ طبیعی وهمچنا ن موادمعدنی صورت می‌گیرد وکوشش میشود تابه ساختن وشکل دادن سنگ های مصنوعی توجه زیادمبذول گردد• بادریافت کافی مالی این امرممکن میشود تااز رقابت بین فساد ومحافظت‌ارزش های کلتوری جلوگیری‌گردد• وسایل تخنیکی‌موجوده تنهادرحفظ ونگهداشت خطوط روی دیوار هاکمك کرده میتواند • درخاتمه باید گفت که انسان میتواند هوایی رااستنشاق کند که باعث خرابی وویرانی سنگ هامیگردد •

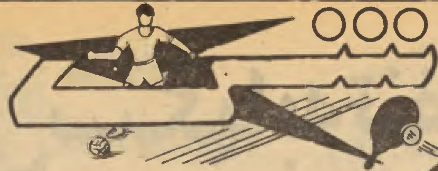


«ماینو رو» یا سنگ مصنوعی که‌میتواند به اشکال مختلف تهیه گردد • ازسنگ‌های مصنو عی بعو ض تر میما ت سنگ های کلیسای لوکوتی استفاده میگردد•



فساد وساییدگی سنگ ها تنها متوجه شهر های بزرگ نیست بلکه این خطرعام شمول می باشد. مثال زنده این ادعا همین کلیسای هندوتی ددالمان می باشدکه‌بچنین یك سر نوشت غم انگیز مبتلا گردیده‌است•







جشن ورزشکاران در پولی تخنیک

روز۲ جدی‌درجمناز یوم‌انستیتوت‌پولی تخنیک جشنی برپا شده بود که‌ازهر حیث‌تماشایی **وقابل‌توصیف**بود، جشنی بودکه ورز شکار ا ن راقدر دانی میکرد. جشنی بودکـه‌برای ورز شکا ران روح تازه‌یـــی بخشیدوبه آنها می فهمانید کـــــه‌هرگاهی بتوانند قدرت نمایی کنند بعدازین باترتیب همچو محا فل ازآنها قدر دانی خواهد شد .

درین جشن‌که درحوالی ساعت‌ده‌قبل **ازظهر آغاز یافت وتا ساعت۲** بعداز ظهر دوام کرد ابتدا رســـم‌وگذشت ورز شکاران وبـعد ازان توزیع انعامات و جوایز ودر قسمت سوم نمایشات‌ورزشکاران‌گنجانیده شده بود .

درین جشن که‌همه اش قابـــــل‌توصیف ویاد آور یست بدبختانـه نسبت بعضی معاذیر نمی توانیم‌ازان‌یاد آور شویم تنها همینقدرمیگوئیم که‌جوانان ورز شکار پو لی تخنیک‌بابرپا نمودن این جشن تحسین‌همه تماشا گران رابر خود جلب داشتند.وهمه کسانیکه دران محفل حا ضر بودند به توصیف هریك **از پروگرا**های آنرا یاد می کردند .

چهره‌های ورزشی



پیغله وژ مکی .

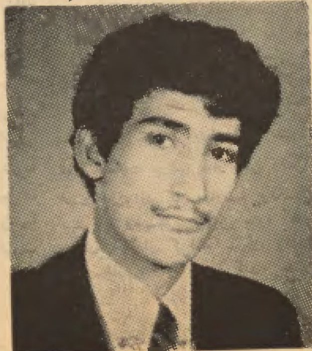
درمیان دختران ورز شکارمخصوصا درمیان باسکتبا لیست های کشور مایکی از در خشا ترین وپـــر آوازه ترین ورز شکار پیغله وژمکی است.

پیغله وژمکی که‌با داشتن روحیه قوی، زیرکی بی نظیر وبلاخره قدرت خارق العاده در میدان مسابقه ســـر آمدهمه ورز شکا ران کنو نی‌درمیان طبقه نسوان کشور گردیده‌ازسالیان درازی به ور زش باسکتبال اشتغال داشته و هیچ کس نخواهد بودکـــه باسکتبال نسوان را دیده ونام این ستاره در خشان رانشنیده باشد.

بناغلی عبدا لمنان .

فارغ التحصیل لیسه احمد شـــاه باباو یکی از فعالترین وپر قـــــدرت ترین عضو تیم جوانان قندهاراست.

موصوف که فعلا دارای ۲۱ سال عمر میباشد واقعا باهمین سن کم آوازه خوبی در میان ورز شکا را ن قندهار حاصل نموده از مو قعیکه‌در سال ۱۳٤۷ بناغلی عـــبدا لمـــنا ن **برای او لین بار** درتیم دوم لیســه **احمد شاه بابا شامل گردید** ،ازخود ابراز لیاقت کرده وآینده‌در خشانی برایش پیشبینی می کردند همـــان بود که امروز ازجمله خو بتریـــــن ورزشکاران شهر خود شهرت یافته



بازی یوگا



زمانیکه در جهان‌از طبا بت‌خبری نبود مردمان هند باستان تمریناتی رابوجود آوردندکه‌توسط آن‌معلولین ومریضان راتداوی‌میکرند. کلمـــه یوگا ازکلمه (یوج) اشتقاق‌یافته که یك‌کلمه سانسگرت بوده معنی اش تصفیه ورزیدن، تقویه نمودن‌وتمرین تمودن را میرساندیوگایکی‌ازتمرینات عنعنوی هندی‌هاست ، این حر کات **ازطرف صبح وعصر در حالیکه غذا** صرف نگردیده باشد اجرا میگردد.

جوگی ها حر کات راوقتی اجـــرا میدارندکه **علالت مز اج ندا شتــه** باشند حر کات جوگ راهمه مردم **چه‌مرد باشدو** چه‌زن اجرا می دارند

حر کات یوگا درتمام انستیتوت های **تربیت بدنی ومکاتب متوسطه‌وثانوی** هند تحت پرو گرام مرتب اجـــرا میگردد .

دریو گا حر کات به آهستگی‌اجرا میگردد در حالیکه جمنا ستیك بـــه سر عت اجرا میشود .

تنفس در حر کات **رول بس‌عمده** رابازی می کند ازینرو تمرین زیاد برای تنظیم آن بکار است .

حرکات مهم یوگا بنام هاسی‌پی هه‌مه کابه ، وغیره یاد میشود د ر عکس یکی ازحرکات عمده این بازی راتما شا مینمایید .

تیم فوتبال معارف

تیم‌فو تبال معارف که یکی از ورزیده ترین تیم های کشور ما به حساب میرود از چندی بدینطر ف سرو صدایش نیست در ابتدانسبت فرا رسیدن امتحا نات‌آنها نتوانست به‌تورنمنت اشتراك ورزند ولی حالا که‌بهترین فصل برای تمرین است زیرا از یکطرف هوا سردو از جانبی همه رخصت هستند نمی دانیم آنها چه‌می کنند امید برای مسا بقا ت آینده درخفا آمادگی بگیرند تا همانطور یکه علا قمندان زیادی‌دارند بازهم بر تعداد علا قمندان شان افزود گردیده وان تیم بتواندبیشتر ازبیش بدر خشند زیرا این تیم از بهترین چهره‌های ورزشی کشور تشکیل شده وهریك آن‌در صد ر ورزشکاران کشور قرار دارند .



تیم منتخبه معارف که ازبهترین پلیرها تشکیل شده باترینر جوان وزحمت کش شان نباغلی نژ ند دیده میشوند

باسکتبال

بعداز فوتبال یگانه ورزشیکه ورز شکاران مارا بخود جلب کرده باسکتبال است ، گر چه این‌ورزش درمیان طبقه نسوان مقام اول رادارد ولی‌در میان پسران جوان کشور ما بعداز فوتبال مقام اول رادارا ست دراکثر لیسه های دختران وپسران تیم های باسکتبال مو جود بو ده و پوهنتون کابل تیم های ور زیده پر قدر تی رادرین ور زش داردکه درهیچ وقت وهیچ جااز مسابقه با هر تیمی که‌باشد نمی ترسند .

این ور زش راورز شکاران‌لیسه های حبیبیه و غازی باعلا قمند ی خاص می‌نگرند ودر فرصت مسا عد به تمرین آن می‌پر دازند.

درعکس عده ای ازورز شکا ران لیسه حبیبیه رامی بینید که در ساعت تفریح به تمرین باسکتبال می پرداختند .



مرگ یک بزکش

همه می میرند ،زنده جان ها می میرند ،وبالا خره مردن است درینها ویا گفتهٔ دانشمند ی« زندگی قرض است از مرگ .»

ولی مرگ به چه شکل؟

آیا مرگ غمنا مه است برای‌یك عده ؟

آری ،هر فرد یا شخص بعد از مدت زندگی پدر ود حیات میگو ید، اما مرگ ونا بودی اشخا ص‌نظر به موقف اجتماعی فرق میکند .

بعضا به نام بدی مرده وبعد از مرگ شهرت بد پیدا میکند ،ولی عدهٔ نام نیکو را اختیار میکنند و همین جاست که از مرگ قسمت دوم ، اجتماع متاسف و متا لم

میگردد ویاد میکند مرگ یك‌ورزش کار هم مایهٔ تاسف است به حلقه های ورزشی وکسا نی که برای فرا خی ور ز ش در کشور همواره صدا می زنند واز ورزشکار ان تمجید بعمل می آورند و ...

مرگ چاپ انداز جوانی که هنوز بیست ویك بهار زندگی را پشت سر نگذاشته بود ،واقعا خبریست متاثر کننده واثر ناك که بر پیکر ه ورزش دوستان وعلاقمند ان وارد گردیده است .

واماتاثر زیادتر هنگامی ظهورمی کند که مرگ چاپ انداز را درمیان میدان ورزشی می بینیم میدانی که تعداد زیادی از ورز شکاران راضربه زده .افکار کرده وحالا همه جوا نی را قربانی ساخته است .

قربانی آری !قربانی

قر بانی که برای بدست آوردن مقام قهر مانی صورت گرفته است ودر راه کسب شهرت سپور تی نا بود سا خت ، همان قسمیکه عدهٔ زیادی ازمردمان دراینراه نابود شده اند ،اما نام زنده خواهد ماند. نامی که .

نامی که افتخار آیند است ... نامی که در لحظه یاد آن‌تاثر را خلق میکند و این دیگر برای ورزشکار جوان بیست ویك ساله کشور خوب است خوب برای اینکه ،تقدیر می شودو ... واما ما چه ؟

ما به اینو سیله ،دنیای ازتاثرو تالم خود را به نمایندگی از ورزش دو ستان ابراز داشته وبر روح آن مر حوم سد لامت باد می گوئیم.

آلفرد هیچکاک



از : ریچارد اولویس

مترجم : نیرومند

شعور زن

وقتی شنیدیم که شوهر دالی دانیل مرده است همه به حال اوتاسف کردیم ، زیرا شوهرش جزچهار اولاد ویك مقدار قرضداری چیزی برای او با قی نگذاشته بود. اماخبر بازگشت اورابه هیل کرست واقامت درمنزل پدری اش بامسرت فراوان استقبال نمودیم. البته وضع دالی بازهم ازسطح توقع پایینتر قرار داشت، معهذا دروهلهٔ نخست ودرآغاز چنان جلوه نمود کــه بااین تجویز دالی می توانست ازمشکلات زندگی خود بکاهد • اماهمیشه که چرخ زندگی به دلخواه آدمی نمی چرخد نشیب وفراز هاراکسی نمیتواند پیشبینی کرد •

آری اتفاقات وحوادث بهوقعش بروزمیکنند. هنوزیك سال ازبازگشت دالی به خانهٔپدری نگذشته بودکه پدردالی مرد ویگانه چیزی که ازخود میراث گذاشت، همان خانه ای بود که دالی دانیل درآن اقامت گزید، بایــك مقدار قرضداری ، اثاثهٔ کــه هنوز اقساط قیمت آنهاطور کامل پرداخت نشده بود ، طلبات مردم وصورت حساب مصارف تدفین پس ازپایان مراسم تدفین پدر، دالی بیچاره به مراتب نسبت بــه روزاول ورودش بــه هیل کرست زیربار دیون قابل پرداخت گور شده بود •

دالی باوصف وارد شدن ضربــت دوم سرنوشت خودشرا تسلی داده به چندیــن جای برای کارمراجعه کردوچندین فورمه کار راخانه پری نمود : دربانك کوچك شخصــی اوپرنیگا بصفت صراف دوم از ساعت ۹ تا به۲کار میکرد، ازسا عت ۲تابه ٤درپستخانه مشغول بود، درین ساعات مخصوصا رجوع مردم زیادترمحسوس بود. وسرانجام بصفت منتظم کافهٔ وایت شپت که درجوار هوتــل هیل کرست قرار داشت ازساعت ٥ تابه ۹ شب کارمینمود • جمعا هرروز ۱۱ ساعت دربیرون ازمنزل بهکار اشتغال داشت وطبعا امور منزلازقبیل پخت وپز، دوختن ووصله زدن لباسها، کالاشویی وغیره رانیز همهروزه انجام میداد •

اگرکسی تعجب میکرد کــه دالی چطور میتواند فشاراین بارگــران زندگی را روی شانه هایش تحمل کند، من میتوانم بــرای اویك توضیح ساده درینمورد بدهم : اوباید تمام اینهمه مشقات راتحمل کند! زندگــی امروز بدون داشتن پول میسر نیست وباید برای ادامه زندگی پول اندوخت تا بتــوان چهار کودك درحال رشد راتغذیه کردوبفکر پت کردن تن شان بود، ودر صورتیکههیچ میرائی هم تصورنباشد ودرعوض یك مقدار دین قابل پرداخت هم بردوش آدم باشد ، نباید مشکل پسند بود وهرکاری راکه به آدم پیشنهاد کنند، باید پذیرفت •

خوشبختانه بچه هابسیارخوب تربیه شده، مادرشانرا درست درك میکردندومتوجه بودند که مادرشان دردست سرنوشت اسیر مانده است • درغیرآن ادامه زندگــی برای آن خانواده بسیار مشکل میشد •

هیچ یك ازمشاغلی دالی عاید چنــدانی برای وی نداشت •

هرآدم عاقل که استعدادمحاسبه راداشته باشد، میتواند سنجیدکه دالی دریك مبارزهٔ باخته ادامه میدهد ومانند ززیفوس تــلاش میکند سنگ راروبه فرازکوه بلولاند بهــر اندازه ایکه اوسعی مینمود سنگ را بالاتر بلولاند، بهمان پیمانه سنگ سریعتر روبه نشیب می لغزید • امااواز تلاش خود دست نمیکشید وهیچگاه احساس خستگی نمینمود. اوهرگزنخواست کسی بحالش ترحم کند وی مخالف هرگونه کمك موسسات خیریه بود. اوچهارپسر به دنیا آورده بود. وتصمیــم داشت برای کودکان خود امکانات تحصیــل ثابت ومناسبی رافراهم سازدواحترام همگان رانسبت به خودوخانواده اش جلب نماید •

به ایــن ترتیب دالی ازتلاش خود آرام نگرفت همیشه می خندید وهمواره کــلمات شیرین به نوك زبانش بود. علاوتااو موجود بسیار جذاب بود، باوصف آنکه ۳۵ ســال ازعمرش میگذشت ، بازهم اندام متناسب ، چهره لطیف وموهای خرمایی با چشمهــای آسمانی رنگ داشت • مگــردرعقب ایــن چشمهای آبی، جرات یك پلنگ مادهرامیشد خواند که برای دفاع ازفرزندانش بود ، در مقابل کدام نفرخاص یاهرکسی که بــرای فرزندان اوایجاد خطرنماید در شهر کمتــر مردان مجردسراغ میشدکه شایسته همسری دالی باشند. وقتی یکی ازین مردان مجــرد بنام ایدباورمن توجه دالی رابخود جلبکرد، ماهمه به این عقیده شدیمکه این بهتریــن راه حل برای دالی ومشکلاتش میباشد •

امامتاسفانه تصور درستی نبود، کیفیــت وزیبایی این زندگی نو. اگرهم آغاز خوبی داشت زودبه پایان رسید. به همان سرعتی که شروع شده بودپایان پذیرفت. هیچکدام ماحدس نمی زدیم که چرابعضی اشخاص با مغز های کوچك مثل گنجشك میتوانستنــد علت آنرا خود تثبیت کنند • اید باور من احتمالا هیچ درین باره نبندیشیده بود کــه مسوولیت چهار کودك ویك زن رابا دیــون بیشمار متقبل میشود •

ودالی هم دلیلی برای آن نمیدیــد کــه بیجهت وقت قیمت بهای خودراوقف اوکند وآنهم درصورتیکه درفرجامین تحلیل هیــچ مفاد ونتیجهٔ ازین قربانی متصور نباشد •

باوصفآنهم دالیهواخواهان فراوانداشت. اکثرمهمانها ومشتری هانان شانرا در وایت شیت صرف میکردند ودالی ازآن زنهایینبود که صرف یك مرتبه بصورتش نظرانداخت. غالبا اومیتوانست زودزود دوستان خــود را تجدید کند وهرروز یك آشنای نو برگزیند. البته اگراوازین راه میخواست به زندگــی نگاه کند. اما اوکه ازآن قماش زنها نبود. اوهواخواهای خودرا بسیار به احتیاط انتخاب مینمود وهفتهٔ یك شام باآنها ازمنزل بیرون میرفت • وآنگاه اتفاقی هم روی نمی داد • آنهانخست به سینما. سپس برای رقص و ازآن بعدبرای صرف شام می رفتند • روی همین ملاحظه ورفتار محتاطانه دالی بودکــه کسی نمیتوانست به اوتهمتی بزند • اویك خصوصیت دروجودش داشت کــه زیاد در روابطش نزدیك نمیشد ، یــك چیــزی از خصوصیت «بمن دست نــزن» وما هــمه می هراسیدیمکه درصورتی مثل یك هلزون درپوشش برود، هیچگاه موفق به پیدا کردن شوهری نخواهد شد •

بااین وضع وقتی دالی دریك شب اوایل ماه می دعوت یك مشتــری رستــوران را پذیرفت ، هیچیك ازماتصور نمی کرد کــه ممکنست این آشنایی به درازا بیانجامد • این مهمان رستوران جرالدشتاینرنام داشت ودرهوتل مجاور زندگی میکرد. آقای شتاینر درحدود آغازچهل سالگی به نظرمی آمدلباس قیمتی می پوشید • رفتارش بامحبت همراه بود وروش نرم رادر معاشرت رعایت مینمود. علاوتا آخرین مودل موتررا سوار میشــد • آقای شتاینر تایکی دوروز دگر هوتل راترك می گفت •

اماوقتی مدت توقف آقای شتاینردرهوتل هیل کرست ازیك هفته تجاوز کرد ویــك هفتهٔ دگر برآن گذشت ، ومرتب به تعداد روزهای توقفش می افزود وطی این ایــام دالی باآقای شتاینر بــه رقصیدن میرفت ، ماهمه تعجب میکردیم •

دالی اورا روزشنبه که پیشروی بود به منزل برای صرف نان دعوت کرد. پس از صرف غذاشتاینر ودالی وبچه ها بعزم کوه گردی برآمدند وماچنین احساس نمودیم که دالی سرانجام راهی برای رفع مشکلاتشــس پیدا کرده است •

من شخصا ازین آقای جرالد شتاینــر خوشم نمی آمد • من طبعا اوراهمانطوری از دورمی شناختم • اماچند مرتبه به وایتشپت رفته باوبرخورده بودم. اکثراوقات درحوالی ساعات چاشت روزکــه برای صرف غذا و نوشیدن قهوه بهوایت شپت می رفتم باآقای شتاینر برمیخوردم • البته او بسیاردوستانه باهرکسی پیش آمدمی کرد • ودرست همین حرکتش خوشم نمی آمد. اوازحد زیاد محبت میکرد • سویهٔ تملق وچاپلوسی وبسیاربا مهارت به هرکسی خوش آمد میزد. شایــد همکدام خصوصیت دگراوخوش نیامده بود. خصوصیتی که خودم نمیخواستم آنرا بدانم.

هرروز صبح که دالی سرساعت ۸ و٤٥ دقیقه ، ازمقابل دفترمن عبورمیکرد ، مــا متقابلابه هم دوستانه سلام میکردیم پیشــس ازآنکه داخل عمارت بانك شود اوبالبخندی صدامیزد :

– «صبح شماخوش ، رئیس !»

ومن درجوابش صدامیکردم : صبح شمــا خوش، دالی ! اوهمیشه بمن رئیس خطاب میکرد • شاید اوبمن تملق می گفت وچنان جلوه میدادکه برای من مفهومی قایل است. کلمهٔ رئیس مثل سائرالقاب دارای اهمیــت وارزش بود •

من یگانه قدرت پولیس ناحیهٔ هیلکرست راتحت ادارهٔ خود داشتم •



بقیه در صفحه ۶۳

از: غلام‌فاروق نیلاب

ملوك نیمروز

مورخان ،موسس دو لت ملوك نیمروز، ظاهر بن‌محمد رامینویسند اما این طاهر اصلا معلوم نیست که چه‌کسی خواهدبود .آنچه‌که ازسیاق تحلیل وخلال معلو مات تا ریخ سیستان بر میاید ،قبل از طاهر،ما به امیر دیگری بنام (امیر ابو لفضل نصر بن احمد) مواجه میشویم‌که‌این امیر راسلطان محمودبروز پنجشنبه ۲۳ ربیع‌الاخر سنه ٤۲۱ ه خلعت امارت سیستان اعطا کرد ومردمان‌به تقرروی اظهار شا دمانی کردند که « از شهر ما مهتر ی بر ما سا لار گشت » «تا ریخ سیستان ص ۳٦۲طبع سال۱۳۱٤» ازین جمله روشنتر معلوم میشودکه امیر ابوا لفضل اصلا از سیستان‌بوده است .این امیر ابو الفضل در عهد سلطان مسعود نیز امارت سیستا نرا داشت .وی در حین تسلط تر کمانها در برابر مردی بنام احمد طا هر که از ترکان سلجو قی حمایت‌کرد ه وبا امیر ابوا لفضل باب ستیزه و نبرد را میکشاید مقابل میشود و نسبت پیروزی‌خویش‌از سلطان‌غزنه کمك میخواهد اما نظر به تشنج او ضاع غزنه مایو س شده ،برای نجات وبقای خود به سلجو قیان اظهار اطاعت میکند .(مو سی بیغو) عم طغرل وجغری بیگ را سیتا ن رسیده بود .مو صوف در سال٤۳۲ (ه) وارد سیستان شده بدستیاری امیر ابوا لفضل بست را فتح کرد. این امیر ابو ا لفضل را در عهد سلطنت عبدا لرشید پسر سلطا ن محمود هم امیر سیتان میبا بیم‌زیرا امیر مذکور درحین حمله‌طغرل کانه نعمت بسال ٤٤۳ هدرسیتان موجود بود که‌در مقابل طغرل تاب مقاومت نیاورده با بیغو جانب هرات به هزیمت رفت ،وهمین فتح بود که غرور طغرل را بر انگیخته دست به کشتن عبد الرشید وسایر شهزادگان غزنوی زده وحکومت غزنه را مدت چهل روز غارت کرد .

تا اینکه در اثر جسار ت مقربان دولت غزنین به کیفر اعمال‌خودنایل آمد .

پس از رجعت طغرل به غز نین ابوا لفضل دو باره جهت احراز مقام خویش به سیستان وارد شد و تا سال ٤٦٥ ه بانیك وبد روزگار در امور امارت خود دست وپنجه‌نرم کرد تا اینکه در بیست هفتم جمادی الاخر همان سال چهره در نقاب‌خاك کشید .بعد از وفات امیرا بو لفضل امیرا جل بهاؤ الدو له والد ین طاهر بن نصر بن احمد .امار ت سیتان را یافت ،واین طاهر پسر همان ابوا الفضل نصر بن احمدبود ومور خانی چون (میر خواند ومنهاج الراج)که طاهر را موسس ملوك نیمروز میگو یند ممکن است هما ن طاهر بن‌ابوا لفضل باشد.که دولت نیمروز را اساس گذا شته است. گرچه درتاریخ روضته الصفا نامی‌از ابوا لفضل نصربن احمدبرده نشده است (روضته‌الصفاص٦٥٦ج٤چاپ ۱۳۳۹) امانگارنده این سطور را عقیده بر آنست که بایست موسس دولت ملوك نیمروز همین ابوالفضل را دانست زیرا وی مدتی برسیتا ن حکومت کرده ونوامیس آنراحراست نموده استقلال داخلی سیتان را در برابر سلجوقیان میانت کرد،طوریکه اخلافش نیز از منقا دان دربار سلجو قی میبا شند .وبنا به‌تصریح مولف گمنام تاریخ سیتان ،امیر-طاهر ، از وابستگان سلطا ن ملکشاه بوده است (ص ۳۸٥ تاریخ سیتان).اما بر خلاف «منهاج‌الراج جوز جانی» طاهربن محمد راازامیران دربار سلطان سنجر در سیتا ن‌می نگارد .وی متعقد است که سنجر امارت سیتا نرا برای امیر طا هر تفویض کرد. ومو صو فدر خلال امارت خود حدودسیتانرانیز وسعت داد . مدتی‌حکم راند تاسر انجام مرگ‌گلوگیرش شده چشم ازجهان پوشید . (۲۷٥ج ! طبقات ناصری طبع کابل)وبعداپیرامون این مسئله سخنی خواهیم راند .

بنابه نقائصیکه نسبت افتاده گی در تاریخ سیتان موجود است‌مشکل است که با حوال طاهر مز بور معلومات وسیع بدست آورد .درین کتاب وقایع ۲۱و ۱۲ سال به‌تعقیب هم دیگر افتاده است وممکن است‌که احوال طاهر وتفویض حکومت بو ی از جانب سلطان سنجر در همین وقایع مفقود شده تذکر داده شد باشد .بنا بران روشن کردن احوال طاهر ازخلال تاریخ مذکور که‌بتواند موید قول «منهاج الراج »باشد ، سخت دشوار است .زیرا را جع به طاهر بن محمد موسس دودما ن ملوك نیمروز مو رخان دیگر کم تر تماس گرفته اند واصلا مبر هن نیست که مبنی بر چه علتی ایشا ن این شیوه را پذیرفته‌اند ،در حالیکه عناصر بعدی این دودمان راتا حدی با تفصیل معرفی کرده وحتی اکثر وقایع عمده زمان ایشان را بصورت مشرح نگا شته اند ،ودر مورد طاهر نظر باسناد دست داشته معلو مات ما همین قدر بود که نگا رش یافت وتنها در تاریخ سیتان یك سلسله مطالب پرا گنده که‌مطا لبی‌از خلال آنها استنتاج کردن دشوار است واگر کلیه آن مطالب را نقل کنیم و یا پیرا مون آنها تو ضیحات بدهیم از حوصله این مقام بکلی بیر ون است .

ملك تاج الدین ابوالفضل :

ملك تاج الدین ابوا لفضل که آنرا «منهاج‌الراج»در طبقا ت‌ناصری (ص ٦۷٦ ج ۱) تاج الدین ابوالفتح ضبط کرده است پسر همان طا هر متذکر ه میباشد که بعد از فوت پدر بفرمان سلطان سنجر امور سیتا ن را عهده دار شد .بنا بقول میر خواوند (ص ٦٥٦ ج٤ رو ضته الصفا)امیر عادل ونیك سیرت بوده وبارعایا بابکمال شرافت وبردباری رفتار میکرد، پاد شا هی بود عادل و عالم که علما و فضلا موا نست داشته ،عطو فت ورؤفت نها ئی خود را در برابر ایشان ابراز میکرد .در معموری وآبادی سیتان بذل مسا عی کرد. وعر فانرا تا حد مقدورتشویق نمود .مدارس ومکاتب زیادی راتوام با کتا بخانه های مجهز اعمار کرده ساحه را برای انکشاف فر هنگ وعرفان بسط وگستر ش داد .

از تذکر تاریخ سیتان چنین استنباط میشود که ملك‌تاج الد ین ابوا الفضل در حیات پدر خود باوی سر سازش نداشته ودرحال زد و خورد ،بودند اما این‌قول را مورخان دیگر ذکر نکرده اند. باید تو ضیح دد که مطا لب مفقود شده تاریخ سیستان که متأسفانه‌به وقایع‌همین دوره تصادف میکند این پرابلم را ایجاد کرده است .از آنرو معلو مات ما کامل شده نمیتوا ند ،با آنهم مطالب پرا گنده ایکه راجع به‌فقدان روابط پسر وپدر مزبور ،در تاریخ سیتان درج‌است ،خیلی بی انسجام میباشد ،نویسنده این تاریخ یکجا مینو یسد که :امیر تاج الدین ابوا لفضل وارد شار ستان شد و با میری به نشست وجای دیگر می نو یسد که: «تا آخرلا مرا میر رجل ملك عوید تاج الدین ابوالفضل باپدر خود صلح کرد بهادالد وله او را بیاو رد بر آنکه بیاید به‌سیتان وهمه مراد های او بحاصل ،الاامیری او راند هم »قسمت مفقود شده تاریخ سیتان که در بالاتذکر داد ه شد مربوط به همین قسمت است‌که وقایع ۲۲ سال ۱۲ سال را احتواء می کند .(ص ۳۰۹ تاریخ سیتان .) در سال ٥۳٥ ه بین سلطان سنجر

بقیه در صفحه ٥۹

سرگرمی مسابقات

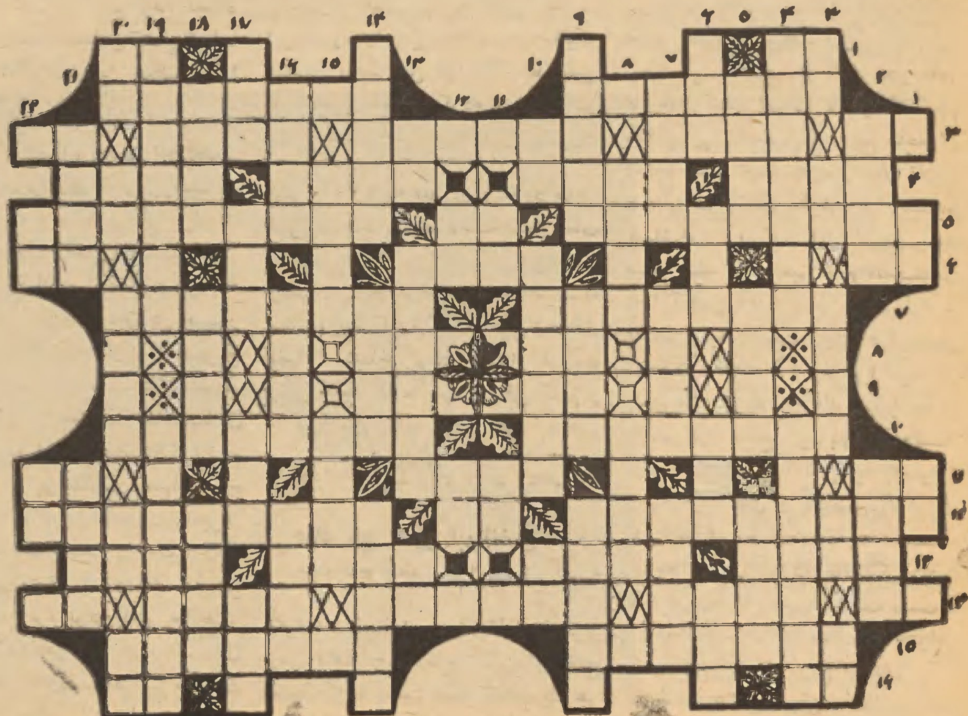
جدول کلمات متقاطع (شماره ۱)

افقی :

۱ـ دروازه دهن ـ چوپان میزند ـ
۲ـ کشوری است در اروپـــا ـ زخمی ها
۳ـ راست نیست ـ ارجاع ـ متدین وپیرو مذهب ـ جمع اثر ـ ضدخوب ـ
٤ـ تیزاب ـ نوید پراگنده ـ فناه است ـ ملك و شهر ـ
٥ـ رهبران وصاحبا ن قــدرت ـ درنده ـ ستاره فلمهای هندی ـ
٦ـ شراب ـ پول آلمانی ـ خودش ـ
ـ يك مملكت ارو پایی ـ مــرد بزرگ وفقید مصر ـ
۸ـ حرف نــهی عربی ـ کلمــه ندائیه ـ
۹ـ لباس پرند گان ـ اول بی‌اول ـ
۱۰ـ مسئله آن در ملل متحـــد است ـ مملکت بزرگ آسیا یی .
۱۱ـ نفس ـ انجام بی انجام ـ از عطر خوش است .
۱۲ـ از نویسندگان فرا نسه ـ قلم بی سر ـ کانالی بین افــریقا و آسیا .
۱۳ـ از خوردنی ها ـ گذشتن از دنیا ـ کتبه است ـ مو تر شکسته ـ
١٤ـ يك پرنده ـ از مو سم های سال ـ از بر اعظم ها ـ فا شیست‌های آلمان ـ بلی پښتو
۱۵ـ خود قوه اسید ـ برگ‌ریزان بی انجام ـ
١٦ـ دروازه پشتو ـ هستم پشتو ـ

عمودی :

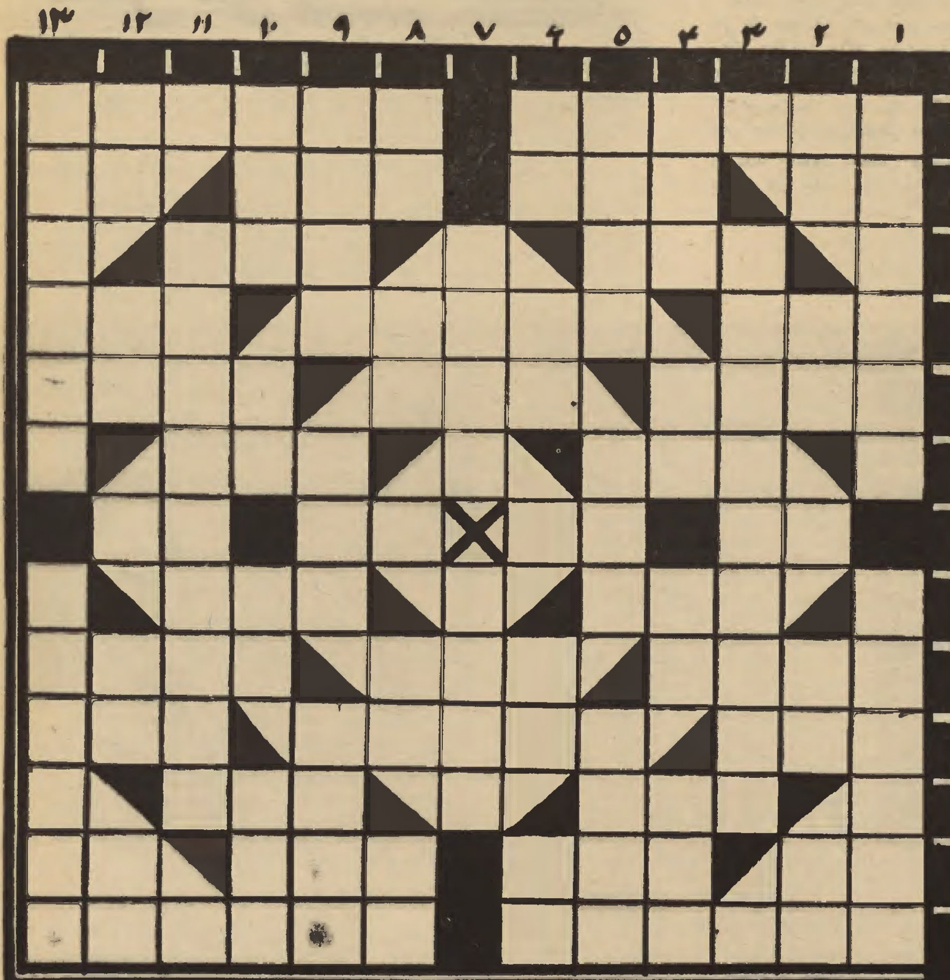
۱ عزم بی‌آغاز ـ يك عدد ـ
۲ـ از شاعران افغانستان ـ تکمیل شده ـ
۳ حرف نهی عــربی ـ نصف ساعت ـ شامــی پرگنــده ـ هــزار کیلو ـ يك پرنده ـ
٤ـ ازفلمهای هندی ـ کســی که رشوت میگیرد .
٥ـ شکست ـ معکوس آن قلنگ میشود ـ از ارکان اسلام ـ
٦ـ از انواع درختان ـ کم ـ سیب در پشتو ـ همه اش یکی است ـ
۷ـ لاری شــکسته ـ مهندس مین زمین هارا چنین میکنند ـ مادهٔ کــه در رنکمالی چوب بکار میرود ـ
۹ـ داشت خودش ـ انگح است ـ
۹ گنجش معروف است ـ درکاغذ ها استعمال میشود ـ تولد شدن ـ
۱۰ یکی خــارجی ـ جمع منــار ـ ایستادن پشتو ـ
۱۱ـ این پشتو ـ در آن آب‌جریان دارد ـ
۱۲ـ دروازه ـ جام آن مشهـــور است ـ
۱۳ـ فن سر چپه ـ جمع کجاوه ـ کیك میان خالی ـ
١٤ـ از کمپنی های جرمنــی ـ از فلم های هندی ـ نو یسند گی و میر زایی ـ
۱٥ـ همه اش یکی است ـ ازولسوالی های مملکت ما ـ
١٦ـ راهی است ـ از میوه ها ی ترش ـ حیوان دریایی بزرگ ـ
۱۷ـ چتل ـ اعضای بدن ـ آسمان است ـ زمین است ـ
۱۸ـ یکنوع زاویه ـ پایان دنــیا از اشکال هند سی ـ
۱۹ـ کسانیکه صبــر میکــند (معکوس) ـ بی هو شی در طب ـ
۲۰ـ پول چاپان ـ هر دویش یکی است ـ دزد ـ مو سر چپه ـ ما در عربی ـ
۲۱ـ جوان ـ در دهن است ـ
۲۲ـ هر دویش یکی است ـ توان وطاقت در پشتو



طرح جدول‌ها از: صالح محمد کهسار

برای دو نفر کسا نیکــه موفق بــه‌حل جدول میشوند بحکم قرعه یك سیت جراب اسپ نشان‌وپنج‌جوره بوت‌پلاستیکی وطن جایزه داده میشود .

جدول کلمات متقاطع ((شماره ۲))



افقی

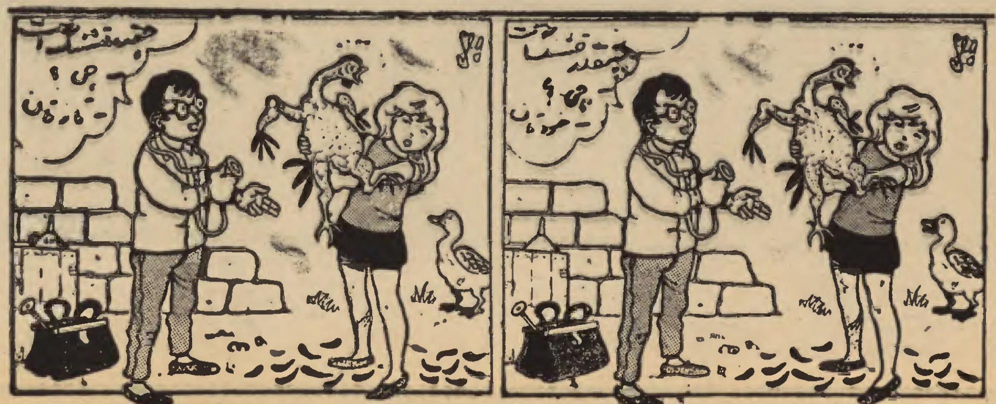
۱- رفیق شمع- مملکت اروپایی-
۲- نه خارجی- آهو ی بی سر پښتو - یك حرف - هردویش یکی است -
۳- ماه درپشتو - شیس -
٤- ماه پراگنده خارجی - بسته- میل است -
٥- ماه جون آلمانی- جای میوه- موالف بو ستان وگلستان-
٦- طبل با املای غلط- چیزی که می چسپد -
۷- یك عدد- یك خارجی- نصف حامی است- مادر عربی-
۸ -مطرب بی پا- از خورا که باب-
۹- لحاظ -سی روز- ضدپا ئین-
۱۰- مو اد سو خت ما شین ها- بیروبار بااملای غلط - از آرد می سازند -
۱۱- در پاندارد آشو کا است - غراضه عا میا نه -
۱۲- اشاره دور- فرمان بی (ر) وبی «الف» -مهم است- مرد بی پا-
۱۳- شهری در شوروی - ازجمله عساکر است-

عمودی

۱-پر نده ایکه در افـغا نستان نیست - غدر کردن -
۲- چهره- نه خا رجی- حیای بی پایان- مر طو به-
۳ - ستاره از فلمهای هندی -
٤ -آتش پشتو- سیب بی سر- نصف نماز- کند بی سر- ط وظ است- پیش ازآفتاب برآمد-
٥- شمالی است در بهار- دختر در پښتو - بهمسلمان ها میگو یند- (وغ)- هر دویش یکی است -
٦- در مهیب است- محبت -
- مطنب- خوش-
۸ -فوت نشد ه - طفل میکشد بندر دهن - قمار بی انجام .
۹- رشید - درمطبعه میشود - بالای زخم می گذارند .
۱۰- چهره-هردویش یکی است-
۱۱- عاشق ومعشوق هستند -
۱۲- زهر- بید بی سر است - حرف نهی- درآب است -
۱۳- سلسله کو هی است در شمال هند-حیوانی است خریطه دار.

چند اختلاف

درین دوکاریکاتورکه ظاهراًشبیه همدیگر معلوم میشوندچند اختلاف وجود دارد ، آیا میتوانید اختلافات هردو شکل را پیدا کنید ؟



سرنوشت

در شماره های گذشته خواندید:

«واندا» دختر یست که‌در شرکت عطـــرفروشی یك وکیل دعوی بنام(ژیو) کارمیکند. یکی از همصنفی های دوره شاگرد ی اش‌است میرود ،وتصادفا درآنجا یك همصنفی سابق دیگرش راکه «موریس» نام دارد وراکه‌یك‌بچه دلپسند است نیز ملاقات‌میکند. (موریس) و«واندا» متقا بلتاً به یکد یگـرابراز دوستی نموده وبعد از چندی باهم ازدواج میکنند . یك روز «واندا» مـیگویـدکه انتظار طفلی‌را دارد و دیگر نمیتواندکار کند. اما «موریس»بخاطر معیشت خـــو دوهمسرش در پهلوی درس، بعداز چا شت کارمیکند چندروز بعدطفل تولد میشود . اما(ایرین) همینکه میشنود «مو ریس» بعد از چاشت کار میکند، متاثر میگردد . واینـــك‌بقیه داستان :







بخاطر ثروت

فوتو رومان جالبی
که ساعتها شما را
سرگرم نگهمیدارد









از هفته آینده

بقیه صفحه ۳۷

بدتر از مرگ

معذلك کریج بجواب ناکسوس پرداخت .

ـ کارت دعوت ندارم .

ـ بگیر الساعه . همین جاست . این‌را گفته وچند قطعه کارت دعوت بسوی کریج پیش کرد .

ـ تشکر میکنم . آنوقت متوجه فلیپاشده گفت : گردن بندت درحال بازشدن است . آنرامحکم کن .

ناکسوس گفت :

ـ من درستش میکنم .

کریج ازمیان کارتها دوقطعه آنرا گرفت وگفت :

ـ برای من همین کافیست . شب در بالماسکه باهم خواهیم دید .

* * *

گاریرسون درگوشهٔ میدان نزدیك ساحل جائیکه باکریج قرار گذاشته بود، انتظار اورا می کشید . یالانی قرمزی در بر کرده ونقابی بچهره خودزده بود . باشمشیردرازی که بکمر بسته بودبه جانیان فراری اززندان روم قدیم مشابهت داشت . هر دو جوان قدم زنان‌درکنارساحل تانزدیك قصررسیدند. ازآنجا بخوبی میدیدند که قایقهای موتوردار باچه فعالیتی مشغول نقل وانتقال پرسونل کشتی وسایر مالز مه ضیافت بداخل قصر بودند . کریج گفت : ازنقابت خوشم آمد. گاریرسون جواب داد : فقط برای من ساخته شده .

کریج کارت دعوت اورا برایش سپرد. یك جمعیت کوچك مشغول تماشای آنا ن بودزیرادرست نزدیك‌محل زورقهای تفریحی ایستاده بودند .

گاریرسون باوصفی شاهانه بیکی از زورقها اشاره کرد. هردو سوار شدند و زورق بسوی سنگهای زینهٔ مرمرین قصر که درپرتو چراغهای رنگارنگ، برق میزد ، راه افتاد . وقتی زورق بپای زینهٔ قصر رسید، دونفراز کار مندان کشتی که لباس شان مثل برف سپید میزد، بوسیلهٔ دو چنگك، زورق آنانرا متوقف ودوهمسفر رابساحل پیاده کردند .

ازمیان جمعیت یك آواز «آه» خفیف‌شنیده شد .

نخستین گروه مهمانان وارد شده بودند. پرده آهسته آهسته عقب میرفت . تیسوس که قبلاوارد شده بود، خودرابه کریج‌رساند وبهردونفرسلام‌گفت . جمعیت باردیگر نفس تازه کرد. گاریرسون پرسید :

ـ مگر اینجا چهرهٔ نامطلوبی وجوددارد ؟

بعد منتظرجواب نمانده برهنمایی تیسوس وارد ازدحام شدند . سالون بزرگی که در طبقهٔ مدخل قرار داشت باانواع قندیل ها چلچراغ ها غرق نور بود. در دیوارها تابلو های پرقیمت واصیل ازبزرگترین نقاشا ن قدیمی ومعاصر جلب توجه‌میکرد. گاریرسون مقابل یکی ازآنها توقف کرده گفت :

ـ اینکه می بینم کاملترین کتبه «تیتیان» است . چه کسی ممکن است آنرا کشیده باشد ؟

کریج بسادگی جواب داد :

ـ خود تیتیان .

ـ اگرکسی ٤ تابلوی تیتیان بنام های «ورونوس» «تیپولو» «لونگی» وکارباسیو را داشته باشد ، میتوان اورامالك ثروتی در حدود هفت ونیم ملیون دالر قبول کرد . واقعا فوق العاده است . دراین تصاویر قدرت مافوق پول رامیتوان مشاهده کرد . قدرتی که میتوان باچشم دید وبا دست‌لمس کرد. درگوشهٔ دیگر سالون اورکسترایی‌که ازروم آورده شده بود آخرین آمادگی های خودرا برای آغاز کارش می گرفت ودرگوشه دیگر نزدیك باری که ازگلهای رنگارنگ چشم رانوازش میداد عده یی بخوردن‌کوکتیل ویسکی وشامپانی‌که چون آب جویباربیدریغ سرویس میشد. مشغول بودند . مثل این بود که درپشت میز بار،چشمه‌یی‌وجود دارد چشمهٔ شامپانی . گاریرسون یك گیلاس‌خالی خواست وآنرا از چشمه پر کرده چشید!

ـ ایتالیایی است .

یکی ازگارسون ها با شنیدن حرف‌اوگفت:

ـ چشمهٔ فرانسوی اش درآن غرفهٔ دیگر است ولی‌برای افتتاح‌آن منتظرآقای ناکسوس استیم.

کریج وگاریرسون اززینه های وسیع مرمرین که بوسط دوردیف اتاقهای لوکس درچپ وراست، داخل میشد، بالا رفتند . پنجره هایی که بسوی کانال بزرگ شهر بازمیشد ، بسته بود. این اتاقها که ازمرمر زرد اعمارشده بود، باسیستم تنویر مودرنی که به‌آن داده شده بود،چشم راخیره میکرد. بعدداخل اتاقی شدند که قفسی پراز مرغان سحر خیزدرآن دیده میشد. اتاق متصل آن اتاق بازی بودکه درآن باورقهایی که ازعاج ساخته شده، بازی میکردند. هردو بفراغت این اتاقهارا گردیدند تا خوب به وضع آن آشناشوند . بعدهم واردیك سالون‌کم عرض وطولانی شدند که روی آن ریگ‌فرش شده بود. کریج به‌گاریرسون نگریسته پرسید : عجب است .

آیااتاق زورآزمایی همین خواهد بود ؟

صدایی جواب داد :

ـ غیرازین چه چیزی بوده میتواند ؟

کریج بسوی درب ورودی برگشت . مردی چاق باموهای قهوه یی که چهره یی چون الههٔ عشق تیپولوداشت ، ایستاده بود ولی لباس کاردنیالی دربرداشت ودر دست اونیز نقابی ازعاج دیده میشد .

کریج، درحالیکه بسوی اوحرکت میکرد ، گفت : توباید پوسه باشی .

مرداحترام کنان جوابداد :

ـ آری . رسام، رژیسور، دایرکتور و خالق این محل مخلص شماپوسه .

کریج، کم‌کم به اونزدیك میشد وصدای خفیفی که ازچکمه های ملایمش روی فرش ریگ برمیخواست محسوس نبوداماشمشیری که درکمرداشت ، زود جلب توجه میکرد . پوسه بادقت به او، نزد خود فکر میکرد: «مثل گربه، چالاك وسریع . نمایی‌ازنمایش ظلم ودرخششی ازمرگ . اگر دست کسی بروی اوبلند شود، دیگر در زندگی روی خوشی نخواهد دید .» کریج معرفی کرد :

ـ من، کریج رئیس محافظین امشب واینهم گاریرسون معاون من .

ـ خوشحالم . بیائید تاقدری راجع به امشب بشما توضیحات بدهم .

وقتی صحبت میکرد چنان می نمود که اعتمادی که بخود داشته ، درحال تزلزل است :

ـ ونیس از روزنی که ونیس شده چنین شبی رابخاطر ندارد . درسالون بزرگ‌دانس ازشاهان قدیمی گرفته تاستاره های سینما، اصیلزادگان ، کشتی گیران قهرمان مسابقه کنندگان باموتر، فابریکا تود ها ، زمانی که برای یکشب بیك دالر کرایه میشوند، بوکسور ها، شامپونهای مسابقات قایق دوانی وغیره راخواهید دید . در آنجا شمارقصهای تویست، چاچاچاوشاك را تماشا خواهید کرد. مناظرتابلو هائیکه از تیتیا ن درا ینجاازطرف هنرمندان بزرگ تیاتر و سینما بطور زنده تمثیل خواهد شد .

همچنین صحنه هایی اززندگی ۲٤ ساعت درونیس نمایش داده میشود .

یکنفرهارپ نواز دستهٔ اورکستر پارچه هایی ازگالوپی خواهد نواخت ، قمار باز ها قمارخواهند کرد. معاشقات ودوئل هایی نیز واقع شدنی است .

گاریرسون ، خودداری نتوانست :

ـ چه‌گفتید ؟ چه واقع شدنی است ؟

ـ دوئل . وبعلاوه شامپیونهای المپیا نیز مسابقه یی خواهند داد . واینها همه درداخل پروگرام گنجانیده شده است . آیا شما پروگرام ندارید ؟

کریج جوابداد :

ـ خیر، شاید ناکسوس فراموش کرده آنرابمابدهد .

ـ این کمی تعجب آور است .

منهم همینطور فکر میکنم .

گاریرسون پرسید :

ـ آیامدعوین درهردوطبقه میتوانندگردش کنند ؟

ـ حتی تراس هم دراختیار شان است .

ـ تراس هم ؟

پوسه باهیجان تایید کرد :

ـ آنجابشکل یك باغچه زیبا وخیال انگیز درآورده شده است . هرکس از مهمانان خواسته باشد میتواند آنجا رفته هم غذا بخورد و هم صدای موسیقی آما توران را از میان زورقها بشنود . واقعا خیلی قشنگ است .

وقتی کریج وگاریرسون ازاوجدا شدند، پوسه هنوزهم درفکر بود . اگر بتوانند به کشتن کریج موفق شوند، چه‌کار خوبی خواهد شد ولی درهرحال کشتن این حریف هم نباید کارآسانی باشد . درجائی که ایستاده بود ازین اندیشه مختصرا تکان‌خورد وبعدبابالا افگندن شانه هابرای پذیرایی از آرتیستها ، حرکت کرد .

تراس واقعا چنانکه پوسه گفته بود، زیبا بود. درختهای بزرگ برای گاز خوردن، روشنائیهای افسون کننده ، کوچ ها ی مستریح، میزهای طعام ، یك بار کوچك بابوفت وگلها مجموعهٔ شاعرانه یی راتشکیل میداد . کریج آنهارا مثل اینکه گرفتاررویا یاافسون باشد، تماشا میکرد . درپایین کانالی بزرگ نظیر دریایی ازروغن نور ها رابخود انعکاس میداد وبندرگاه نیز بقدر کافی روشنی میدزدید .

گاریرسون گفت :

ـ فکر میکنم نوشیدن ما، کار درستی نخواهد بود. اگر یك‌دوست دیگرماهم‌می‌بود

کریج با دیدن یکی از گارسون هاکه‌به سوی بارمیرفت چیزی رابخاطر آورده جواب داد :

ـ بنظرم یکنفر اینجا هست . این گارسون ، صبرکن .

ازآنجا پایین رفته داخل مطبخ شدند . گارسونها، معاونین وحتی رئیس شان به شدت مصروف کار بودند وآمادگی میگرفتند. وقتی یکنفر گار سون باشاره کریج کارخود راترك‌کرده نزدیك آنان‌آمد، سایرین ناراحت نشدند چه دراصل هم کاری‌که امشب انجام میدادند مافوق ظرفیت شان بود. هردو به سالون دانس برگشته منتظر او شدند . وقتی باپطنوسی پرازمشروبات نزدیك آنها رسید، کریج بزبان رومی آهسته گفت : به طرف آخر سالون برو. وگرنه مجبورم ترا پوزبند بزنم تااز نوشیدن بازبمانی .

وقتی گارسون باتعجب بسوی او دید . کریج اندکی نقاب خودرا پائین زد. در چهره اش نه اثرخشم ونه علامت ناراحتی دیده میشد .

ولی درهرحال این چهره فاقد ترحم جلوه میکرد . گاریرسون دورشد . آنجااز اتاق دوئل که درطبقهٔ بالاقرارداشت، سروصدائی بلند بود وآواز خندهٔ پوسه که شادی درآن موج میزد، بگوش می آمد. اکتورها آمده بودند .

کریج ازسالون باتاق کوچك پهلویی گذشت وهمینکه وارد شدند یقهٔ گارسون راگرفته تکان داد بدان شدتی که گارسون بدیوار روبرویی خورد واز درد بناله درآمد ولی حرفی نزد. کریج گفت :

ـ فریاد بزن . مردم بیناموس اینطور میکنند . فریاد بزن وپولیس راصدا کن .

گارسون بناله جواب داد :

ـ نزدیك بود، مرابکشید .

ـ آه، البته که قصدم اینست .

گارسون درحالیکه بطرف گاریرسون که دنبال شان داخل شده بود، بانگهای التماس آمیز مینگریست، گفت :

ـ چه شده است آقای من . من که‌کاری نکرده‌ام . اگرتصورمیکنید خطایی از من سرزده من قطعا خودم ازآن بی اطلاعم ...

بابگوش رسیدن یك فریاد وحشت آور ، حرف اوقطع شد. دست کریج جلو چشمان اوبود وشیشه روغن ضد آفتاب در آن دیده میشد کریج بالحنی خشن به اومیگفت :

ـ رنگت بسیار سرخ شده ، آفتاب زدگی داری بگیروازین روغن بصورتت چرب کن .

ـ نمیتوانم استعمال کنم آقای من .

ـ ولی حالامجبوراستی ـ بگیر .

ـ یك شیشهٔ این روغن چهل لیره قیمت دارد ولی من بتوده هزار تا ۲۰هزار لیره میدهم که آنرااستعمال کنی . من ازکسانیکه روغن ضد آفتاب زدگی استعمال

ناتمام

بقیه صفحه ٤۰

رمز شوهرداری

ازچه چیز های خو شش می آید وسلیقه اش چگو نه‌است ، به‌مطالعه اطراف وجوانب کار پرداخت تاخود رابا مو فقیت هما هنگ سازد.

چون شو هر ش علاقه شد یدی به بازی شطرنج داشت ، همسر ش نیزبه سر عت رموز آن بازی رافرا گرفت تا بتواند مثل یك طرف‌مقتدر باوی بازی کند. از سوی دیگر چون شوهر وی از معا شرت زیاد بامردم وشرکت محافل نیز لذت می برد، خانمش در نظم وترتیب خانه‌وتزیین اتاقها سلیقه و کو ششز یادی‌بکار بردو جذابیتی به محیط خـانــه داد

تاشو هرش بجای آنکه دایم ازمنزل فرار کندو بار فقایش در خارج‌خانه بگذراند، بتواند آ نان رابا غـرور وافتخار بخانه بیا ورد .

بقیه صفحه ۲۳

سینما درهندوستان

این خانواده به امید یك زند گانی تازه، بسوی گنگ مقدس میرود ودر کلبهٔ متروك آنان ماری به‌آرامی میخزد.

ستیا جیت رای در ساختن این فلم به همان اشکالات خانواده یی که در فلم نشان داده میشود، بر خورد. این سخن در حال حاضر شگفتی انگیز به نظر میرسد، ولی در آن روز ها بخشی بزرگی از پول که حکومت به سینما تخصیص‌داده بود، به حساب «راه سازی» مصرف میشد، وتصادفاً نام فلم را میشود «آهنگ راه» ترجمه کرد.

روز نامه «تایمز آف اندیا» نوشت که این فلم از گمراهان زیبا روی، زیبایی های سحر انگیز وآدمهای بی پروایی سخن میگوید که‌هرلحظه آهنگی سر میدهند. با اینهمه، مردم از ین فلم استقبال کردند.

ستیا جیت رای میگوید که‌سینمای هندوستان امروز سه مکتب دارد: مکتب بمبی، مکتب تامیل لندو کرالا ومکتب بنگال. بمبی به خاطر کثرت تولید فلم آوازه‌یی بیشتردارد که فلمهای بمبی به‌زبانهای هندی و مراتی ساخته میشود که عدهٔ زیادی از مردم این دو زبان را میدانند، فلم های تامیلی وفلمهای که در کیرالا ساخته میشود، به زبانهای خود این ایالتهاست ازهمین‌رو تماشاگر زیادی ندارند.

ستیا جیت رای میگوید که فرق بزرگ فلمهای بنگالی وفلمهای محصول بمبی درآن است‌که فلمهای بنگالی نسبت به فلمهای محصول بمبی خصلتی به مراتب عمیقتر و جدی تر دارد. فلمسازان بنگال که غالبا خود کار گردان وتولید کننده هستند، از محدودیت قرار داد ها رنج نمیبرندو همانگونه که خودشان می خواهند، کار میکنند، بدون آنکه از کسی دیگری دستور گیرند.

بدبختانه اکثریت تماشاگران سینمای هندوستان را افراد بیسوادی تشکیل میدهد که در باره هنر راستین تصور روشنی‌ندارند. برای مشاهده میتوان‌کرد: همان یك وسیلهٔ سرگرمی‌و گریز از اشکالات زندگانی نیست. براین‌اساس آنان یك عشق تراژیک را می خواهند. که‌باز دوخورد ها، گریزها آهنگها، رقصها وفرجام خوشی هم راه باشد. تو لید کنند گان خیلی خواستار چنین فلمها هستند، زیرا میدانند چنین فلمها پول‌سرشاری میاورد. در چنین وضعی، کارگردان «استخدام شده» باید یا همین راه موجود را در نوردد یا از کارش به حیث یك هنرمند دست بکشد - تولید کنندگان استقلال کار گردان را به رسمیت نمیشناسند.

ستیا جیت رای میگوید «بر گردانیدن سینمای هند به خطوط ریالستیك عملیه ییست درازو پیچیده ولی دراین‌زمینه نشانه های پیشرفت وجود دارد. ما در بمبی کا رگردانانی‌چون خواجه احمد عباس، بسرو بترجی، مانی کاول‌و بنه چارجی داریم که آدم همیشه در انتظار فلمهای آنان است، من بدین باور هستم که ریالیزم سر انجام پیروز خواهد شد. همین تمایل آیندهٔ سینما توگرافی هندوستان را تعیین خواهد کرد. اما این کار، کار یك روزه نیست.»

کار آخر ستیا جیت رای «سارا آکاش» نام دارد. مکان فلم دهکده ییست در دههٔ چل در بنگال. آدم اصلی فلم برهمن جوانیست که فکر می کند حق‌دارد دهقانان‌عادی را به دیده تحقیر بیند. وی‌خودش راپابند می پندارد واز احساسات مذهبی مردم برای رسیدن به‌هدف هایش بهره برداری میکند.

بعد، قحطی فرا میرسد وتقریبا تمام مردم دهکده نابود میشوند، آن وقت است که برهمن جوان در می‌یابد همه آدمیان برابر اند ونباید کسی را به خاطر اینکه از کاست پائین تراست، به‌دیده تحقیرنگریست غصه مردم رابهم نزدیك میسازد و جدایی های مصنوعی‌را از میان بر میدارد.

هفت خرابکار صلحدوست.

در هندوستان این نکته خیلی اهمیت دارد که‌قشر روشنفکراز چه راهی پیشتیبانی میکند. آشنایی با ساخته‌های فلمسازان‌مترقی‌بنگال وبمبی نشان میدهد که روشنفکران خلاق به انداز های نهرو وفادار هستند.

مامیخواستیم به‌خانه یی برویم دربین این خانه وکرانهٔ بحر یك قطار هوتلهای مجلل قد کشیده بودند.

آدم ساحل معروف «جوهو» را در دامنهٔ بمبی میتوانستند دید. یکی از هوتلها ی‌بسیار پر آوازهٔ این ساحل «خورشید وریگ» نام دارد.

ما به خانهٔ دوست مان خواجه احمد عباس کار گردان چیره دست سینمای هند میرفتیم. وقتی به‌آنجا رسیدیم وی تبسم کنان از چوکی یی بر خاست و ما نندهمیشه‌بالحن طنز آلودی گفت: «ثروتمندان از عقدهٔ دارایی خصوصی رنج میبرند آنان باید خورشید-خود شان را داشته باشند وسهم خود شان رااز ریگ هم دارا باشند.»

خواجه احمد عباس کرتی جیمی به‌تن داشت‌وعینك ضخیمی پوشیده بود. ما باوا در بارهٔ یکی از آخرین فلمهای او صحبت میکردیم که فلم نامهٔ آن را نیز خودش نوشته است این فلم «هفت هندوستانی» نام دارد.

داستان فلم در پونا، در سال ۱۹۵۵ آغاز میشود از پونا تا گوا چندصدمیل‌فاصله‌است. گوارا پورتگالیان درسدهٔ شانزدهم‌برای‌بار دوم اشغال کردند. در داستان فلم هفت نفر هندی در شهر پونا‌تمرین کراته وراه یابی جنگلها را می‌بینند تابه گوا بروند. این هفت نفرخرابکار نیستند وماموریت دیگر دارند آنان باید به مرکز شهر «پان جیم» پایتخت گوابروند وبیرق سه رنگ هندوستان را درآنجا برافرازند. مردم گوا نیز به مقاومت گروهی دعوت شوند. مردم جهان باید دریابند که این هندوستانی‌هاهستند که میخواهند گوا آزاد شود، نه کدام نیروی بیگانه. این هفت نفر سلاحی ندارند، تنها یك بیرق را حمل میکنند.

خواجه احمد عباس دربارهٔ فلمش گفت: «مطلب تنها این نبود صفحه یی از قهرمانیهای گذشته رادر برابر دید گان مردم بگذارم. منظور اصلی من به صورت مستقیم وغیر مستقیم این بود که مردم را به‌وحدت ملی دعوت کنم، در فرجام‌فلم این هفت نفر در زمانی نزدیک به زمان حاضر با هم ملاقات میکنند. آنان که روز گاری برای مبارزه با دشوار یهای بزرگی باهم متحد شده وجسم واحدی را تشکیل داده بودند اکنون در اثر تفرقه های ملی و تعصبات مربوط به کاست، از هم‌دگر جدا وبیگانه شده اند. من‌دراین فلم خواسته ام به پنجابی ها، تامیلی ها وبنگالی ها خاطر بدهم که مواظب باشند وهمواره به خاطر داشته باشند که همه هندوستانی هستند.»

ما به خواجه احمد عباس گفتیم که تخیل او وقصهٔ‌اثر ناکی آفریده است.

پرسید:

-تخیل؟

سپس لبخندی زد. دری را باز کردو صدا زد:

- مدهو کرجی چند دقیقه اینجا بیا بیید؟

مدهو کرجی معاون اوست. وی سیمایی‌مصمم ونیرومند دارد. در زنخ وکناره های چشمها یش جای زخم هایی باقیست. این زخمهاکه نشانه های چاقوی پورتگالیان است، در واقع حیثیت امضای پولیس پورتگال را دارد. مدهو کرجی از کسانیست که در بیست ودوم ماه جولای سال ۱۹۵۵ بیرق سه رنگ هندوستان را در گوا بر آفراشتند.

مدهو کرجی پیش از آزادی گوا به دست پورتگالیان در سیاه‌چال مخوفی شکنجه شد. بعدها، با پای شکسته یك میل راه را تامرز هند سینه مال طی کرد.

اکنون وی با این تجاربش درفلم «هفت هندوستانی» خواجه احمد عباس را معاونت میکند.

بقیه صفحه ۴۱

سعادت در حسن...

شکوه و شکایت در باره چیز های که شما نمی پسندید سعی دربهبود آنها کنیداگر این کار از عهده شما ساخته نیست آنها را فرا موش کنید. در روی زمین هیچ نقطه ومکانی رانمی توانید یافت که‌ازهر حیث کامل باشد.

د۱۳ مخ پاتی

پښتور گی دانسان

ځای وی‌چه له خوورځو څخه زیات نه‌اوږ دیږی دغه نښی کله‌کله نـــه پیژندلی کیږی او ناروغ داد را ری دستگاه دمزمن‌عفونت خواته‌درومی.

پښتور گی ولی ډبری جوړوی.

په عادی حالت کښی هغه موادچه دادرارو په وسیله‌دفع کیږی، په‌هغه کښی‌محاول وی او له همدغه املـه رسوب نه کوی . سره ددی کله‌کله دغه مواد دیوی مرکزی هستی پـه شاوخوا راټولیږی او ډبره جوړوی ډبری راز راز اوپه بیلو بیلواندازو لیدلی کیږی اوهغه په پښتور گو، مثانه اوادادرارو په مجرا کښـــی لیدلای شو. دډبری جوړو لو علـت کله څرگند او کله‌نامعلوم وی. هغه عوامل چه دپښتور گی دډبرو پـــه جوړو لو کښی اغیزه ناکدی، په څو ډوله دی داوبو اوهوا اغیزه دد غی ناروغی په پیدا کیدو کښی څرگنده شویده . ځکه چه توده اوو چه هوا دادرارو دغلظت له‌امله، دډ برودپیدا کیدو دپاره‌زمینه برابروی اوداخبره ثابته شویده چه پښتور گو ډبره په هغو کسانوکښی چه په توده اووچه سیمه کښی ژوند کوی نسبت هغو کسانو ته ډیره زیاته وی چه پـــه مربوطو ځایو کښی اوسی. دغـــه موضوع دنړی‌په دوهمه عمومی‌جگړه کښی پوره ثابته شوه. داځکه چـه هغه عسکر چه په تودو سیمو کښی اوسیدل، زیاتره دپښتور گی پـــه ډبره اخته کیدل. ددغو ډبرو زیاته برخه داگزا لات له ډولو څخه وه او علت یې داوچه وی زیاتره هغه‌سابه خوړل چه اسید اگز الیك پکښـــی زیات ؤ بل‌علت یې دادراری دستگاه خرابوالی ا وعفونت دی. هغه‌کسان چه داد راری دستگاه په عفو نـــت اخته کیږی ، دنوروپه‌نسبت زیاتره دپښتور گی ډبری بیدا کوی. ځکه چه‌په ادرارو کښی مو جود مـــواد زیاتره دسپین گلبول یا کثیفوذراتو په‌شاوخوا کښی رسوب کوی‌اوډبره جوړوی. داسی گمان کیږی چه په بدن کښی دویتا مین «آ» لږ والی‌هم دډبری په جوړ ولو کښی بی‌اغیزی نه‌وی .

زیاتره ډبری‌دکلسیم سره‌دترکیب په شکل‌وی اوله‌همدغه‌امله له‌ادرارو څخه دکلسیم زیات دفع په زیاتـرو مواردو کښی د ډبری جوړولو سره یوځای وی .له‌ادرارو څخه دکلسیم ددفع علت‌ډیردی.مثلازیاته بیحرکتی دهډو کو دسستی اوله هغو څـخه دکلسیم دجلا کیدو اوادادرارو پـــه وسیله دهغو ددفع سبب گر ځـی. دغه پیښه زیاتره په هغو خلکو کښی لیدله کیږی چه دکوم علت په و جه شنډ شوی اوزیاته موده‌په بسترکی پاتی کیږی . دکلسیم‌زیات استعمال که دکلسیم دامپول دتز ریق له‌لاری وی اوکه دشیدو او نورو لبنیا تو دمصرف‌په‌وسیله ددی‌سبب‌کیږی‌چه‌د هغه غیر لازمه اندازه په بدن کښی جذبه نشی او له ادرا رو څـخه دفع شی او که زمینه مسا عـــده وی د پښتو رگی ډبره تولید وی. دغـــه کیفیت کله کله په هغو نارو غا نـو کښی وینو چه دمعدی په تـت اخته دی ځکه چه ددوی په غذایی رژیـم کښی دمعدی دزیات تر یو والی‌دله منځه وړلود پاره شیدی په زیا ته اندازه تجویز کیږی .د ویتا میـــن (دی)زیات مصرف هـــم له ادرارو څخه دکلسیم دزیاتی دفـــع او د پښتو رگی دډبری دجوړ ید وسبب گرځی .ځکه چه دغه ویتا مین دنورو ویتا مینو په خلاف په بدن کښــی پاتی کیږی او مسمو میت تـــولیددی اوله دی امله چه دغـــه ویتـــامیـن دکلسیم په متا بو لیســـم کښـــی دخالت لری له ادرارو څخه دزیا ت کلسیم ددفع سبب کیږی

دډبرو دپیدا کیدو بل علـــت‌د ادرارود‌اندازی کموا لی دی .که‌داد‌ دارو ددفع ‌اندازه‌دنارو غی‌یا داوبود‌ لږ مصرف له امله کمه شی دډبرو د پیدا کیدود پاره به محیط مسا عـــد وگرځی .دوا گانی هم دپښتو رگـــی دډبری په جوړید وکښی بی اغیزی نه دی‌چه‌په لومړی سرکښی‌یی‌سلفا میدونه شته او له همد غه املـه‌ددغو دواگانو دتجویز په وخت کښی باید ناروغ ته سپار ښت وشی چه دهر یوه سره یوگیلاس اوبه وچښی تر څوچه پوره محمول شی اوپه پښتو‌ وگو کښی پاتی نشی .

باید وویل شی چه نا رینـــه د ښځو په نسبت دری ځله داد رارو دمجاری‌ډبرو سره مخامخ‌کیږی اود عمرله نظره‌انسان د۳۰ــ او۵۰کلو تر منځ په دغه نارو غی اخته کیږی .

دښځو له نظره کله‌کله ډبره مو‌ جوده وی خو سړی تر زیاتی مودی پوری ور څخه خبر نه وی .ځکه‌چه دپښتورگـو د ډبری درلودونـــکی کسان زیاتره دملا او دهغی دشاو‌ خوا له دردنه پرته نوری نښی نـــه احسا سوی ،مگر کله چه ډبره پـــه حرکت راشی هغه درد تو لیدوی چه ډاکتران ور باندی پوهیږی .دغه‌درد ډیرسخت‌اوځورونکی دی په دی‌ډول‌چه دناروغ دخوب مانع کیږی .کله‌کله ددردسره‌یو ځای‌دشوك حالت‌هم‌منځ ته راځی ناروغ پریشانه اووارخطا کیږی ،په وچولی کښی یی سړ ی خولی پیداکیږی اودردتناسلی‌آلی‌خوا ته ځغلی .ددرد ځای دډبری ځای دی او له دی امله په ملا یا نسی کښی احسا سیږی .

کله کله دډبری په حرکت سر ه ددرد ځای هم بد لیږی اوښا یـــی ور سره په ادرارو کښی وینه هـــم ولید له شی .که ډبره په مثا نـــه کښی ولو یږی .درد له منځه ځی .

ددغی ناروغی تشخیص دادرارو

ددغی ناروغی تشخیص دادرارو

له دستگاه څخه په عکس اخستلو سره څر گند یږی .دتداوی له‌نظر ه باید درد دمسکو دوا گانو په وسیله له منځه یوړل شی او که ډبره پـــه مثانه کښی ونه لوږی اویا دعفونت اوددرارو دبندید واحتمال وی،بایدد جراحی عملیات وشی د ډبـری تـر لیری کیدو ورو سته‌باید هغه تجزیه شی او دهغی دنو عیت له مخی‌دغه دغذایی رژیم تجویز وشی تـرڅـو دبیا پیدا کیدو مخنیوی شوی وی.

دپښتور گی دنارو غیو څخـــه د خلا صون په تیره بیا دنارو غـــو پښتور گو دله منځه وړلواو دهغـو په عوض درو غو پښتور گو پیوند دوسنی طب له خوا را بر یا لیو‌ عملیاتو څخه شمیرل کیـږی او نن ورځ په هغو هیواو کښی چه طـب چټکه اوموثره پرمختارك کړه ده. د پښتور گود پیوند ولو جرا حی په برپا لی توگه سر ته رسیږی او یو زیات شمیر نارو غان خپل عـــادی ژوند په خوښی له سره شروع‌کوی.

(پایان)

بقیه صفحه ۷

طبیب وفیلسوف بزرگ

اربیست جلدی «کتاب الانصاف» بمـــا نه رسیده است.

«کتاب النجاه» ازچهار بخش بزرگ:منطق فزیك ، ریاضی ومتافزیك مرکب است .

غیراز ینها مهمترین آثار وی عبارتند از:

ــ «لسان العرب» درده جلد .

ــ «دانشنامه» بزبان دری مشمل بر چهار بخش بزرگ .

ــ «کتاب القانون فی الطب» مشتمل برپنج کتاب بزرگ .

«کتاب القانون فی الطب» بحیث عصاره تاریخ هزارساله طب نه درعین زمان این علم رااباوج ترقیات نوین رسانید وتاقرن ۱۷ به حیث یگانه منبع طب مورد پژوهش واستفاده اروپائیان بود، درمرکز تمام آثارعلمی ابـن سینا قرار میگیرد .

بسیاری ازآثار ابن سینا بزبان لاتیـــن که درقرون وسطی زبان علمی اروپا بـــود واز روی آن به زبانهای دیگر اروپایی‌ترجمه شده‌اند .

ابن سیناعلاوه برآثار علمی معروف خود یك‌سلسله قصه های فلسفی مانند «سلامان وابسال» (۲) «حی بن یقظان» وغیره که طی آنهامفاهیم عمیق فلسفی باتمثالهای بدیـــع ووقایع معینی افاده میگردند ، نیز تالیـــف نموده است . علاوه برین اویکی ازشاعران توانای عصرخود ویکی ازاساسگذاران ژانـر رباعی درادبیات شرق مخصوصا ادبیات دری بشمار میرود . ازآنجاکه او به ایجادیـات شفاهی توده هاسخت علاقمند بود، درانتقال دادن ژانر رباعی ازادبیات شفاهی به‌ادبیات کتبی نقش معینی ایفانموده (۳) رباعیاتی که ازوی بجامانده متضمن اندیشه های عمیـق فلسفی اومیباشد، مثلا :

از قعر گل سیاه تا اوج زحل
کردم همه مشکلات گیتی راحـل
بیرون جستم زقید هرمکر وحیل
هر بند گشاده شد، مگربند اجـل

یك بخش اندیشه های فلسفی ابن سینا توسط موسی بن میمون وفیلسوف [illegible] «توماس اکوینی» وسیعا ترویج‌گردید. [illegible] افکار ابن سینا درعالم اسلام منجمله ایـن

امکان رابوجود آورد تامردم باحفـظ [illegible] خود به اندیشه های فلسفی یونان آ[illegible] کردند .

ابن سینابرخلاف فارابی وابن رشدتوانسته است یك «مجموعه فلسفی» رابراساس نقـد آثار ارسطو وبااستفاده از آثار افلاطونیان جدید ورواقیون، تدوین نماید . (٤)

(باقیدارد)

(۲) ابن طفیل (درقرن ۱۲) وعبدالرحمن جامی (درقرن ۱۵) نیز آثاربنام «سلامان وابسال» آفریده‌اند . این اثرها باوجود اشتراك تـام ازحیث مضمون ومحتوای خودهریك اثـری مستقل وجداگانه ودرعین زمان مهم‌میباشد .

(۳) ن.م. ملله یف. تاریخ ادبیات [illegible] جلد اول ص ۱۰۱، تاشکند ، ۱۹٦٥ .

(٤) دائرة المعارف مختصر فلسفی (بزبان عربی) بخش اعلام اسلامی ، افزوده شـده توسط دکتور ذکی نجیب‌محمود ص۱۳، قاهره سال ۱۹٦۳ .

بقیه صفحه ۵

اساسات حقوقی زن و...

این فرمایش نیز از پیامبر اسلام است که : (کاملترین انسان ها از حیث ایما ن آنهائی اند که صاحب اخلاق بهتر و نیکوتر باشند و بهترین شما کسی است که درمورد اهل و خانواده اش بهتر باشد ، من بهتر ازشما نسبت با هل و خانواده ام نیك‌و بهترم) و نیز : (زنان را برای انجام کار های خیر و نیکو توصیه فرموده از مخالفت آن هشدار کنید) ٠

داشتن خوی و روشن مسرت آمیـز و لطافت طبع دربرابر زنان، از جمله مکارم اخلاق شوهران بحساب میرود ، زیرا ایـن روش یگانه عاملی است که طیب خاطر و صفای قلب وی را جلب مینماید ٠

خلیفه دوم اسلام میفرماید : (برای مرد شایسته است که با اهل و فامیلش مانند اطفال پیشش آمد نماید و البته حد اعتدال راازیاد نبرده چنان نشود که این عمل‌عنان اداره و تـربیـت را از دست وی رهـا سازد) ٠

هشت ـ شوهر باید در برابر گفتار زن تحمل و حوصله را از دست ندهد و کمال گذشت را مراعات نماید حضرت پیا مبـر اسلام نیز گاهگاهی در مقابل فرمایشـات خویش بحر فهایی از طـرف همسران شان مواجه میشدند ، ولی با حوصله و تحمـل از آن میگذشتند و حتی کلمات رد آنها را با تبسم مقابله میفر مودند ٠

هکذا زمانیکه خلیفه دوم اسلام با حرف ردی از طرف همسرش مقابل شد باعتاب رو بجانب او نمود وگفت : (تو حرفهای مرا رد میکنی ؟) پاسخ داد : (همسران پیامبر اسلام حرفهای او را بعضا رد میکنند در حالیکه او از تو بهتر است) ٠ خلیفـه اسلام از شنیدن این حرفها بسکوت فـرو رفت و صدایی از خود نکشید ٠

نه ـ برشوهراست تا علوم مفید وسودمندرا برای زنش بیاموزد و د ر فرا گرفتن این نوع علوم و دانش ، باوی مساعدت و هم کاری نماید ، عقاید دینی را در وی تقویت کند ، راه عبادات ، معاملات ، حقوق زنـا

شویی ، عفت ، امانت و نگهبانی را باتمام رموز و اسرار آن بـوی واضـح سازد و همچنان آداب شـوهـــر داری و همسری ، تدبیر منزل ، روش تربیه اطفال ، اقتصاد در زندگی و امثال اینها را باا و بفهماند و کلیه ضروریات یك زندگی آبرو مند را برای وی روشن سازد ٠

پیامبر اسلام که‌ارشادات و پیامها یش جز بخاطر سعادت بشریت نیست ، در باره میفرماید : (زنان نیمی از وجود مردانند)٠

ده ـ شو هران با یدراز داری‌را درمورد همسران شان درنـظر داشته اسرار ایشان را افشا نسازند و حضرت پیامبر اسـلام (ص) میفرماید : (از جمله کسانیکه بروز رستاخیز وباز پرس دارای مقام ناگـواری میباشد، یکی از آنهای اندکه دراثر رویداد های ذات البینی‌زنا شوهری بافشاءاسراریك دیگر میپردازندوزن‌باشو هر ،سر یکدیگرش برملا میسازد ٠

یازده ـ شوهران باید در برابر همسر خویش دارای غیرت کامل باشند تا ایـن غیرت ، ایشان را بران دارد که از همسران شان حمایت نموده کرامت آنهارامحفوظدارند ونیزغیرت از علایم‌ونشانه های ایمان بوده آنکه ضمیر و کانون وجودش از گرمی‌غیرت داغ نیست ، نور ایمان نیز در نـهاد وی خاموش و بی فروغ خواهد بود ٠

از آثار ایمان است که شوهر حاضر نشود همسرش بدون آنکه ضرورتی معقول در میان باشد ، با این و آن بیامیزد ، در خلوت بنشیند و یا با اینطرف و آنطر ف بگشت و گذار بیجا بپر دازد ٠

حضر ت خلیفه چهارم فر موده:(انـکار ازحیا وغیرت بـدور است اگـر شما راضی شوید زنان تان با آنکه دلیلی و ضرورتی محسوس نیست وکاری ندارند ، جلو چشمان این وآن باجلو نمایی های گوناگون وزینت ها ی خیره کننده ظا هر شوندو منحرفین را منحرف تر سازند) ٠

ب ـ حقوق شوهر :

تا اینجا نکات عمده و اساسی حقوق‌زن را بر شوهرش مرورکردیم حال می‌پردازیم به توضیح حقوق که شوهر ان بر زنا ن خویش دارند ٠

اولا ـ سر پرستی و اداره ، طوریکه‌شوهر باید زنش رابـه نتـا یج واسا سات آداب آشنا سازد ودست او رابگیرد و در زندگی چنان رهبری اش کند که اشتباها تی را در شاهراه زندگی مرتکب نشود و بر زنـــان است تا در رهبری های نیکو و شرافتمندانه از نظریات خیر خواهانه شوهران اطاعـت نمایند ٠

آیات مبارکهٔ قرآنی از آنجا که تما م نواحی زندگی بشریت را مدنظر داشته و راه های سعادت را همواره برخ انسا نهـا باز مینماید درین مورد نیز بی علاقه‌نمانده از همان آغاز قانون گذاری خود ، بـــرای

مرد بخاطر اینکه تکالیف تهیه و فراهـم آوری وسایل زندگی زن را بصورت حقوقی مسلم وثابت ، بر عهده وی میگذارد،سمت زعامت را در زندگی خانوادگی قایل‌میگردد.

ثانیا ـ عمل نمودن بگفته های شوهر مشروط براینکه این گفتار و یا تقاضای او منافی کرامت بشری وضد حیثیت واقعی‌یك زن مسلمان نباشد زیرا اگر هدف ازاوامر شوهر جزاین باشد درآن‌صورت زن مکلفیت برای قبول واطاعت حرفهای شوهر ندارد.

زن نباید در صورتیکه شوهرش‌رضایت نداشته و اجازه ندهد ، از خانه بجا یی برود و اگر باز هم زنی بدون در نظرداشت این موضوع ، برضائیت شوهرش وقعـی نگذاشته وبمیل خود منزل راترك گوید تا آنکه دو باره بخانه بر گردد و یا ابراز ندامت کند ، مورد لعن و نفرین فرشته‌های آسمانی قرار میگیرد) ٠

پیامبر راستین اسلام در جای دیگر ی اینگونه میفرماید : (وقتی یك زن نمازهای پنجگانه را ادا سازد، ماه رمضان را روزه بگیرد ، عفت و حیثیت خویش را حفظنماید

و از اراده های معقول و شرافتمندا نـه شوهرش اطاعت‌کند ، دروازه های سعادت و بهشت جاویدان پرورد گارش بروی او گشوده خواهد بود) ٠

سوم ـ زن باید پاکی و کرامت خود را مصئون داشته و خـویشتن را در شکـل و صورت منحر فین جا هلیت کـهن ونخستین درنیاورد وسنگینی را در تمام آموزندگـی برخود لازم داند.

چارم ـ زن نباید از شوهرش چیـزی مطالبه کند که ضرورت و حاجتـی بـران محسوس نیست و هم نباید با آنچه بالاتر ازحد توان اوست مجبورش سازد.

پنجم ـ زن بایست بدون اجازه قلبـی شوهر ، از آوردن کسی که شوهرش او راخوش ندارد بداخل منزل ، جدا خود داری نماید و در صورت دریافت اجازه و رضای شوهرش مانعی در اجرای این عمل دیده نمیشود ٠

ششم ـ روی خوش نشان دادن به‌شوهر طوریکه همواره موقع مقابل شدن ، در کمال سرور و بشاشت با او مواجه گردد ، چنان چه حضرت پیامبر اسلام فرمود : (بهترین ونیکوتـرین ز نان آنـهائی اند کـه وقـتی بروی شان نظر اندازی مسرور شوی وچون سفارشی و امری نمایی اطاعت بینی واگر درخـانـه نبـا شی، هـم ازنفس خـودش‌و هم از مسایل خانه و اموال خانه بامواظبت کامل صیانت نمایند) ٠

اکنون پس از آنکه حقوق ثابت زن و شوهوش را مورد مطا لعه قرار دادیم، با این واقعیت میرسم که اگر در خانواده‌ایکه زندگی زنا شوئی بدون در نظر داشت این حقوق و بدون مراعات شرایط سالم از دواج پیش میرود و نیز د راجتماعی که شمار این نوع فامیل ها رو به افزایش بگذارد ، دیگر واضح ومبرهن‌است که چه‌بدبختی ها ها و چه ناگواری ها طاقت فرسایی گریبان گیر این افراد و اجتماع خواهد گردید و هم روشن است که چسان روز بروز سا حه این بدبختی ها بدروازه محاکم و مرا جع قانونی و حقوقی کشانیده شده و چگونه‌یکی بروی دیگری بر می خیزند ٠

ما نمونه های این نوع نا بسا مانی ها را در اجتماعاتی‌که حدود زناشویی درمیان افراد ایشان مراعات نمیگردد بکثرت مشاهده مینمائیـم و در شرایـط و ایجابات حـیات امروزی مخصوصا شمار کسانیکه در نتیجه این بی مبالاتی ها دچار بدبختی های‌فامیلی شده و کانون گرم خانوا ده آنها سرد و خاموش و بالا خره زن و شوهر برای ابد ازهم دور گر دیـده اند، یـکی ، دو ویـا ده نیست ٠

فامیل ها و یا بعباره دیگر زن وشوهری که آرزو دارند محیط خانه و خانواده‌خویش را بدست خود مرکز سعادت وآبرو مـندی ساخته و فضای زندگی با همی و همسری شان راپر ازصفا و محبت بنمایند ،بایستن ازین اساسات و حدود ثابت حقوقی‌تخطی ننموده آن را در زندگی خود عمل کنند و هدایات آنرا در زمینه بکار بندند ٠

انجام

بقیه صفحه ۵۱

ملوک نیمروز

وقره ختائی ها جنگی در عحل‌قطوان واقع سمر قند بوقع پیوست که‌بنام جنگ قطوان معروف است .دریـن جنگ تاج الدین ابوا لفضل ملـك نیمروز نیزهمرای سنجر بود. درین جنگ سپاظفر نمون سلطان‌سلجوقی منهزم شده وخودش از معرکه فراز فرار کرد .اما تاج الدین ابو الفضل در قلب سپاه بجای سنجر استا ده شده تباث قدم ورزید ،بنا بقـول ظهرا لدین نیشا پـوری (ص ٤٦ سلجو قنامه) آنقدر مناعت وشهامت از خود تبارز داد که جانب مقا بل را بشگفت آورد وسر انجام باهجوم لشکریان زیاد اثیر ترکان ختائـی شدکه باترکان خاتون زوجه سنجر که از اسیران این جنگ بود مدت یکسال را درقید قره‌ختائی‌هاسپری کرد. منهاج الراج مینگا رد کـــه : یکی از زنان حرم خان ختائی برملك تاج الدین محبت ورزیده از آن‌خوب خبر داری میکرد طوریکه از خوراك های لذید وپو شاك های نفیس وی را بی نیاز سا خته بود تا اینکـــه همان مستوره ،زمینه را برای رهای ملك مزبورمساعد گردانید.وموصوف با همان زنجیر وتخته بندیکه ممثل اسا رتش بود جانب سیتان فـرار کرده آن زنجیر را در پیش مقصورهٔ جامع بیاو یخت تا مظهر جسا رتش باشد .مورخ مذکور ادعا میکند که در سال ٦١٣ هـ آن تخته وزنجیر را برای العین دیده است .اما مور خان دیگر را عقیده برین است که خا ن ختائی بعد از یکسال تاج الدیـــن ابوا لفضل ونزکان خاتون را ،بـه مرونزد سنجر فرستا دندکه‌این قول بحقیقت نزدیك تر است واحتـمال دارد که ملك نیمروز آن زنجیر ر ا برضائی خان آورده باشد .

راجع بسال وفات تاج الدیـــن مور خان چیزی نه نگا شته انـد . بنابرآن روشن نیست که‌مو صوف پس از رهای از قید قره ختا ئـی ها تا چند سال دیگر امارت سیتان راداشته است(تاریخ سیستان)حادثه بیماری اورا در سال ٥٥٩ هـ مینگارد زیرا در سال ٥٥٢ هـ حادثه ایکـــه بعدا بان تماس خوا هیم گرفـــت ظهور میکند .اگرنظر (منهاج الراج) را معتبر دانسته آنرا اضح تلقـی نما ئیم باید مرگ تاج الدیـــن ابوا لفضل را پیش از سال ٥٥٢ هـ وانمود سا زیم واین همان سا لیست که سلطان سنجر نیز داعی اجـــل را بیك میگو یدو چون مورخ شهیر جوز جان مرگ تاج الدین حرب را که بعد از قتل شمس الدین ،سریر آرائی امارت سیتان شده بود. در سال ٦١٢ هـ بعد از شصت سا ل فرما نروا ئی مینو یسد ،که چنین نتیجه‌ی بدست میایدکه چون ملـك تاج‌الدین حرب‌باستعانت عمه‌خوددر سال ٥٥٢ برار یکه سلطنت سیتان

بقیه در صفحه ٦٠

بقیه صفحه ۲۳

یک نقش ویک تصویر

دراین زیرزمینی آدم مرگ می بیند مادر. فکرنکن مرگ باوفا. نه‌مادر. مرگ مسخره! یکی دهنش باز مانده. یکی شکمش پندیده. آدم اینقدر خون گندیده ، گوشت چروکیده وشکم پندیده می بیندکه تهوع می آورد بعضا آدم فکرمیکند اگر درآینده انسان هایی ساختیم ازفلزمی سازیمشان .

رگ هاوپی های شانراهم از پلاستیک می سازیم . که دیگرنه روحی داشته باشند ونه جایی برای ذخیرهٔ تنفرشان . درلابلای این گوشت گندیده تنفرمی تواند جا بگیرد. ولی وقتی ازفلز ساختیم شان . دیگر جایی برای تنفر نمیگذاریم . درست مثل این موترها. درسینهٔ شان هم یك هارن نصب می کنیم که هروقت دل شان خواست هارن بزنند، آنوقت دنیا پراز هارن خواهد شد مادر وآدم هامانند موترهابی تفاوت با وقار وبانشاط . این دالان خاطرشانراهم از فلزی سازیم ودرآن یك چراغ نصب می‌کنیم که مانند دالان خاطرمن تاریك نباشد . وقتی این فلزها ساییده شد مادر این آدم ها را می بریم به‌کوره های ذوب آهن ذوب شان می‌کنیم وآدم های دیگری ازنو می سازیم.

مادرم نگاه هایش راازمن دور نکرده . ولی الان حالت قیافه‌اش تغییر کرده حالت تعجب منتهی عمیق تر! دحشت منتهی دردناك تر .

مادرم باصدای لرزیده اش می گوید .

— پسرم ! این حرف هارانزن ! بوی می دهد . بوی تنفرازدنیا ومردمش را تو نباید مثل پدرت حرف بزنی .

«مثل پدرت» مادرم بازهم گفت : «مثل پدرت » .

من دیگر چیز رانمی گویم . فقط به‌سکوت گوش می دهم . سکوتی‌که بازروزه‌میکشید. من مادرم رافراموش می‌کنم . نگاه های مادرم درست مثل‌نگاه هایی‌ازآن دنیای دیگر مرانظاره میکند . ازپنجره چشمانم میگذرد ودرون مرانظاره میکند .

ومن چشمانم رااین پنجره درهم می‌بندم. وحالادردرون من تاریکی است وسکوت ! من دردالان بی انتهای خاطرم قرار دارم .

نمیدانم شبح پدرم درکدام نقطهٔ این دالان قراردارد. ولی مطمئنم یك جایی‌هست. وسکوت زوزه می‌کشید ومن انعکاس درد آلود صدای مادرم رادرآن دوردست های شنیدم .

— «مثل پدرت !» «مثل پدرت » .

انعکاس این صدادر این دالان نزدیك و نزدیك ترمی آمد . تابالاخره به نزدیکی گوش هایم رسید. من گویی ازخواب عمیقی می پرم . چشمانم رابازمی‌کنم .

مادرم هنوز مقابلم نشسته . ایندفعه مرا باوحشت می نگرد . مادرم بااین قیافهٔ‌پرچین وچروك‌هادریك اعجوبه‌شده‌بود. که‌درآن مرگ دوردستی ازمهربانی مادرانه می دیدم . ولی درمیان این همه‌چین وچروك اصلانا‌پیداست. این چین چرو ك فقط قادر بود وحشت‌را تجلی بدهد .

مادرم نمیداند چه قیافهٔ وحشت باری دارد . الان سکوت یك لحظه می شکند این زوزه هابرای یك لحظه توقف میکند . مادرم چیزی میگوید .

مادرم بانگرانی متوجه من است . وبعدآن لب هاتاب میخورد .

— پسرم ! برای چند لحظه قیافهٔ ات پر ازنفرت شده بودومن ترسیدم توهم مثل پدرت ...

بازهم مثل پدرم. «لعنت به‌این شیطان!.» «لعنت به این شیطان !.»

ومن بازدراین دالان بی انتهای خاطرم‌بودم وزوزهٔ سکوت بود ونعره«لعنت به‌این‌شیطان!» «لعنت به این شیطان !.»

من چشمانم رابازمی کنم . مادرم هنوز بمن نگاه میکند. باهمان قیافهٔ وحشت بار. مادرم میخواست مهربان باشد . ولی این قیافه دیگر قادرنبود مهربانی را انعکاس بدهد . این نگاه هادیگر قادرنبود مرا گرم کند آرام کند . این نگاه هاییکه الان از پنجرهٔ چشمانم به درون من می تابید ومرا چون موریانه میخورد. مادرم بااین همه چین وچروك یك اعجوبه شده بود. مادرم یکی ازهمین روزها میمیردوبااین قیافهٔ پرچین وچروك می آمدودردالان خاطرم باپدرم یکجا میشد وهردویشان مراتسخیر میکردند. پدرم نفیرمیکشید . ومادرم بااین چشمان وحشت بارش مرانگاه میکرد ونگاه میکرد ومثل موریانه میخورد.

مادرم به‌گریه می افتد .

— بمن اینطورنگاه نکن پسرم .

وهك هك گریه میکند . صدای مادرم‌هم پیربود . یك صدای پیر .

صداوقتی پیر شود نفیر میشود .

وقتی من بیرون می آمدم مادرم هنوزگریه میکرد .

حالامن دراتاقم بودم . این کتاب هابمن آرامش میداد . این‌کتاب های مهربان وبا درك . این‌کتاب هاییکه‌فقط یك حالت‌داشت. آن جمجمه ایکه دهنش بازمانده بود . وآن تابلوی‌کوه هاوابرهاوآن تصویر ...!

نه ! من به این تصویر نگاه نمیکنم . لااقل امشب نه .

من به تابلوی آن‌کوه هاوبرف ها نگاه میکنم ودردنیای آن تابلو پامیگذارم . به دنیای آن برف هاوکوه ها! آن برف هاییکه سفید بود وآن کوه هاییکه سیاه بود. این سفیدی هاآب میشد واین سیاهی ها باقی میماند . وحالاخوش آیند بودکه من به سفیدی های این تابلونگاه کنم چون برفهای کوه مقابل خانهٔ ماآب شده بود. این کوه مقابل خانهٔ ماکه سیاه بودواسرار آمیزیك دست غیبی می آید واین چراغ را روشن میکند وبعدهمان دست غیبی می آید واین چراغ راخاموش میکند. ماباید این کوه هارا ازفلزبسازیم آنوقت دیگرمیدانیم در سکوت دل شان چه قرار داد . این درخت ها راهم بایدما ازفلز بسازیم. آنوقت دیگر میتوانیم بااین فلسفه بافی میتواند حذف شود یك سویچ کنترول شان کنیم .

نمیدانم چه مدتی من دراین افکارم غرق بودم . که خوابم برد .

درخوابم دیدم یك جایی هستم . تاریکی بودوسکوت بود ودیگر هیچ .

ومن متوجه شدم . من در این دالان بی انتهای خاطرم بودم، وبعدپدرم درگوشهٔ این دالان ظاهرمیشود . مرانگاه میکند ونگاه میکند . آن خط منحنی محد ب چانه اش می لرزدوبعدناگهان شروع به خنده میکند.

— هه هه هه هه ..

— ها ها ها ها ..

— هی هی هی هی هی ..

— هو هو هو هو هو ...

— اوه اوه اوه اوه ...

من بیدارمیشوم . دریك لحظه صدا ها همه ساکت میشود . گویی این صداهاهمه منتظربودند وچون دیدند من چشمانم بازشد همه به‌اشاره پدرم ساکت شدند . وحالا باچشم های شان مرامی پائیاند من نگاه را برگرداندم . نگاه پدرم ازورای چشمان آن تصویر بمن خیره شده بود. گویی پدرم همین الان خنده اش رابس کرده بود وحالا خنده اش رادرسینه حبس کرده بود . وآن پائین ازآن جمجمه ! آن جمجمه ایکه استاد اناتومی بمن هدیه کرده بود.. دندان هایش ازهم باز بود. مگرنه اینکه این‌هم‌میخندید. آن جمجمه ایکه الان باچشمان خالی اش مرا می پائید . این جمجمه‌مجسمه‌روح‌پدرم بود. الان یافتم ! این جمجمه تجسم روح پدرم بود. یافتم یافتم !..

من ازبسترم برمی خیزم . لگدم را پس میبرم وبعدبایك حرکت آنی به پیش . دریك لحظه جمجمه به‌کنج اتاق پرتاب میشود .

ولی نه ! حالاجمجمه ازآن کنج اتاق چشمانش رابمن دوخته . ودندان هایش بیشتر باز شده . جمجمه خنده اش بزرکتر شده . گویی درآن حال بمن میگوید :

— توچوچه سگ ! توچوچه سگ ....! توچوچه سگ !..

نه من این جمجمه رانمی توانستم شکست بدهم . من فرزند این کابوس بودم . باید این جمجمه تسلیم میشدم !

من‌جمجمه‌راازکنج اتاق‌برمیدارم‌وبااحترام تمام روی میزمیگذارم . وحالالبخنداین جمجمه آیا لبخند پیروزی نبود. من درمقابل این تصویر پدرم میروم . آیااین لبخند پدرم لبخند پیروزی نبود وآن خط منحنی محدب‌کشیده! مصمم ! پدرم این یك داغ شمشیرراکه من دریکطرف چهره‌اش‌کشیده بودم‌بمن‌میبخشیده پدرم می خندید .

وبعد من درآن دالان بی انتهابودم وشبح پدرم . پدرم بەمن نزدیك میشود. لحظه‌ای آن نگاه هایش‌رابمن می‌دوزد. وبعدآن زوزه:

— هه هه هه هه ..

— ها ها ها ها ..

— هی هی هی هی هی ..

— هو هو هو هو هو ...

مادرم سرزده، خواب آلود وباموهای ژولیده وارد میشود .

بقیه درصفحه ۶۳

بقیه صفحه ۵۹

ملوك نیمروز

جلوس کرد لذا مرگ ملك تاج‌الدین ابوا لفضل باید قبل از سال ۵۵۲ه صورت گرفته باشد اما مسلم اینجاست که از خلال اوراق تواریخ دست داشته تعیین سال وفات ملك مزبور بصورت یقین پرا بلمیست‌که حل آن سخت دشواز است .

۲ـ شمس‌الدین محمدبن‌تاج‌الدین ابوا لفضل :ـ

از جمله پسران زیاد ملك تا ج الدین ابوا لفضل ،ملك شمس الدین که نسبت به دیگران بزر گتر بود براریکه امارت نیمروز جلوس کرد. او در بدو امارت خود مر تکب عمل اها نت انگیزی شد که آن عبارت‌از کشتن برادرانش بود که دریکروز هژده تن از برادران خود را بقتل رسانید ویك برادر را که عزا لمك نا مداشت میل کشید ونظر بگفتهٔ میر خواوند (روضته الصفاح ج٤ص ٦٥٧)سرای او رادار السیا ست میگفتند واستبداد این ملك باندازه اوج گرفت که همه عناصر از طبقات وفشار نیمروز غوطه ور بوده وبر حیات خود اطمینان نداشتند .این کشتار زمانی در نیمروز قوس صعودی خود می پیمود که خرا سان باثر تاخت وتاز عشایر بر با دگر غذویران گردیده وسلطنت سنجر قلع وقمع شده بود .قبایل غز در سال ٥٤٨ سلطان‌سنجر را اسیر وخرا سان معمور رایك قلم ویران کرد ند که تاریخ باز بان‌گویا بیانگر این ویرانگری های جبران ناپذیر میباشد .

وزما نیکه‌غزها خراسان رابه‌مسلخی از کشتگان این مرزو بوم تبدیل کرده بو دند، در نیمروز د شنهٔ استبداد آمیز ودژ خیما نه ملك شمس الدین محمد حلقوم هزارا ن بی گناه می برید وسر ها را از بدن جدا میکرد .

افراط ملك شمس الدین محمد در قتل‌اهالی نیمروز منجربان شدکه مردم نیمروز به نز دخوا هر او که ازعقل‌وتدبیر بهرهٔ‌کافی‌داشت‌مراجعه کرده از بیداد گری های برادرش شکایت نمایند. آن عورت‌با عصمت که از جریان بخوبی مطلع بود .به شکا یات مردم گوش فرا داده ،از ایشان پرسید که بعد از خلع ملك شمس الدین مزبور ،چه کسی رابه امارت نیمروز می پذیرند ؟ اهالی به امارت ملك تاج الدین حرب‌اظهار رضا یبت کردند حینکه از شنیدن این پاسخ قنا عتش حاصل گردیدبه مردم دستور داد که خواست خودرا ازقوه بفعل بیاورند . مردم نیمروز از شنید ن این دستور جسارت یافته‌بر ملك شمس الدین شوریدند اورا نخست خلع و اندکی بعد بافرزند انش به منجلاب نیستی پر تاب نموده بکیفر اعمالش رسانیدند با قتل ملك شمس الدین نظارت آن سلجو ق‌نیز در امور نیمروز انجا م می پذیرد وسلا طین غور در ین‌سر زمین سلطهٔ خود راگسترش میدهند که در مبحث بعدی‌آنرا دنبال‌خواهیم کرد .

(بقیه‌صفحه ۴۸)

مردی بانقاب بقه

«درمقابل نام‌من کلمه مماد موازل» هم وجود دارد ».

دیک‌در جوابش اظهار داشت :

« دیر یازود شماهم‌به اساس یك نمره مورد تعقیب قرار خواهید گرفت. شما وامثال شمابدون قبول هیچگونه مسئو لیت وبی خیال زندگی میکنید شاید من بقدر کافی خوش چانس نیستم و هم شاید بخت با من‌ساز گار نباشد. اما یك روزی به خدمت شما خوا هم رسید یا من با یکی از رفقای که بعد از من به‌این وظیفه مأمور میشود. شما نمیتوانید به یاری دماغ خـود از قانون سوء استفا ده کنید: زیرا قانون محدود ولی دایمی واستوار میبا شد .»

لو لا در جوابش بابی اعتنا یی گفت :

«تفتیش منز لم را نمیتوا نم‌بشما اجاره دهم . اما یك مو ضوع را میخواهم خاطر نشان بسا زم که خوشم نمی آید ازکسی وعظ بشنوم. واگر آقایان کار شانرا تمام کرده باشند، در آنصور ت‌میخوا هم از شما خواهش‌کنم که بمن اجازه‌دهید تاکمی خواب شوم تا فردا صبح بد خلق بیدار نشوم ».

الك در پاسخ لولاگفت :

-« این یگانه چیزیست که‌هیچگاه نباید ازان هراسی داشته با شید . لو لا به این حر فهای الك خنده اش گرفت واظهار کرد :

-«الك ، شما آدم بدی نیستید اما یك خفیه پو لیس بد هستید . ولی باوصف‌آن‌قلب طلایی ومهربانی دارید.»

جوابی که‌الك به او داد اینکو نه بود: اگر این‌حرف‌شما راست باشد پس جرأت نخوا هم کرد که تنهادر مصا حبت شما بمانم .»

۱۹

وقتی آنها به دفتر پو لیس بر گشتند ،الك هنوز در افکارخود عمیقاً غرق‌برود دیك‌گفت:« غیر قابل تصور است که بقه ها هیچ او تباط غیر قانونی بین هم ندارند وخلاف قانون حر کت‌نمیکنند. خلاصه فکر میکنم ناچارخواهم شد از صدراعظم بخواهم این سازمان را اعلام کند .»

الك با نا امیدی جواب داد :«هیچ بعید نیست که او خودش هم‌یك بقه باشد . کلو نل گار دون ! بمن و عقایدم نخندید. اینرا بخاطری بشما گوشزد کردم که درین ساز مان حیوانات بزرگتر هم شامل هستند. من بتد ریج نسبت به همه مشکوك میشموم .»

گاردون بالحن آرام وبی خیال اظهار داشت :«پس بهتر است از من شروع کنید .»

الك بدون تامل آزا دانه جواب داد: «در مورد شما قبلا این کار را کرده ام.»

«من حتی بخودم فکر میکنم .یادم می‌آید که درخردی عادت شب‌خیزی راداشتم شاید هم‌یك‌زند گی دو گانه دارم که خود متو جه آن نیستم، احتمالا از طرف‌روزیك خفیه پو لیس هستم ودر شب‌یك بقه. فهمیدن‌آن مشکل است .زیرا برای من کا ملا واضح است ومطمئنم که یك نابغه در سازمان بقه ها وجود دارد .»

الك با ناباوری مجهولی این حرف ها را میزد .

دیك اظهار عقیده کرد :« لو لا بسانو نخواهد بود ؟»

-«او نمی تواند تمام این‌تشکیلات وسیعی را اداره کند. زمانی که‌هنوز ۱۹ سال داشت یك گروه دختران‌را اداره میکردواین‌گروه به علت‌خرابی تشکیلات ازمیان رفت تصور می کنم اگر کسی بخواهد »بقه هارا رهبری کند باید لیاقت واستعداد کسی را داشت که مثلا یك بانـك را اداره میکند. بطور مثال مایتلند پیر یك چنین اداره‌چی‌ورزیده میتواند باشد! من حلقه تنگ اطراف اورا پس از صحبت با جانسن تنگتر سا خته‌ام. جانسن بمن گفت که او هیچگاه‌دفتر معاملات بانکی او باب خودرا ندیده است وباوصف سکر تر خصو صی است نمیتواند در بارهٔ معا ملات و داد وستد او حر فی بز ند ونمیداند چه چیز های‌رامی خرد ومیفروشد؟ عایدا ت شخصی پیر مرد به حساب بانك وارد نمیشود ودر کتابها ی بانك اثری ازان وجود ندارد. و جانسن درست وقتی وار خطا شد که برایش گفتم ، ما یتلند تمام فعالیتهایشرا در خارج از حدود معا ملات شر کت انجام میدهد. من میخواهم حال یك مطلب دگر را هم از شما بپر سم ، آقا ی کلو نل شما نمیخوا هید ولو یك مر تبه‌هم شده ، اطمینان خودرا حاصل کنید که‌ماد موازل بنت با این دارو دسته بهیچوجه ار تباطی ندارد ؟»

دیك سوال‌کرد : «شمادر حقیقت بازهم مطمئن نیستید که مو ضوع طوری باشد که بیشتر تذکر دادید». تر س دوباره‌در وجود دیك رخنه کرد.

الك اظهار داشت ، «من حاضرم همه چیز راازهمه کس بشنوم وباور کنم. خیابان در همین لحظه خالی از ترافیك است وما میتوانیم در ظرف یك سا عت به هـور سهام باشیم . من شخصاً مطمئنم که آن صدا از ماد موازل بنت نبود ،اما

(بقیه درصفحه ٦٢)

(بقیه صفحه ٦)

یك آزمایش دیگر ...

داد وبومیدین گفت که نمیخواهد در کشتی قرار گیرد که در حال حرکت باشد . مراکش ازآن به خوشی استقبال نکرده گفت اتحاد یکه از مذاکرات عجولانه باین سویه بمیان آید قابل اعتبار نیست . اما لیبیا ن اخیرا ازین فکر به نیکی استقبال کرده و گفت که این اتحاد نه تنهابه منافع تونس ولیبیا است بلکه به منفعت جهان عرب میباشد . بهمین ترتیب درسایر حلقه های سیاسی نظرات مخالف وموافقی روی آن‌ابراز شده است اما برگردیم به این که به تعقیب نخستین روز اعلام مذکور درخود لیبیا وتونس چه گذشت .

طوریکه دراعلامیه امضای الحاق گفته شده بودراجع به این اتحادیه باید بروز جمعه ۲۸ جدی‌ریفراندمی درهردو کشور صورت میگرفت . امابعدا مخصوصا از جانب تونس اعلان گردید که نه تنها این‌ریفراندم بروز جمعه صورت نمی گیرد بلکه مو ضوع ریفراندم حد اقل‌تا مدتی به تعویق خواهد ماند که‌تونس قانون اساسی خودرا کـه موادی برای ریفراندم در ود ندا رد مجدداً تنظیم نماید .

وطوریکه گفته شده است این موضوع حداقل چهار ماه را در بر خواهد گرفت .

گفته میشود رادیو لیبیا به‌تعقیب امضای موافقتنامه الحاق واعلام آن به نام رادیوجمهوریت اسلامی عربی نشرات میکرد امابالاخنره مجدداً به همان نام سابقه خودنشرات خودرا ادامه میدهد .

مسمودی وزیر خارجه تونس که طراح ومعمار پلان الحاق تونس و لیبیا بوده است ازبین رفت و جاه نشین وی‌گفت یك علت از بین‌رفتن مسمودی این بوده است که در امر الحاق واتحاد بطرفداری از قذافی راه عجله را می پیمود. از جانبی هم درتونس گفته شدکه الحاق باید به شکل تدریجی ومرحله یی صورت گیرد .

اتحاد به کجا خواهد انجا مید؟

گرچه زعیم ۷۱ ساله تونس با امضاء واعلام گفت که این الحاق‌یك «نقطه چرخش درتاریخ» است و موافقه کردکه یابروز جمعه ۲۸جدی واگر شود در اواسطمارچ‌راجع به آن ریفراندم صورت میگیرد اما دیده شدکه بزودی سرد شد واز وزارت خارجه اش اعلام گردید که ریفراندم حداقل بعد از چهارماه صورت خواهد گرفت . یك گفته معروف است که «اگرکارنیك رابه تاخیر افگنی شرمیشود» حالاهم تاخیرکار ریفراندم در امرالحاق تونس ولیبیا ممکن‌است آنرابه سرنوشت اتحادیه های قبلی بکشاند . ازطرف دیگر درماه دسامبر ۱۹۷۱ بورقیبه گفته بود که بوجود آمدن وتحقق چنین اتحادیه هااگر مساعی را برای قرنها ضرورت نداشته باشدمساعی دهاسال را که بدون شك ضرورت دارد .

این‌گفته بورقیبه هم موید آنست که الحاق دوکشور باین سرعت و عجله که حلقه های لیبیایی فکر میکنند صورت نخواهد گرفت.

(بقیه صفحه ٦١)

مردی بانقاب بقه

شما صر ف‌به این مو ضوع تو جه کنید که ما باید برای آنها پیکه در بالا در رأس نشسته اند را پور ی تهیه کنیم . (کلمه مردمی که‌در بالا نشسته اند نزد الك مفهوم رئیس عمومی وشخص اول ادارهٔ اسکا تلند یارد را داشت) وبسیار بد خواهد شد اگر بگوییم ما آوازمـاد مو ازل بنت را از طریق مخابره را دیو یی شنیدیم وبخود زحمت نـدادیـم تا معلوم کنیم که او در همان لحـظه جریان مخا برهٔ را دیو یی در کـجا بوده وبه چه کاری اشتغال داشته است. دیك متفکرانه اظهار کـرد : «شما صحیح میگو یید.» الك بـه گو شه موتر خزیده به دریورسمت حرکت را هدایت داد. هوا به‌تدریج روشن میشد ووقتی مو تـر جا ده خیلی هور سهام را به سر عـت ی پیمود ، صبح فرا رسید. مو تر به آرامی مقابل‌عمارت‌ما یتری تو قف کرد دراین‌عمارت‌ییلاقی هیچ علامتی اززندگی مشا هده نمیشد . پر ده بسته بود ودر هیچیك از اتاق هـا چراغ نمیسو خت .

وقتی الك دستش را روی دکمهٔ زنگ در وازه‌گذاشت ، تردیدی در قلب دیك راه یافت گفت : «من مایل نیستم که ساکنان‌عمارت رااز‌خواب بر خیزانم. نه‌بنت‌پیر تصور خواهد کرد که اطلاعات ناگواری در بـارهٔ پسرش داریم .»

اما آنها ضرورنبود حتما گان‌بنت رااز خواب بکشند . یکنفر ا لك را صدا زد وقتی الك بطرف بالا دید ، متوجه شد که آن مرد اسرار آمیز به کلکین اتاق تکیه داده بود .

جان بنت باصدای‌مبهمی پر سید: «آقای انسپکتر ، چه چیزی شما را تابه اینجا کشا نیده است ؟»

الك زیر لب زمز مه کرد : چیـز فوق العا ده نیست. ما امر وز شام یك مخابرهٔ رادیو یی را شنیدم ویك صدا بگوش ما آشنا آمد. مثل آنکه آواز ماد موازل ایلا دختر شما بوده باشد .

پیشانی جان بنت پراز چین شد ودیك دید که جان بنت در قبول‌این گفته تردد نشان داد. دیك هم بـه تائید حرف الك اظهار داشت: «آقای بنت، منهم این آواز را شنیدم.مایك خبر بسیارجدی را با یك آوازآشنا شنیدیم و شرایط وحالات‌مار مجبور میسازد تا بپر سیم که آیا واقعاً با صدای ماد موازل بنت این مخا بره پخش شده است ؟» جان بـنت در حالیکه سرش را تکان میداد اظهار داشت: «این یك ماجـرای عجیـب است» او از اتاق بیرون رفت. اما دروازه رابه روی شما باز میکنم.»

اودر حالیکه کوت خواب کهنه به تن داشت دروازه رابه روی آنها باز کرد و آنها رابه اتاق تاریك نشیمن رهنمایی نموده‌گفت ، «شما همینجا منتظر بمانید،من ایلا را بیدار میکنم شاید او بتواندبشما ثابت کند که‌در ساعت ۱۰ شب‌در بستر خواب‌بوده است» آواز اتـاق بیرون رفت. اما پیش از بیرون رفتن از اتاق پرده هارا از جلو کلکین ها پـس زد تا روشنی صبح به‌داخل‌اتاق بتابد.

ودیك بایك احساس گنـگ و مسر تبار به انتظار ورودایلا شست البته برای حضور خوددر آنوقـت صبح ونسبت‌آمدن خود به‌هورسهام آمادکی برای دادن کدام بیا نیـه نداشت . فوا صلی کـه بین هـر ملاقات در هور سهام پدید می‌آمد، برای دیك بسیار طو لانی می بود آنها صدای پای جان‌بنت‌را شنیدند که‌از زینه ها بالا رفت. اما فو رأبه اتاق پذیرایی‌نزد دیك والك‌بر گشت در چهره اش آثار تر س ووحشت خوانده میشد. او زیر لب غـم غـم کرد : «من اص لانمی فهمم چه واقع شده است.-ایلا دراتاق خود نیست اودر بسترش خواب شده بود. اما ظاهرا دوباره لباس پو شیده‌وبیرون رفته است». الك زنخ‌خودرا خاریده وبخود اجازه نداد به صورت دیـك نظر اندازد . واز بنت پـر سید : «معمولا ماد موازل بنت سحر خیز میبا شند واز طرف صبح گـردش میکنند ؟»

جان بنت سر ش را تکان داد: «او در سابق‌هیچگاه‌اینکار را نکرده است. بسیار عجیب است کـه من متوجه بیرون رفتن او نشده ام.زیرا امشب اصلا خوابم نبرد. خواهش میکنم یك لحظه مرا ببخشید».

ودیك بایك احساس کنك وسر او بیرون رفته چند دقیقه بـعـد لباس پوشید وبر گشت .در یـــن لحظه هوا کاملا روشن شده بود اگر چه آفتاب تا کنون بالا نزده بـود جان‌بنت کمتر ازدیك ناراحت‌نمینمود.

در ذهن او هزاران اند یشه ناراحت کنند ه‌میچر خید وافکار تردید آمیز فراوان حوا سش رابخود مشغو ل داشته بود از دیك پرسید :

–« شما با موتر تا اینجا آمد ید ودر سر راه خود کسی را ندیدید؟»

دیك سر شرا به عنوان نفی‌تکان داد .

–« به نظر شما مناسب نیست‌که جادهٔ هور سهام را با موتر گردش کنیم ؟»

(بقیه صفحه ٢٤)

نجوم واحکام نجوم

واز برابر عقده نزو لی در ۱۷ثور اتفاق می افتد اگر در اینوقـت عطارد در مقارنه پایین باشد درخط بین زمین وآفتاب قرار خوا هـد گرفت و بعبارت دیگر از مقا بـل قرص آفتاب خواهد گذشت .

در ماه عقرب سالهای ۱۳۱۹ و ۱۳۳۲ و ۱۳۳۹و امسال (۱۳۵۲)و ماه ثور ۱۳۱۶ و ۱۳٤۹ این وضع اتفاق افتاده و در ماه عقرب ۱۳٦٥ و ۱۳۷۲ و ۱۳۷۸ و ماه ثورسال ۱۳۸۲ مجددا اتفاق خواهد افتاد .

زهره یا راشگرچرخ :

زهره نزدیکترین سیا رات بـه زمین است و از حیث بزرگی‌تقریبا به اندازه زمین است یعنی قطر آن درحدود ۱۲۱۰۰ کیلو مترمیبا شد واز حیث در خشندگـی در میـان ستارگان کم نظیر است ، مد ارش از بیضوی بدایره نزدیکتر است و فاصله متوسطش از آفـتاب ۱۰۸ ملیون کیلومتر میباشد .

فاصله زهره از زمین در مو قع نزدیك بودنش بزمین ٤٢ ملیو ن کیلو متر تخمین شده است ولی در نزدیکترین فاصله دیده نمی شود زیرا در این وقت سمت تا ریك‌آن رو بزمین است حر کت انتقالی‌آن بدور آفتاب ۲۲٥روزما یابه حساب دقـیقـتـر ۷۰۱ ر۲۲٤ رو ز است زهره دو برابر زمین از آفتاب نور میگیرد و شصت در صد آنـــرا منعکس می نماید .

این سیاره نیز مثل عطارد فقط شبها بعد از غروب و صبح هـــا پیش از طلوع آفتاب دیده میشود وبهمین سبب عوام آنرا ستـــاره شام یا ستاره صبح می نا مند حجم آن نه دهم حجم زمین و جر م آن ۸۱۷هزارم جرم زمین وثقل آن در سطح برابر ۸۸ صدم ثقل زمیـ ن می باشد .

(لطفاً بقیه این بحث‌را در شماره آینده بخوانید)

بقیه صفحه ۲۸

روزنه ای بسوی تاریکیها

بودی . حالاهرچه فکر میکنم قیافه پدرت بیادم نمی آید . هیچ چیز او بیادم نمی آید. نمیتوانم بگـویم ، کوتاه بود، یابلند، چاق بود یالاغر من یکروز همسایه شما بو دم و در یکی اتاقهای همین خانه زندگـــی میکردم، وقتی پدرت این خـانه را خرید، من هم ازاینجا رفتم، آنوقت وضعم خوب شده بودوتوانایی آنرا داشتم که خانه مجلل وبزرگی برای خودم بخرم، زنم هنوز زنده بـودو دخترم بیش از۱۲ سال نداشت . نگاهش حویلی واتاقها رادور زد :

– آنوقت ها، این خانه باین‌شکل نبود، شکسته ودرهم ریخته بود . حالاهمه چیز تغییرکرده است، بهتر وبسیار بهتر شده است .

سگرتش زاروی زمین انداخـت و باپایش آنرا خاموش کرد .

دشمنانه پرسیدم :

– پس آنچه را که درباره پـدرم گفتید ازکجا میدانستید ؟

– همه آنهارا، آن زن، عمه ات بمن گفت :

(ناتمام)

بقیه صفحهٔ ۵۰

برگزیده الفرد هیچکاک

وقتی مدت توقف شتاینر وارد سومین هفتهٔ خودشد احساس نمودم که یك تغییر قاطع درروحیه ورفتار دالی نمایان شده است • آه بلی تبسم همیشگی راحفظ کرده بود وهرباری بامن روبرومیشد لبخندیمیزد، معهذااوآرام ترروراحت ترجلوه مینمود • وقتی دالی می خندید، تمام ستاره های آسمان درچشمهایش میدرخشید • ومن تاآنروزهامتوجه این حالت دراونشده نبودم•
من برای اوخوشحال بودم • امادرعینحال بخاطر دالی پریشانی داشتم • دالی او را پسندیده بود• اوراسخت پسندیده وزیر تاثیرش قرار گرفته بود• اما اگر اوبه دالی وعده های دروغ میکرد ؟ چه واقع میشد ، اگر اویكروزصبح از اتاقی کهدرهوتل بهکرایه گرفته بود، غایب میشد وبرای دالی یك مشت شیشه های خوردشده ازامیدهایدروغی وقصرهای خیالی خراب شده راازخود بجا میگذاشت ؟ من ابتداء بههیچوجه نمیخواستم دربارهٔ آن فکرکنم که تلخکامیوناامیدی زندگی دالی رافراخواهد گرفت • اوبه قدر کافی رنج کشیده بود من سعی مینمودم بخودم نیز تلقین کنمکه اصلا این جریان کوچکترین ارتباطی بمن ندارد • تااینکه صبح روز ۲۲ ماه می فرارسید • تاریخیکه هرگزفراموشش نمی توانم کرد •
من درست در لحظه ایکه چوکی بوریابافرا ازدفترم بیرون آورده درگوشه پیاده رو گذاشتم وبه مطالعه روزنامه شروع کرده بودم که دالی ازآنطرف خیابان پیدا شده گفت :
- «صبح شماخوش ، رئیس !»
من باتبسم جوابش رادادم : «صبح شما خوش ، دالی !» وفراموش کردم که دوباره روزنامه راازروی زانوهایم بلند کنم •
من به دنبالش دیدم که چگونه خیابان را قطع کرده وارد رهرو بانك شده• در همین لحظه متوجه شدم که دالی امروز برخلاف روز های دگروقتیسلام داد، نهبرویمخندید ونه بالادید • خوب البته هرانسان گاهی در افکار خودغرق میشود . درچنینحالیبعید نیستکه بدون توجه وبالادیدن بطرف کسی بااو حرف بزند •
شایدهم بیدار خواب بوده، زیرا دیشب راتمام شب تاناوقتها بارفیقش در بیرون منزل گذشتاندند •
من دوباره به آرامی سرجایم باقی مانده، پشتی چوکی رابه دیوار عمارت تکیه داده بهرحال مرابه زندگی خصوصی هیچارتباطی نبود • من خموشانهبخود نهیب زدمودوباره بمطالعه روز نامه مشغول شدم •
درین ساعت روزعده زیادی ازمردم درحال تردد به روی خیابان هابودند • چند تنی ازرهگذران مقابل دفترمن توقف کرده، باین چرندوپرند گفتند • درست سرساعت ۹و۳۰ دقیقهاوپرینگای پیرازمقابلم گذشتتاوقفهٔبین کارراباخوردن یك ساندویچ ویك پیاله قهوه درکافه ایکه چندعمارت دورتر واقع بود بگذراند • من ازعقبش آنقدر دیدم تااو وارد کافه شد • سپس به روی روزنامه خمشده به مطالعهٔ سر مقالهآنمشغول شدم.

صفحه اول آنرا تمام کردهمیخواستمورق بزنم که صدای فیرهای تفنگچه بلند شد • سه فیرپیهم هنوز روزنامه در دستم بودکه صدای زنگ خطر بانك را شنیدم • شتابان ازخیابان گذشتم وتفنگچه ام راازپوش آن بیرون آوردم • دریك چشم بهمزدن درآنجا بودم • «خانم پشت دروازهٔ ورودی بانك ایستاده بینی های شانرابه شیشه دروازه دوخته بودند وداخل سالون بانك را تماشا میکردند . ولی ازپشت شیشه های کهدرآن چیز یرا نمی دیدند آنها را گوشه کرده، با سلاح آماده برای فیروارد سالون غرفه های دادوستد بانك شدم •

درداخل بانك هیچ مشتری وجود نداشت• دالی پشت پنجره فولادی کسه ایستاده بود• صورتش چنان سفید مینمودکه لبهایش بیرنگ وچشمهای آبی اش مانند دوتوتهٔ یخ میدرخشید ودستهایش بشدت میلرزید یك

تفنگچه نسبتا بزرگ نکلی دردست راستش بودوهنوز دودباروت ازمیلهٔ آن خارج میشد• درفاصلهٔ دومتری اش شخصی بهشکم روی زمین غلتیده بود لباس آبی کارگری به تن داشت وصورتش معلوم نمیشد • دستهایش دراز مانده وپاهاراتاپیش شکمش جمع کرده بود •

چند سانتیمتر دور تراز دست راستش یك تفنگچه افتیده بود وزیر بغل چپشیك خریط کاغذی بزرگ قرار داشت •

بااحتیاط تمام به جسد نزدیك شدم و متوجه باکوچکترین حرکت بودم • وقتی به یك متری جسد رسیدم سوراخهایی را در حصهٔ کله اش دیدم. آنگاه فهمیدمکه کارش تمام است ودگر نخواهد جنبید • یالااقل خودش طاقت جنبیدن رانخواهد داشت •

با احتیاط جسد را دور دادمودستمالسیاهی راکه توسط آن روی بینی ودهان خودرابسته بود، دورکردم •

به چهرهٔ جرالد شتاینر خیره شدم •
درهمین لحظه اوپرنیگای پیر به بانك برگشت صورتش مثل لبلبو سرخ شده عینك نکلی رابه نوك پرگوشت بینی اش گذاشته بود• مثل برق آن فاصلهٔ دور بین کافه وبانك راپیموده خودشرا به بانك رسانیده بود• به شتاب خودشرا رویخریطهٔ پول انداخته آنرازیر بغلش محکم گرفت • سپس صدای زنگ خطر راخاموش کرد • نگاهی به اطراف سالون انداخت وکسانیرا که برای تماشا وارد سالون شده بودند بیرون راندو بادستمالی عرق صورتش را پاك کرد •
ازمدیر بانك خواستم:

- «زودتریك داکتر بخواهید • تقاضاکنید که یك امبولانس راهم باخود بیاورد •»
سپس نگاهی ازروی کنجکاوی به صورت دالی انداختم • اوهنوز خیره به شتاینرنظر میکرد• چهرهٔ رنگ پریدهاش نشان میدادکه ازشدت وحشت هرلحظه ممکن بود نقشزمین بشود•
من زیرلب گفتم : «منمی گویمکه شمارا به منزل تان برسانند • بعدها باهم حرف میزنیم •»
خبر رابرایمعاینه طبعدلی هدایتدادموضمنا انتقال به داکتر سپردم تابه حال ووضع دالی هم برسد • زیرا بخاطر اوناراحتبودم ومیبائیست غمش رامیخوردم •
جیب های شتاینر راخالی کردم وموترش راکه بصورت چالان درگوشه خیابان وجلو بانك پارك کرده بود، مقابل دفتر خود آورده کلیدش رادر جیب گذاشتم وهمچنان هدایت دادم تاتمام سامان اوراازهوتل جمع کرده نزدم بیاورند • کلیه سامان اورا در یك آلماری دردفترم قفل نمودم •
تمام سعی خودم رابه کاربردم تاپیداکنم که شتاینرکی بود؟ ازکجاآمده وآیاازخود خویش وقومی داشت ؟

متاسفانه نتوانستم معلوم کنم که از کجا می آمد ؟ علاوتاتلاش من برای پیدا کردن وابستگانش بهکدام نتیجه نرسید • او کدام محل بودوباش ثابت نداشت • ورقهٔ هویت هم همرایش نبود و صرف یك لایسنس موترش راازلای سامان شخصی او پیداکردم که به احتمال قوی آنهم جعلی بود• غالبا شتاینر محل اصلی بودوباش وزادگاه خودرا میخواسته ، پنهان نگاه دارد • پس بهاین حساب این احتمال تقویت یافت که جرالد شتاینر هم نام اصلی اونباید باشد •

واماا گرنفرکشته شده جرالد شتاینر نیست، پس کی خواهد بود ؟»

من کارتن سوابق مجرمین وکتابی راکه در آن اسمای تمام جنا یتکاران ،اشخاص کلاه بازوفریبکاران درج بود بیرون آوردم • اماهیچکدام ازنشانی اشخاص مجهول و مشکوك به صفات اومطابقت نمی کرد •
به این حساب صرف یك راه باقی ماند• تمام سامان و ادوات مخصوص برداشتن نشان انگشت رادربکس دستی ام انداخته به طرف سردخانه که جسد شتاینر درآنجا بود روان شدم •
درآنجانشان انگشتهای مرده را برداشته، آنراجهت تثبیت به واشنگتن فرستادم •
(ناتمام)

بقیه صفحهٔ ۶۰

یك نقش و یک تصویر

- داودچی شده! مرا ترساندی پسرم.
آن خنده شدم • دراین نصف شب • مثل پدرت •
من به تصویر پدرم وحشت زده خیره میشوم •
- من خندیدم مادر ؟
- اینطور فریاد نزن! تو مثل پدرتنفیر می کشی !•••
- من خندیدم مادر ؟
مادرم التماس میکند •
- اینطور فریاد نکش عزیز •••• م !
- من فریاد کشیدم ؟
- مادر بگو من نخندیدم •••
- ولی توخندیدی !
وبعدبازآن دالان لایتناهی وآن خنده •
- هه هه هه هه ••
- ها ها ها ها ••
- هی هی هی هی هی ••
- اوه اوه اوه اوه •••
- هو هو هو هو هو..•
مادرم اشك هایش جاری میشود •
- بگومن نخندیدم •
- اینطور نعره نزن •
مادرم حالاروی چوکی افتاده وهایهایگریه میکند •
من به این تصویرمی بینم وبه آن خنده گوش میدهم •
- هه هه هه هه ••
- ها ها ها ها ••
- هی هی هی هی هی ••
- اوه اوه اوه اوه •••
- هو هو هو هو هو •••
وبعدفکرمی کنم دیگرهیچ دلیلی ندارم نخندم •
پایان

بقیه صفحه ۱۵

عرصه فعالیت

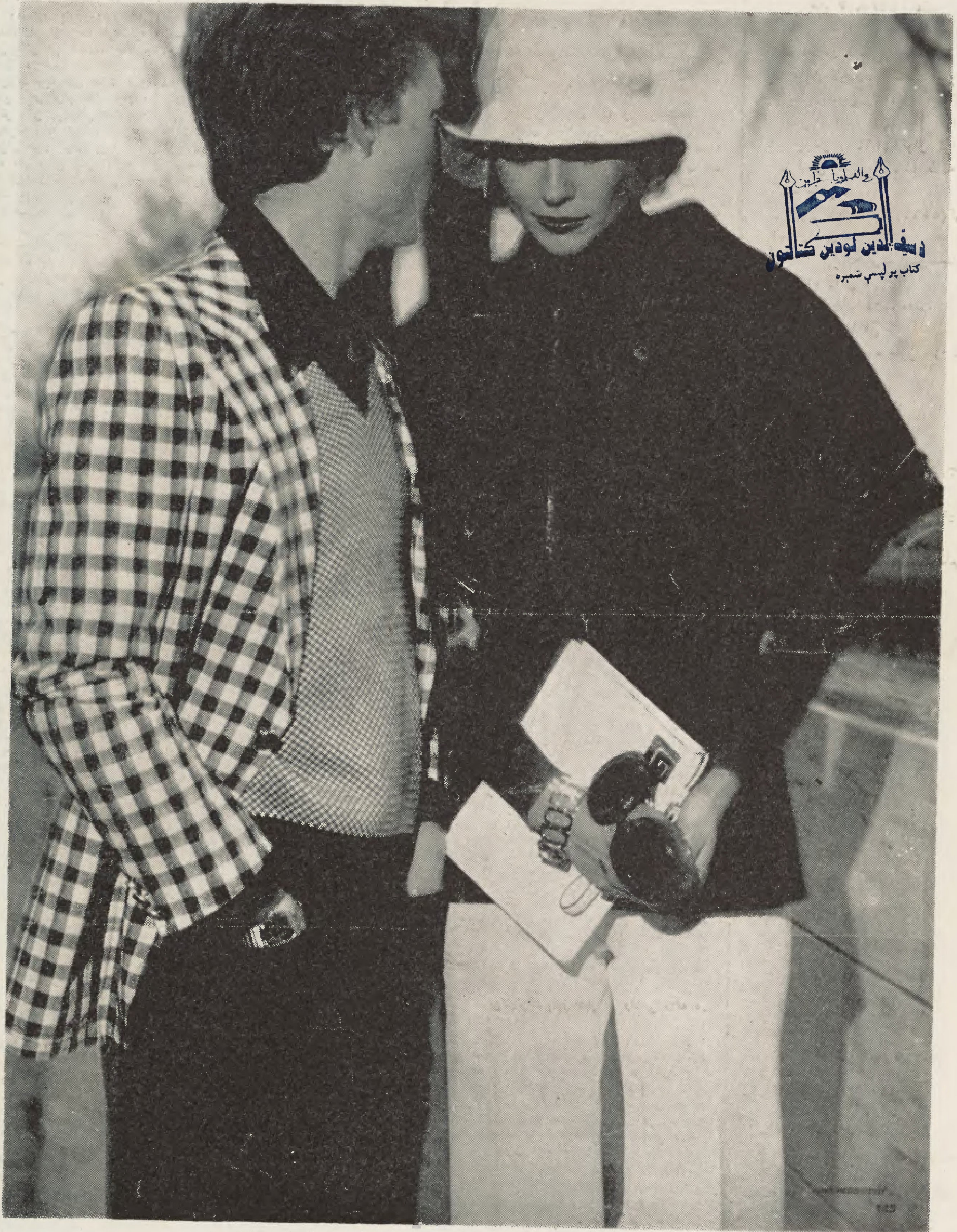
۲ - احجار قیمتی .
از قبیل لاجورد -سنگ سپو د ومین -تور مالین (۱٦۲۳) کیلوگرام
۳- تریاك (٦۰۲۸) کیلو گرام .
٤- چرس (۲٦٤۹) کیلو گرام .
٥- لنگی باب «۱۹۱۸» طاقه .
٦ - سگرت .
از قبیل لارك-الم -(٥٥٦٤)گرز.
۷- مواشی .
از قبیل گاو - شتر- گوسفند و بز (۲۱٦٥) راس .
۸- ادویه جات «٦٤۰»قلم.
۹- مواد ارتزا قی .
از قبیل چای سیاه سبز -(۸٤۰) سیر .
کچالو «٦۹٦۰» بوجی .
پیاز (۷٤٥۹) بوجی .
۱۰- فرش باب .
از قبیل قالین -ستر نجیو جای نماز (۱۲۳٦) تخته .
۱۱ - سامان بنجاره وپلاستیکی (۸۲۱٦)قلم .
۱۲ - اشیا متفرقه «٦۸۹» قلم .

انیس



مسؤول مدیر :
نجیبالله رحیق
معاون روستا باختری
ددفتر تیلفون : ۲٦۸٤۹
کور تیلفون ۳۲۷۹۸
مهتمم علیمحمد عثمان زاده
پته: انصاری واټ
داشتراك بیه
پهباندنیو هیوادو کبنی ۲٤دالر
دیوی گنی بیه ۱۲ افغانی
په کابل کبنی ٤٥۰ افغانی
دولتی مطبعه

مود وفیشن



دونمونه لباس زمستانی‌مردانه وزنانه که ازبهترین‌مود های‌زمستانی تهیه شده